



پژوهشگاه علوم
و فرهنگ اسلامی

پژوهشگاه تاریخ و سوره اهل بیت (ع)

سیری در تاریخ تشیع مازندران (از آغاز تا پایان سده هشتم هجری)

یوسف اسماعیلی

سرزمین مازندران که تقریباً مرادف طبرستان قدیم است، پناه‌گاهی
برای شیعیان دوره‌های نخستین اسلامی به شمار می‌رفت و پس از
فتح آن به دست مسلمانان، بیشتر زیر سلطه حاکمان شیعی اداره
می‌شد. بررسی این حکومت‌ها و حاکمان و نگاهی به تاریخ تشیع
امامی در این منطقه، مطالب کتاب حاضر را تشکیل می‌دهد.



مشرقی، مجله علوم و فرهنگ اسلامی

ISBN 964-2636-70-0



9 789642 636709

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





سیری در تاریخ تشیع مازندران

(از آغاز تا پایان سده هشتم هجری)

یوسف اسماعیلی





سیری در تاریخ تشیع مازندران

(از آغاز تا پایان سده هشتم هجری)

یوسف اسماعیلی

- ناشر: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
- معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم
- تهیه: پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت علیهم السلام
- ویراستار: محمد خیری
- لیتوگرافی و چاپ: باقری
- چاپ اول: تابستان ۱۳۸۷
- شمارگان: ۱۴۰۰
- قیمت: ۲۵۰۰ تومان
- عنوان: ۷۳؛ مسلسل: ۱۰۵

همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

نشانی: قم، خیابان شهداء (صفائیه)، کوچه آمار، پلاک ۲۲

تلفن و دورنگار: ۷۸۳۲۸۳۳، پخش: قم ۷۸۳۲۸۳۴؛ تهران ۵-۰۳-۰۳-۸۸۹۴۰۳

ص.پ: ۳۷۱۸۵/۳۸۵۸، کد پستی: ۱۶۴۳۹-۳۷۱۵۶

وب سایت: www.isca.ac.ir

پست الکترونیک: nashr@isca.ac.ir

اسماعیلی، یوسف، ۱۳۴۹ -

سیری در تاریخ تشیع مازندران (از آغاز تا پایان سده هشتم هجری) / یوسف اسماعیلی؛ [تهیه و تدوین] پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت علیهم السلام. پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی - قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷. ۱۶۸ ص.

ISBN: 978-964-2636-70-9

۱۸۰۰۰ ریال:

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص [۱۴۷] - [۱۵۲]، همچنین بصورت زیر نویس.

نمایه.

۱. شیعه - ایران - مازندران - تاریخ. ۲. شیعه - ایران - مازندران - سرگذشتنامه
۳. مازندران - تاریخ. ۴. مازندران - سرگذشتنامه. ۵. شیعه - ایران - تاریخ. الف. دفتر
تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی. پژوهشکده تاریخ و
سیره اهل بیت علیهم السلام. ب. عنوان.

۲۹۷/۵۳

س ۹ الف/ ۲۳۹ BP

۱۳۸۷

فهرست

سخنی با خواننده.....	۹
مقدمه.....	۱۱

فصل نخست: کلیات

الف) پرسش‌ها و فرضیه‌ها.....	۱۳
ب) پیشینه.....	۱۳
۱. تاریخ مازندران.....	۱۴
۲. دانشمندان و رجال مازندران.....	۱۴
۳. تاریخ اسبهدان مازندران.....	۱۴
۴. جغرافیای تاریخی و اقتصادی مازندران.....	۱۵
۵. تاریخ سیاسی - اجتماعی علویان در طبرستان.....	۱۵
۶. علویان طبرستان.....	۱۵
۷. مرعشیان در تاریخ ایران.....	۱۶
۸. تشیع امامیه در مازندران از آغاز تا حمله مغول.....	۱۶
ج) منبع‌شناسی.....	۱۶
۱. تاریخ طبرستان.....	۱۷
۲. تاریخ رویان.....	۱۸
۳. تاریخ طبرستان، رویان و مازندران.....	۱۹

۲۰	۴. بعضی مطالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض
۲۲	(د) مازندران یا طبرستان
۲۲	۱. مفهوم و سابقه واژه «مازندران»
۲۴	۲. مفهوم و سابقه واژه «طبرستان»
۲۵	(ه) جغرافیای تاریخی
۲۵	۱. قلمرو
۲۷	۲. گستره، راه‌ها و ویژگی‌های اقلیمی
۲۹	۳. مرزهای تاریخی
۳۱	(و) شهرهای مازندران
۳۱	۱. آمل
۳۲	۲. ساری
۳۳	۳. گرگان
۳۴	۴. منطقه رویان
۳۵	۵. تمیشه

فصل دوم: ورود اسلام

۳۹	الف) حاکمان وقت
۴۰	۱. قارنیان یا سوخرانیان
۴۰	۲. دابویهیان
۴۱	۳. پادوسپانیان
۴۱	۴. باوندیان
۴۱	الف - باوندیان کیوسیه
۴۱	ب - باوندیان اسپهبدی
۴۲	ج - باوندیان کینخواریه
۴۲	ب) فتح طبرستان

۴۳	۱. اعزام ابن مقرن.....
۴۳	۲. لشکر ابن عاص و حضور حسنین <small>علیهما السلام</small>
۴۶	۳. حمله ابن اشعث و ابن مهلب.....
۴۸	۴. فتح در عصر عباسی.....

فصل سوم: تشیع در مازندران

۵۵	الف) ورود علویان به منطقه.....
۵۹	ب) علل ورود و گسترش تشیع.....
۶۱	ج) فرقه‌ها.....
۶۱	۱. تشیع زیدی.....
۶۳	حکومت علویان.....
۶۸	۲. تشیع اسماعیلی.....
۷۲	۳. تشیع امامی.....

فصل چهارم: تشیع امامی در مازندران

۷۳	الف) دوران ورود.....
۷۴	اصحاب ائمه <small>علیهم السلام</small> و عالمان.....
۷۸	ب) دوران رشد.....
۷۸	۱. اسپهبدان.....
۹۰	۲. عالمان این دوره.....
۹۰	الف - امین الاسلام طبرسی.....
۹۰	ب - ابن شهر آشوب ساروی.....
۹۱	ج - ابو منصور طبرسی.....
۹۱	ج) دوران فترت.....
۹۵	عالمان این دوره.....

۹۵	الف - عماد الدین طبری
۹۶	ب - شیخ خلیفه مازندرانی
۹۷	ج - تقی الدین آملی
۹۸	د - علامه سید حیدر آملی
۱۰۱	(د) دوران تثبیت
۱۰۲	۱. زمینه‌های بیرونی
۱۰۲	تحول نخست
۱۰۷	تحول دوم
۱۰۹	۲. زمینه‌های درونی
۱۱۰	میر قوام الدین مرعشی
۱۱۹	۳. رسمیت یافتن تشیع امامی

فصل پنجم: تشیع مازندران و دولت‌های مستقل

۱۲۶	الف) آل زیار و آل بویه
۱۲۹	ب) باوندیان
۱۳۰	ج) حاکمان محلی مازندران
۱۳۳	د) نزاع حاکمان محلی با زیدیه
۱۳۵	ه) کینخواریان
۱۴۰	و) دوران میر قوام الدین مرعشی
۱۴۱	ز) دوران استقرار مذهب
۱۴۷	فهرست منابع
۱۵۳	فهرست اعلام

سخنی با خواننده

تشیع از آغاز پیدایی، از آن رو که در حاشیه فعالیت‌های سیاسی جامعه و در اقلیت قرار داشت و بالطبع در رویارویی با دستگاه حاکمیت و قدرت، زبان اعتراض و انتقاد برگزیده بود، در قرن‌های نخستین اسلامی، کمتر در آرامش و امنیت به سر برده است و همیشه برای بازگرداندن آب از جوی رفته پیشوایی مسلمانان به مسیر اصلی، قیام‌ها و شورش‌هایی را سامان داده و فریادهایی برآورده و تاوان آن را نیز داده است؛ کشته شدن، مصادره شدن اموال، به زندان در افتادن، تبعید شدن و... همگی از عواقب آن بود و ناچار، گاه برای نجات جان یا یافتن زمین و زمینه‌ای برای فعالیت به جست و جوی پناه‌گاهی بر می‌آمد.

دیار طبرستان که در متون جغرافیایی کهن بر مناطقی از شمال ایران کنونی اطلاق می‌شده و هم اکنون تقریباً نام مازندران یافته، به جهات متعددی پناه‌گاه مناسبی برای اینان بوده است، به همین سبب، این سرزمین در تاریخ اسلام بیش از هر چیز به عنوان مقر شیعه و فعالیت‌های آنان معرفی شده و دولت‌ها یا حکومت‌های کوچک شیعی در آن‌جا پدید آمده است؛ حکومت‌هایی چون علویان، آل‌کیا، مرعشیان که هر یک خود تأثیرگذار در سیاست‌های کلان جامعه اسلامی بوده‌اند، زیرا از دل همینان به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، دولت آل‌بویه، حکومت سربداران و از همه مهم‌تر سلسله صفویه سر بر آورد. از این رو شایسته است در مطالعه و شناخت تاریخ تشیع، به این بخش از سرزمین اسلامی

نظری ویژه گردد و سیر تحولات سیاسی - فرهنگی و اجتماعی آن که متأثر از آموزه‌های شیعی است، به پژوهش گرفته شود.

پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت علیهم‌السلام که در یکی از پروژه‌های کلان خویش «تاریخ تشیع» را گنجانده، برای تحقق آن مناطقی از سرزمین بزرگ اسلامی را به پژوهش گرفته است، به همین منظور، تاریخ تشیع در مغرب و اندلس، تاریخ تشیع در خراسان و تحقیق حاضر در دستور کار قرار گرفته‌اند و امید می‌بریم که با پشتکار هر چه بیشتر و توفیق‌های الهی به انجام یکایک آنها دست یازیم.

کتاب پیش رو که با عنوان سیری در تاریخ تشیع مازندران از آغاز تا قرن هشتم هجری است، با همت محقق ارجمند جناب آقای یوسف اسماعیلی پس از نزدیک به دو سال جست و جو و پی‌گیری به نتیجه رسیده است. این کتاب به راستی در این حوزه که از منابع اندک و نوشته‌های کمی برخوردار است، تا حدی بی‌بدیل و یکتاست و برای پژوهشگران و دانشجویان تاریخ اسلام و تاریخ تشیع می‌تواند مأخذی قابل مراجعه و راه‌گشا باشد، هر چند همچون دیگر فعالیت‌های بشری از کاستی و ضعف مبرّانیست.

در پایان، ضمن تقدیر از مولف محترم، از مدیر محترم سابق گروه تاریخ تشیع جناب حجت‌الاسلام آقای عبدالمجید ناصری، مدیر محترم کنونی گروه جناب آقای مصطفی صادقی، اعضای محترم شورای علمی گروه مربوطه، اعضای محترم شورای پژوهشی پژوهشکده و مدیر محترم دفتر پژوهش جناب حجت‌الاسلام آقای علیرضا شالباف و نیز دست‌اندرکاران پژوهشگاه که با حمایت بی‌دریغ خویش در تحقق این اثر مساعدت کردند، سپاسگزارم و از خداوند بزرگ توفیق و سربلندی یکایک آنان را خواستارم.

دکتر سید علیرضا واسعی

مدیر پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت علیهم‌السلام

مقدمه

در گستره هزاران ساله تاریخ ایران، حکومت‌های محلی بسیاری روی کار آمده‌اند که به رغم ارتباط با کلیت جامعه ایرانی و حکومت‌های مرکزی حاکم بر قلمرو ایران، از نوعی استقلال نسبی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی برخوردار بوده‌اند. پاره‌ای از آنها؛ توان، کارآمدی و بقای بسیاری در حوزه نفوذ خود و آثار و پیامدهایی در سرنوشت تاریخی ایران بزرگ داشته، گاه از الگوهای اجتماعی، فرهنگی و مذهبی دیگری - غیر از آنچه در قلمرو حکومت‌های مرکزی ایران جریان داشته - پیروی کرده‌اند.

آنچه از تاریخ این حکومت‌ها و جوامع در حافظه تاریخ ایرانی آمده است، آن مایه اندک است که در بسیاری از موارد، تنها نامی از آن برجای مانده و سرگذشتشان در هاله‌ای از تردید و ابهام فرو رفته است؛ جز آن‌که نگارنده‌ای، تاریخ گوشه‌ای یا دودمان و جامعه‌ای محلی را نگاشته باشد؛ که نمونه آن نیز از شمار انگشتان دست فراتر نمی‌رود.

نگاه سیاست‌محور نویسندگان تاریخ ایرانی، بر سختی‌های پژوهش غیرسیاسی در تاریخ این مرز و بوم، به‌ویژه تاریخ محلی آن افزوده است؛ چنان‌که پژوهشگر تاریخ دینی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی جوامع و حکومت‌های محلی ایرانی، در کنار کمبود منابع تاریخ محلی، با کاستی داده‌های این منابع در حوزه‌های فوق نیز مواجه است. این دشواری، در نگارش این پژوهش که همه

کوشش آن مطالعه و بررسی نقش و جایگاه سیاسی-اجتماعی تشیع تا پایان سده هشتم هجری در مازندران است، به خوبی نمایان است؛ چنان که شناسایی درست اثرگذاری و اثرپذیری تشیع امامی در این دوره در آن منطقه را با سختی همراه کرده است.

در این نوشتار، به بررسی تاریخ تشیع در منطقه مازندران، یکی از قدیم‌ترین مناطق شیعه نشین ایران، می‌پردازیم. مراد ما از تشیع در این جا، معنای عام آن است؛ ولی در جای جای بحث، بر تشیع دوازده امامی و به تعبیر درست‌تر «امامی» تأکید خواهیم داشت. با توجه به بررسی‌ها و توضیحاتی که در ادامه این کتاب خواهد آمد، درباره واژه «مازندران» معنایی برابر و مترادف با «طبرستان» را در نظر داریم؛ که از مرز دیلمان تا مرز گرگان را شامل می‌شود.

در این جا شایسته است از دست اندرکاران پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت علیهم‌السلام، به ویژه مدیر محترم آن، آقای دکتر سید علیرضا واسعی، مدیر محترم گروه تاریخ تشیع آقای مصطفی صادقی و مدیر محترم دفتر پژوهش، حجة الاسلام والمسلمین آقای علیرضا شالباف و هم چنین از ناظر محترم سرکار خانم دکتر شهلا بختیاری که با حمایت از این پروژه و رفع نواقص آن، راه را برای انتشار این اثر هموار کردند، تشکر و قدردانی نمایم.

یوسف اسماعیلی

فصل نخست

کلیات

الف) پرسش‌ها و فرضیه‌ها

پرسش ما در این پژوهش، از چگونگی و چرایی نفوذ باورهای شیعی، به‌ویژه امامیه در مازندران و مسیر تحول و فراگیری آن در سراسر این ولایت، تا پایان سدهٔ هشتم هجری است. پرسش‌های دیگر عبارتند از:

۱. اصلی‌ترین عامل در جذب و گسترش اندیشه‌های شیعی چیست؟

۲. روند فراگیری تشیع امامی در مازندران چگونه طی شد؟

۳. حاکمان محلی چه نقشی در ترویج مذهب تشیع داشتند؟

نکته‌ای که در پاسخ به این پرسش‌ها به عنوان فرضیه مطرح است، تأثیر عامل جغرافیا در جذب علویان و گسترش مذهب شیعی - به‌ویژه امامی - در منطقه است. این عامل، از سویی به‌طور مستقیم باعث پناه آوردن شمار زیادی از سادات و علویان به مازندران شده، تا در پناه مرزهای طبیعی این دیار از دسترس حاکمان اموی و عباسی دور مانده، به آرامش دست یابند، و از سوی دیگر، زمینهٔ ظهور حکومت‌های شبه فتودال را در این ولایت پدید آورد.

ب) پیشینه

درباره تاریخ طبرستان و مازندران کتاب‌های متعددی هست، که برخی از آنها را

منابع و متون تشکیل می‌دهد، و در معرفی منابع، از آنها سخن خواهیم گفت. اما نکته قابل توجه درباره مطالعات و تحقیقات معاصر، آن است که نویسندگان آنها، در موضوع تاریخ مذهبی این دیار، تنها به اشاره و تعریف کلی بسنده کرده‌اند؛ عمده‌ترین این آثار عبارتند از:

۱. تاریخ مازندران، اثر اسماعیل مهجوری

این اثر که در سال ۱۳۴۲ ش برای نخستین بار چاپ شد، در نوع خود نخستین اثر پژوهشی جامع درباره تاریخ مازندران است، که تاریخ این دیار را از آغاز تا دوران معاصر بررسی کرده‌است، و بخش عمده آن به تاریخ سیاسی اختصاص دارد. در این اثر، گرچه کلیاتی از اوضاع اقتصادی، اجتماعی و مذهبی مازندران مورد توجه قرار گرفته و سیر تطور مذهبی مطرح شده است، اما از آن‌جا که هدف محوری آن، بررسی تاریخ مذهبی نیست، نتوانسته زوایای پنهان و جزئیات تاریخ مذهبی مازندران را ارائه کند. معرفی پاره‌ای از بزرگان دینی مازندران و ذکر اسامی بناها و بقاع مذهبی در مازندران، از ویژگی‌های این کتاب است؛ ضمن این‌که به مذاهب غالب در دوره‌های سیاسی متفاوت نیز اشاره کرده است.

۲. دانشمندان و رجال مازندران، اثر اسماعیل مهجوری

نویسنده، در این اثر به معرفی دانشمندان و مشاهیر مازندران، از جمله به عالمان امامی پرداخته است. وی در شناسایی این بزرگان، به اکثر منابع موجود مراجعه کرده، کوشیده است تا حد امکان زوایای زندگی این افراد را روشن سازد؛ در عین حال به بررسی نقش آنها در تاریخ مذهبی مازندران اشاره نمی‌کند.

۳. تاریخ اسپهبدان مازندران، اثر منظر ناییبی‌زاده

این اثر، که پایان نامه کارشناسی ارشد گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم

انسانی دانشگاه تهران است، همان‌گونه که از نامش پیداست، به بررسی تاریخ سیاسی سلسله اسپهبدان پرداخته، اشاراتی کوتاه به مذهب آنان کرده است. این نوشته، در حوزه مطالعات سیاسی قرون پنجم و ششم هجری در مازندران و تبارشناسی سلسله اسپهبدان، اثر مفیدی است.

۴. جغرافیای تاریخی و اقتصادی مازندران، اثر عباس شایان

این اثر، که در سال ۱۳۶۶ ش چاپ شده، پژوهش مفیدی درباره جغرافیای مازندران در دوره‌های مختلف تاریخی و وضعیت اقتصادی و درآمدی و معیشتی مردم آن در ادوار تاریخی انجام داده است. گرچه نویسنده به مناسبت، نگاهی هم بر فضای سیاسی این دیار در دوره‌های مختلف افکنده است، اما در حوزه مذهبی و مسایل مربوط به تطور تاریخی تشیع، اشاره‌ای ندارد.

۵. تاریخ سیاسی - اجتماعی علویان در طبرستان، اثر محمد علی کاظم بیگی^۱

۶. علویان طبرستان، اثر ابو الفتح حکیمیان^۲

این دو اثر به بررسی مقطعی از حاکمیت سادات علوی در قرن‌های سوم و چهارم هجری پرداخته، چگونگی حضور، قدرت یابی و حکمرانی آنها را با تکیه بر اسناد تاریخی، ارزیابی و بررسی کرده است. نکته قابل توجه در این دو اثر، اعتقاد به زیدی بودن سادات علوی است؛ که مطابق مشهور قابل پذیرش است و پاره‌ای از ادعاها را - که در جای خود در این پژوهش خواهد آمد - ردّ خواهد کرد؛ ضمن این که مستندات درباره مذهب سادات علوی در منابع آن عصر و منابع متأخرتر نیز آمده است. هم‌چنین به ارزیابی چگونگی ورود و فعالیت علویان در

۱. پایان نامه کارشناسی ارشد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.

۲. نشر دانشگاه تهران.

قرن دوم و سوم هجری در مازندران و سیر برآمدن و سقوط دولت علویان و رویکردهای مذهبی آنان پرداخته است.

۷. مرعشیان در تاریخ ایران، اثر مصطفی مجد^۱

در این کتاب، نقش، جایگاه و گرایش‌های امامی مرعشیان و اثرپذیری و اثرگذاری آنها از این زاویه در طبرستان بررسی و نقد شده است.

۸. تشیع امامیه در مازندران از آغاز تا حمله مغول، پایان‌نامه کارشناسی ارشد

مصطفی معلمی^۲

این اثر فرایند ورود و چگونگی حضور باورهای شیعی در فاصله قرون نخستین اسلامی تا آغاز حمله مغول را بررسی و تحلیل کرده است. نکته‌ای که در مطالعه این اثر به چشم می‌آید، تلاش نگارنده برای کم‌رنگ جلوه‌دادن تشیع زیدی در مازندران و اصرار بر فراگیری تشیع امامی در قرون دوم و سوم هجری است؛ که قابل نقد و بررسی است. هم‌چنین به نقش علمای امامی در این عرصه بیش از اندازه توجه شده، و نقش حاکمان محلی و سیاست مذهبی آنها در ترویج امامیه، کم‌اهمیت جلوه داده شده است. با این حال، نگارنده مدارک و شواهد قابل ملاحظه‌ای از حضور عالمان امامی در مازندران یا عالمان مازندرانی الاصل برشمرده، که راهگشای محقق تاریخ تشیع در مازندران است، و مطالعه آن مفید می‌باشد.

ج) منبع شناسی

در این پژوهش، از منابع تاریخی، جغرافیایی و رجالی استفاده شده است.

۱. تهران، نشر رسانش، ۱۳۸۰.

۲. دانشگاه تهران، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، مهر ۱۳۸۳.

مهم‌ترین منابع تاریخی که در این جا از آن بهره برده‌ایم عبارتند از سه اثر در تاریخ محلی طبرستان و یک اثر در تاریخ شیعه؛ که به معرفی اجمالی آنها می‌پردازیم:

۱. تاریخ طبرستان

این کتاب نوشته بهاء‌الدین محمد بن اسفندیار آملی، معروف به ابن اسفندیار است که از دیوان سالاران مازندران بود و در دربار حسام‌الدوله اردشیر باوندی (۵۶۸-۶۰۲ ق) و فرزندش شمس‌الملوک باوندی (۶۰۲-۶۰۶ ق) به شغل دیوانی اشتغال داشت. وی در سال ۶۰۶ ق عازم بغداد شد و هنگام بازگشت به مازندران چند صباحی در ری ماند و در کتابخانه مدرسۀ شاه‌غازی رستم در این شهر به نسخه‌ای از کتاب عقد‌السحر در تاریخ طبرستان اثر یزدادی دست یافت و رونوشتی از آن برداشته، سپس با گزارش‌هایی که خود بر آن افزود، به گردآوری و نگارش تاریخ محلی طبرستان پرداخت. نگارش کتاب تاریخ طبرستان، در سال ۶۱۳ ق پایان یافت. از آن‌جا که ابن اسفندیار در دربار آل باوند سمت دیوان‌سالاری داشته، به بسیاری از مسایل عصر خود آگاه بوده، کتابش دارای اهمیت است.

کتابی که اکنون به نام تاریخ طبرستان در دست است، دو بخش جداگانه دارد: بخش نخست شامل برگردان «نامهٔ تنسر» - از بزرگان دربار اردشیر ساسانی - و گوشه‌ای از تاریخ طبرستان تا سال ۳۳۱ ق است. انتساب این بخش به ابن اسفندیار جای تردید ندارد؛ اما بخش دوم که حوادث تاریخی مازندران از سال ۳۳۱ تا ۶۱۰ ق را شامل می‌شود، از جهت نوع نثر و نگارش با بخش اول متفاوت بوده، گویا انتساب آن به ابن اسفندیار چندان دقیق و صحیح نباشد. آنچه در این جا از آن نقل می‌شود، مربوط به بخش نخست آن است؛ و درباره بخش دوم باید احتیاط بیشتری نموده، گزارش‌های آن را با منابع دیگر مقایسه کرد.

کتاب ابن اسفندیار نخستین تاریخ محلی طبرستان است که امروزه در دسترس می‌باشد. در این کتاب، اشعار طبری بسیاری ذکر شده است، که از جهت تاریخ ادبی مازندران حائز اهمیت است؛ چنان‌که بهره‌مندی ابن اسفندیار از کتاب عقد السحر یزدادی که طبق قرائن موجود، اواخر سده پنجم یا اوایل سده ششم هجری نگارش یافته، بر غنا و ارزش تاریخ ابن اسفندیار افزوده است.

با توجه به کاستی‌های بسیار در منابع تاریخ عمومی ایران درباره تاریخ محلی ولایات، می‌توان این کتاب را منبعی مغتنم شمرده، با بهره‌گیری از داده‌های پراکنده دیگر منابع تاریخی این دوره و ارزیابی و سنجش داده‌های آنها با گزارش‌های ابن اسفندیار، به دورنمایی از جایگاه تشیع امامی تا آغاز سده هفتم هجری در طبرستان دست یافت. البته آنچه گفته شده، درباره بخش اول کتاب تاریخ طبرستان است که انتساب آن به ابن اسفندیار قطعی است؛ اما بخش دوم این اثر که اکنون در دسترس و بیشتر منسوب به ابن اسفندیار است، ارزش و اعتبار کمتری دارد، و مراجعه به آن به احتیاط و مقابله سازی بیشتر با داده‌های دیگر منابع این دوران نیاز دارد.

۲. تاریخ رویان

این کتاب اثر مولانا اولیاءالله آملی است که به گفته خودش در این کتاب، در پی فروپاشی دولت کینخواری در سال ۷۵۰ ق در آمل، از این شهر به رویان روی آورده، در آنجا همنشین فخرالدوله شاه‌غازی پسر کیخسرو شد و به دستور او تاریخ رویان را نگاشت. این کتاب که ادامه گزارش‌های ابن اسفندیار را پی گرفته، آن را تا سال ۷۶۴ ق ادامه می‌دهد، تاریخ این دیار از آغاز تا سال ۷۶۴ ق و هم‌چنین گوشه‌هایی از تاریخ طبرستان را دربردارد.

مؤلف از منابع بسیاری بهره برده، نام تک تک آنها را در لابه لای کتاب آورده است. بهره گیری اولیاء الله از دیگر منابع تاریخ مازندران، نشان دهنده تأکید وی بر مستند نویسی بوده، بر اعتبار گزارش های وی درباره تاریخ گذشته طبرستان می افزاید.

بیشترین ارزش تاریخی کتاب اولیاء الله در این پژوهش، به گزارش های او درباره اوضاع سیاسی اجتماعی و مذهبی طبرستان در سده های ششم و هفتم هجری بازمی گردد. بنابراین، گزارش های وی درباره «تاریخ دوره سوم آل باوند»، «چگونگی فروپاشی دولت کینخواری» و «روی کار آمدن مرعشیان»، ارزش بسیاری دارد؛ به ویژه که نگارنده آن، بخش عمده ای از گزارش های خود درباره تاریخ سده هشتم (تا سال ۷۶۴ ق) را بر پایه دیده ها و شنیده های خود از شاهدان عینی نگاشته است. حضور او در دستگاه آل کینخوار و سپس دربار آل پادوسپان در رویان، امکان دستیابی او به حقایق رویدادها را مضاعف ساخته است.

۳. تاریخ طبرستان، رویان و مازندران

این کتاب اثر سید ظهیرالدین مرعشی است. وی در سال ۸۱۸ ق به دنیا آمد و بنا بر شواهدی در یکی از کتاب های وی، تا سال ۷۹۴ زنده بود. کتاب دیگر وی نیز در تاریخ محلی گیلان و دیلمستان است. نسبت سید ظهیرالدین^۱ با سه واسطه به میرقوام الدین مرعشی، رهبر قیام مرعشیان و بنیانگذار حکومت مرعشیان در سال ۷۶۰ ق می رسد.

بنابر آنچه در مقدمه کتاب تاریخ طبرستان، رویان و مازندران آمده، بخش عمده ای از این کتاب، برگرفته از اثر اولیاء الله آملی و کتاب دیگری از علی بن

۱. سید ظهیرالدین بن سید نصرالدین بن میر کمال الدین بن میر قوام الدین مرعشی.

جمال الدین رویانی است، که اکنون اثری از آن بر جای نمانده است؛ اما بخش پایانی کتاب ظهیرالدین که در دو فصل جداگانه آمده، به ترتیب، حکمرانی ملک کیومرث رستم‌داری و خروج سیدقوام‌الدین مرعشی را شرح می‌دهد، مهم‌ترین قسمت از تاریخ طبرستان، رویان و مازندران و اصلی‌ترین منبع برای این فصل از تاریخ مازندران به شمار می‌آید.

مرعشی در دو بخش پایانی کتاب خود با نگاهی دقیق و جامع، رویدادهای دوران فروپاشی دولت کینخواری و شکل‌گیری جنبش و سپس دولت مرعشیان را بیان کرده، اطلاعات مفیدی در این باره داده است. اثر وی درباره تاریخ این دوره که در پژوهش حاضر با عنوان «دوران تثبیت امامی در مازندران» بحث می‌شود، از آن جهت ارزش بسیار دارد که بیشتر برگرفته از مشاهدات وی و شرح وقایع زمان حیات اوست؛ چنان‌که خود وی از نزدیک این رویدادها را درک کرده است.

داده‌های مرعشی درباره شخصیت میرقوام‌الدین و دوران فرمانروایی مرعشیان اول، اگرچه با نوعی از احساس غرور و موجه‌انگاری همراه است، اما در مقایسه با گزارش‌های تاریخ‌نگاران سنی این دوران مانند روضة الصفا میرخواند و حبیب السیر اثر خواندمیر، ظفرنامه‌های نظام‌الدین شامی و شرف‌الدین علی یزدی، حاکی از آن است که تفاوت چندانی میان داده‌های آنها وجود ندارد؛ جز این‌که مورخان سنی، گزارش‌های خود را با نوعی بدبینی درباره مرعشیان ذکر کرده‌اند، و مرعشی با افتخار و خوشبینی از آنها یاد کرده است.

۴. بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض معروف به کتاب النقض

این کتاب، اثر عبدالجلیل قزوینی رازی از عالمان شیعه قرن ششم است که در

رد کتاب بعض فضائح الروافض نوشته شده، در صدد ارائه تصویری درست از عقاید، جایگاه، موقعیت و پراکندگی اقلیمی و انسانی باورهای شیعی در زمان نگارنده است.

کتاب بعض فضائح الروافض، منسوب به شهاب الدین تواریخی شافعی رازی است که بنابر محتوای متن این کتاب، در سال ۵۵۵ ق تألیف شده است. مضمون کلی این کتاب، طرح ایرادها و اتهام‌های عقیدتی و تضعیف مبانی و باورهای شیعه امامیه است؛ که به اعتقاد قزوینی مجموعه‌ای از دروغ‌ها و افتراها و با واقعیت‌های مذهب شیعه امامیه بیگانه است. بنابراین، کتاب بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض را باید از منابع مهم تاریخی برای شناخت اوضاع شیعیان و پراکندگی پیروان این مذهب از قرون نخست اسلامی تا نیمه قرن ششم هجری (زمان تألیف این کتاب) به شمار آورد. ذکر نام بسیاری از شهرها و آبادی‌های شیعه‌نشین ایران از جمله طبرستان در سده‌های نخستین، و بقاع و ابنیه متبرکه این دیار که پراکندگی شیعیان امامی در این ولایت را نشان می‌دهد، هم‌چنین نام بزرگان، عالمان و حاکمان شیعه و اقدام‌های آنان برای ترویج و تحکیم این مذهب، از دیگر ویژگی‌های این اثر است که با تکیه بر آن می‌توان تصویری از جایگاه و میزان نفوذ تشیع در طبرستان ارائه کرد.

با این اوصاف، در استفاده از این کتاب ارزشمند، از این نکته اساسی نیز نباید غافل شد که مؤلف به جهت شیعه بودن و به دلیل آن‌که در مقام پاسخگویی به اتهام‌های مطرح از سوی مخالفان بوده، در نقد و ارزیابی خود، گاه مبالغه کرده است؛ از این رو با ژرف‌اندیشی و مقایسه داده‌های قزوینی با گزارش‌های دیگر منابع این دوره، می‌توان سره را از ناسره بازشناخته، با واقع‌بینی به رد یا قبول آن پرداخت.

د) مازندران یا طبرستان

بخشی از سواحل جنوبی و جنوب شرقی دریای خزر، که در آخرین تقسیمات کشوری به دو استان مازندران و گلستان تقسیم، و مرزهای آن در غرب به استان گیلان، در شرق به استان خراسان شمالی و در جنوب به کوه‌های البرز میانی محدود شده است، در طول تاریخ به ولایت «مازندران» و به ویژه در دوره‌هایی از تاریخ ایران اسلامی به «طبرستان» مشهور بوده است.^۱

با این حال، در معنای واژه‌های «مازندران» و «طبرستان»، قدمت و سابقه آن دو و حدود قلمروی که این دو واژه بر آن اطلاق شده است تردیدها و اختلاف‌هایی در منابع مختلف جغرافیایی و تاریخی آشکار شده، که این پژوهش در گام نخست باید به بازبینی و تعریفی دقیق از آن بپردازد.

۱. مفهوم و سابقه واژه «مازندران»

ابن اسفندیار واژه «مازندران» را مرکب از دو واژه «موز» و «اندرون» می‌داند، که از حدّ «گیلان» تا «لار» و «قصران» و «جاجرم» کشیده شده است. وی می‌افزاید: «مازندران به حدّ مغرب و به معنای ناحیه درون کوه «موز» است، و کوه موز کوهی است که از حدّ گیلان تا لار و قصران و جاجرم و طبرستان امتداد دارد».^۲

این نقل، از آن جا که کهن‌ترین تعریف از واژه مازندران است و نویسنده آن نیز خود از اهالی مازندران بود و افزون بر برخورداری از دانش تاریخی زمان خود، به پاره‌ای از منابع تاریخ محلی مازندران - که اکنون اثری از آنها نیست - دسترسی

۱. اعتماد السلطنه، التدوین فی احوال جبال شروین، ص ۱۱۰.

۲. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ص ۵۶.

داشته، از اقوال دیگری که بعدها مطرح می‌شود و بیشتر بر پایه حدس و گمان استوار است،^۱ پذیرفته‌تر به نظر می‌رسد؛ چنان‌که سید ظهیرالدین مرعشی و ملا شیخ علی گیلانی به تبعیت از ابن اسفندیار همین معنا را برای واژه مازندران ذکر کرده، در دوران خود، برداشت دیگری از مفهوم این واژه ارائه نکرده‌اند.^۲

درباره سابقه نام مازندران می‌توان به کهن‌ترین آثار فارسی، حتی متون پیش از اسلام مراجعه کرد. در بندهش، یکی از قدیم‌ترین آثار باقیمانده از ایران باستان، واژه «مازندران» به کار رفته، و مردم مازندران به عنوان گروهی از مردم ایران معرفی شده‌اند.^۳

در شاهنامه فردوسی (م ۴۱۱ ق) نیز نام مازندران به چشم می‌خورد؛ زیرا وی پس از رانده شدن از دربار محمود غزنوی، به مازندران سفر کرده، از نزدیک این دیار زیبا و سرسبز را دیده و در وصف آن سروده است:

به بریط چو بایست بر ساخت رود	بر آورد مازندرانی سرود
که مازندران شهر مایاد باد	همیشه برو بومش آباد باد
که در بوستانش همیشه گل است	به کوه اندرون لاله و سنبل است
هوا خوشگوار و زمین پرنگار	نه گرم و نه سرد و همیشه بهار ^۴

۱. معلمی معانی دیگر مازندران را به نقل از برخی نویسندگان معاصر و مستشرقان این گونه ذکر می‌کند: اصل مازندران «مازتر» بوده و «تر» که پسوند جهت است، جهت منطقه «مازن» را نشان می‌دهد. مازندران متشکل از سه قسمت: مازن + اندر + آن، به معنای دروازه یا ماز + اندر + آن است و ماز به معنای درخت بلوط است که در این منطقه به وفور یافت می‌شود. یا آن‌که ماز به معنای پیچ و خم و شکنج است؛ چون راه‌های مازندران پیچ خم بسیار دارد. نویسنده دو معنای اخیر را صحیح‌تر دانسته است. (ر.ک: مصطفی معلمی، تشیع امامیه در مازندران از آغاز تا حمله مغول، ص ۸).

۲. سید ظهیرالدین مرعشی، تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، ص ۱۵ و ملا شیخ علی گیلانی، تاریخ مازندران، ص ۳۰.

۳. بندهش، ص ۹۶.

۴. فردوسی، شاهنامه، ج ۱، ص ۲۳۸.

ظهیرالدین فاریابی (م ۵۹۸ق) که مازندران را می‌شناخته و مدتی در دربار باوندیان اسپهبدی بوده است، به سپاسگزاری از شاه اردشیر پسر حسن چنین سروده است:

شاید که به خدمت سی سال در عراق نام هنوز خسرو مازندران دهد^۱
 با این همه یاقوت حموی (م ۶۲۶ق) در کمال شگفتی ادعا کرده است که
 نمی‌دانم از چه زمان قلمرو طبرستان را مازندران نامیده‌اند؛ چون مازندران نامی
 است که در کتاب‌های کهن نیافته‌ام.^۲ در این باره، تنها توجیه آن است که گفته شود
 یاقوت به آثار جغرافیایی و تاریخی فارسی پیش از خود که از واژه مازندران یاد
 کرده‌اند، دسترسی نداشته، این منطقه را فقط از روی آثار جغرافی نویسان و
 مورخان عرب زبان شناخته که اغلب از مازندران با نام طبرستان یاد کرده‌اند!

۲. مفهوم و سابقه واژه «طبرستان»

در ارائه مفهوم واژه «طبرستان»، قدیم‌ترین مأخذ، معجم البلدان یاقوت است.
 وی این واژه را مرکب از «طبر» و «استان» دانسته و گفته است: چون اهالی این
 منطقه با خود طبر (همان تبر، وسیله بریدن درخت) حمل می‌کردند به این منطقه
 طبرستان گفته‌اند.^۳

ملاّشیخ علی گیلانی معتقد است که «تبر» در گویش مازندران به معنای
 «بید معلق» است و چون در این ولایت «بید معلق» بسیار بوده، به آن
 «تبرستان» گفته‌اند.^۴

عده‌ای دیگر طبرستان را واژه‌ای تغییر شکل یافته از «تپورستان» می‌دانند.

۱. ظهیرالدین فاریابی، دیوان اشعار، ص ۶.

۲. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۶.

۳. همان، ج ۴، ص ۱۳ و ۱۴.

۴. ملاّشیخ علی گیلانی، همان، ص ۲۹.

«تپوری» یا «تپیری» نام اقوام نخستین ساکن در قلمرو مازندران است که پیش از آریایی‌ها در این مکان می‌زیستند و پس از هجوم آنها، به نقاط کوهستانی پناه برده، به مرور محو شده‌اند. براین اساس، مازندران به نام اقوام ساکن در این منطقه به تپورستان تغییر نام داده، سپس در لغت عرب به طبرستان تغییر شکل یافت. مؤید این نظر، وجود سکه‌های بازمانده از دوران ساسانی است که از تپورستان به دارالضرب یاد و تأکید کرده که در این منطقه در دوران ساسانی سکه ضرب و نام تپورستان بر آن درج می‌شده است.^۱

در پایان این مبحث، می‌توان به این نتیجه کلی رسید که واژه‌های طبرستان و مازندران از نظر جغرافیایی نویسان و مورخان این دوره، اغلب معنای مترادف را افاده کرده، از جهت وسعت جغرافیایی از آخرین سرحدات شرقی گرگان تا سرحد دیلم در غرب را شامل می‌شده است. با این حال، واژه طبرستان در متون پیش از اسلام و متون فارسی قرون نخست اسلامی کمتر به کار رفته، و کثرت استعمال آن در متون عربی بیشتر به رواج و شهرت آن دامن زده است.

ه) جغرافیای تاریخی

۱. قلمرو

درباره قلمروی که واژه‌های مازندران و طبرستان بر آن اطلاق شده است، در منابع تاریخی و جغرافیایی اتفاق نظری وجود ندارد؛ پاره‌ای از منابع، مازندران را به مناطق پست و جلگه‌ای و طبرستان را بر مناطق مرتفع و کوهستانی اطلاق کرده‌اند، و پاره‌ای از منابع به عکس؛ اما در غالب منابع نشانی از این تفاوت نیست و هر دو واژه مازندران و طبرستان یک معنا را افاده کرده، به صورت مترادف بر مجموعه قلمرو مورد بحث در این کتاب اطلاق شده‌اند.

۱. علی‌اکبر سرافراز و فریدون آورزمانی، سکه‌های ایران، ص ۱۲۸.

گای لسترنج، مستشرق انگلیسی این گونه تصور کرده که مازندران و طبرستان واژه‌هایی مترادف بوده‌اند؛ اما در همان حال که نام طبرستان بر همه نواحی کوهستانی و اراضی پست و جلگه‌ای اطلاق شده است، کلمه مازندران نیز بر مناطق پست ساحلی که از روستای سفیدرود تا جنوب خاوری بحر خزر امتداد دارد، اطلاق می‌گردید؛ اما امروز دیگر نام طبرستان استعمال نمی‌شود.^۱

نکته دیگر درباره مازندران، اطلاق نام‌های فرشوادکر، فرشوارگر، بدشوارجر، تپشخوارگر و... بر قلمرو مازندران و دیگر مناطق اطراف آن است که در عمل بخش گسترده‌تری از قلمرو مازندران را شامل می‌شد. ابن اسفندیار در کتاب خود در این باره آورده است: خاندان گشنسب شاه که پیش از ساسانیان تا عصر قباد ساسانی در تختگاه آمل فرمان می‌راندند، به فرشوادکر شاه معروفند. آنان حکومت این منطقه را از بازماندگان اسکندر در منطقه بازگرفتند و با شاهان ساسانی هم‌نواپی کردند. اردشیر ساسانی نیز با آنان مدارا کرد. قلمرو فرشوادکر، ولایات آذربایجان، طبرستان، گیلان، دیلمان، ری، قومس، دامغان و گرگان را در بر می‌گرفت.^۲ مرعشی فرشوادکر را محدود به قلمرو طبرستان و خاندان گاوباره و دابویه را فرشوادکر شاه می‌نامد.^۳

مازندران از جهت تقسیمات کشوری در دوران خلفای اموی و عباسی بخشی از قلمرو تحت فرمان حاکم عراق بود. در دوران طاهریان، این ولایت در حوزه نفوذ آل طاهر به شمار می‌آمد.^۴ پس از آن سامانیان، غزنویان و سایر دولت‌های حاکم بر خراسان بزرگ و بخش مرکزی ایران، داعیه فرمانروایی بر مازندران را

۱. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۹۵.

۲. ابن اسفندیار، همان، ص ۱۵.

۳. مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۱۰.

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۱۶.

داشته، گاه به این منطقه لشکر کشیده، چند صباحی به طور مستقیم در بخش‌هایی از مازندران حکومت کردند. با این حال، گزارش‌های تاریخی حاکی از آن است که مازندران در سراسر دوران اسلامی تا پایان قرن هشتم هجری از حاکمان محلی خالی نبوده، همواره چند دودمان بازمانده از ایران باستان در نقاط مختلف این ولایت به استقلال و به دست نشانده‌گی از قدرت‌های حاکم بر ایران مرکزی حکومت می‌کردند.

۲. گستره، راه‌ها و ویژگی‌های اقلیمی

طول این ولایت از مرزهای شرقی گرگان تا مرزهای غربی رویان در سرحدات دیلم و گیلان، پنجاه فرسخ، و عرض آن از تپه سارها و ارتفاعات قومس به سمت غرب متفاوت است؛ در برخی مناطق چهل فرسخ و در بعضی مناطق سی فرسخ.^۱

دو راه عمده تاریخی در طبرستان شناخته شده است که یکی از دامنه‌های شمالی البرز و درّه‌های اطراف آن از غرب به سوی گرگان امتداد داشت، و دیگری به موازات همین راه از سواحل خزر مناطق غربی استان را به سرحدات شرقی آن متصل می‌کرد.^۲

تراکم جمعیت و نزدیکی شهرها و آبادی‌ها، از ویژگی‌های قابل توجه مازندران بوده است. استخری در این باره چنین می‌نویسد: اکثر آبادی‌ها و شهرهای طبرستان در فاصله یک منزل از هم واقعند و از سرحد غربی آن (دیلم) تا مرز شرقی آن (گرگان) یک روز راه است.^۳

۱. ابن‌رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۱۷۶.

۲. استخری، مسالک و ممالک، ص ۱۶۸.

۳. همان.

منابع مختلف این دوره در وصف ویژگی‌های اقلیمی و طبیعی مازندران به اتفاق از سرسبزی، فراوانی نعمت، باران زیاد، حاصلخیزی و ایمنی آن در حصار طبیعی کوه و جنگل و دریا سخن گفته‌اند.^۱ این شرایط در واقع مهم‌ترین عامل تراکم بالای جمعیتی، ثبات نسبی حکومت‌ها و فرهنگ منطقه‌ای مازندران در طول تاریخ به شمار می‌آیند.

در مجموع، نگاه جغرافی‌نویسان این دوره دربارهٔ اوضاع اقلیمی مازندران را به این شرح می‌توان ذکر کرد:

مازندران سرزمینی با شکوه و آباد، بارودخانه‌های سرشار و باران‌های بسیار و سراسر سبز و خرم است. بیشه‌هایش پر نعمت است و مردمی خوش منظر دارد، که با شتاب سخن می‌گویند؛ زبانشان نه پارسی و نه تازی است. خانه‌هایشان از چوب و نی است. از همهٔ طبرستان ابریشم بسیار خیزد؛ خاصه به آمل. کشاورزی و دامداری در طبرستان رونقی دارد. چوبینه از آن به همه آفاق برند. اصناف جامه‌های پشمین و صوف آن شهرتی بسیار دارد.^۲ غذای غالب مردم این دیار برنج و نان و ماهی و سیر است.^۳ دریا، کوه و جنگل‌های انبوه سه حصار طبیعی و مستحکم طبرستانند که راه نفوذ و سلطه بر این ولایت را دشوار کرده‌اند؛ از این رو در یورش‌های بیگانگان به ایران، طبرستان در شمار آخرین قلمروی بود که به دست دشمن می‌افتاد و بیشتر در امان بود.^۴

۱. یعقوبی، البلدان، ص ۵۲؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۱۸؛ استخری، همان، ص ۱۶۸ و ابن رسته، همان، ص ۱۷۷.

۲. یعقوبی، البلدان، ص ۵۲ و استخری، همان، ص ۱۶۸.

۳. ابن خردادبه، المسالك والممالک، ص ۱۸؛ مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۵۱۸.

۴. مستوفی، زهة القلوب، ص ۱۵۹.

۳. مرزهای تاریخی

مرزهای شمالی مازندران به دریای خزر، و مرزهای جنوبی آن به کوه‌های سر به فلک کشیده البرز و پوشش درهم تنیده جنگلی و گیاهی آن محدود است؛ که این دو عامل همواره نفوذ بیگانگان را به مازندران دشوار کرده است. مرزهای شرقی و غربی مازندران از نظر جغرافیایی چندان قابل تفکیک و شناسایی با دیلمان و گیلان در غرب و خراسان غربی در شرق نیست، و حدود و ثغور آن تنها متأثر از قدرت و توانایی شاهان مازندران و گستره نفوذ آنها مشخص می‌شود؛ از این رو مرزهای غربی و شرقی این دیار در دوره‌های مختلف دستخوش تغییر شده، در نوشته‌های جغرافی‌نویسان دوره‌های مختلف، اختلاف نظرهایی در این باره بروز یافته است. در این میان، عمده اختلاف نظرها در تعیین حدود شرقی مازندران است که به لحاظ موازنه قدرت در درون و بیرون این ولایت، از آخرین حدود همیشه (بهشهرکنونی) تا منزل‌ها دورتر از گرگان و استرآباد متغیر بوده است.

یعقوبی و ابن خردادبه از جغرافی‌نویسان سده سوم هجری، مازندران را ولایتی جدا از گرگان دانسته‌اند.^۱ ابن حوقل از جغرافی‌نویسان سده چهارم هجری همین نظر را تأیید کرده، همیشه را آخرین حد شرقی مازندران شمرده است.^۲ این در حالی است که نخستین مؤرخان مسلمان در اخبار فتح طبرستان در سده‌های اول و دوم هجری، به گونه‌ای گزارش داده‌اند که خلاف این نظر را اثبات می‌کند؛ چنان‌که یعقوبی، طبری، بلاذری و ابوعلی بلعمی در شرح حملات تازیان به مازندران، از نخستین رویارویی آنها در مرزهای شرقی گرگان یاد کرده، از این

۱. یعقوبی، البلدان، ص ۵۲؛ ابن خردادبه، المسالک والممالک، ص ۱۱۸.

۲. ابن حوقل، همان، ص ۱۱۸.

اخبار ذیل رویدادهای فتح طبرستان گزارش داده‌اند که گویای یکپارچه‌انگاری گرگان و طبرستان ذیل عنوان ولایت طبرستان و نفوذ قدرت حاکمان محلی طبرستان تا آخرین سرحدات گرگان و استرآباد است؛^۱ چنان‌که جغرافی‌نویسان سده‌های ششم، هفتم و هشتم نیز گرگان را بخشی از ولایت مازندران شمرده‌اند؛^۲ از این رو گویا در فاصله سده‌های سوم تا پنجم، متأثر از سلطه موقت دولت‌های طاهری، سامانی و غزنوی بر قلمرو شرقی مازندران یعنی شهرهای گرگان و استرآباد و یا روی کار آمدن قدرت‌های نیمه مستقل محلی مانند باز ماندگان آل‌زیار در این مناطق، نوعی تفکیک و جدایی موقت میان ولایت مازندران و گرگان به وجود آمد که دیری نپایید که با روی کار آمدن قدرت‌های محلی نیرومند در مازندران، بار دیگر این شهرها به ولایت مازندران پیوستند.

در تعیین مرزهای غربی مازندران نیز گرچه تردیدها و اختلاف نظرهایی رخ داده است، اما بیشتر منابع، منطقه رویان را آخرین قلمرو غربی مازندران دانسته‌اند.^۳ یکی از مخالفان این نظر مشهور، احمد بن عمر بن رسته، جغرافی‌نویس قرن سوم و چهارم هجری است که در کتاب خویش رویان را خوره‌ای (ولایتی) مستقل دانسته که پیش‌تر در قلمرو دیلمان و گیلان بوده و در زمان حکام عرب به طبرستان ملحق شده است.^۴

در این باره تنها نکته‌ای که می‌توان از تواریخ این دوره استنباط کرد، استقلال

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷۶؛ تاریخ طبری، ج ۱۴، ص ۶۱۳۴؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۳۰؛ ابوعلی بلعمی، همان، ج ۱، ص ۵۲۷.

۲. استخری، همان، ص ۱۶۸؛ مقدسی، همان، ص ۵۱۸؛ یاقوت حموی، همان، ج ۴، ص ۱۶ و مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۵۹.

۳. یعقوبی، البلدان، ص ۵۲؛ ابن‌خردادبه، همان، ص ۱۱۸؛ ابن‌حوقل، همان، ص ۱۱۸؛ استخری، همان، ص ۱۶۸؛ مقدسی، همان، ص ۵۱۸؛ ابن‌اسفندیار، همان، ص ۷۴؛ یاقوت حموی، همان، ج ۴، ص ۶۲۴ و مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۹.

۴. ابن‌رسته، همان، ص ۱۷۷.

نسبی حاکمان آل پادوسپان در منطقه رویان از دیگر حکومت‌های محلی مازندران است که تصور استقلال این منطقه از مازندران را برای ابن رسته به وجود آورده است؛ تصور اشتباهی که در دیگر منابع جغرافیایی و تاریخ به آن توجه نشده است؛ از این رو در قلمرو غربی، با اطمینان کامل می‌توان رویان را آخرین حدّ غربی مازندران شمرد که به شهرهای چالوس و رامسر کنونی منتهی می‌شود.

و) شهرهای مازندران

منابع جغرافیایی و تاریخی نام ده‌ها شهر و آبادی در مازندران را ذکر کرده‌اند که پاره‌ای از آنها به مرور زمان از بین رفته و تنها نامی از آنها باقی مانده و پاره‌ای دیگر تغییر نام داده، بزرگی و اهمیت آنها افزوده یا کاسته شده است. در این جا مهم‌ترین شهرهای و مناطق مازندران را به ترتیب اهمیت برشمرده، شرح مختصری از آنها ارائه می‌کنیم:

۱. آمل

آمل از کهن‌ترین و بزرگ‌ترین شهرهای مازندران است که غالب جغرافی‌نویسان مسلمان از آن یاد کرده، از نقش این شهر در تاریخ مازندران گزارش داده‌اند.^۱ ابن حوقل در قرن چهارم در این باره می‌نویسد: «آمل از قزوین بزرگ‌تر و دارای بناها و عمارات درهم آمیخته و از نواحی دیگر قدیم‌تر و دیرسال‌تر است. از آمل به ری در کوهستان راهی است که پلور و اسک در یک منزلی آمل در این مسیر قرار دارد.»^۲

۱. یعقوبی، البلدان، ص ۵۲؛ ابن خردادبه، همان، ص ۱۱۸؛ استخری، همان، ص ۱۴۹؛ مقدسی، همان، ص ۵۱۸ و مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۵۹.

۲. ابن حوقل، همان، ص ۱۱۸.

آمل در برخی از دوره‌های باستانی از جمله دوره خاندان گشنسب شاه که پیش از قباد ساسانی در طبرستان فرمان می‌راندند، تختگاه مازندران «فرشوادکر» بود. در دوره‌های اسلامی اعم از حکومت عرب‌ها (سال‌هایی از سده اول و دوم)، دوره علویان (از ۲۵۰ ق تا میانه سده چهارم)، دودمان سوم باوندی (۶۳۵-۷۵۰ ق) و حکومت مرعشیان (۷۶۰-۷۹۴ ق) شهر آمل نشیمنگاه مازندران بود.^۱ مقدسی در نیمه دوم قرن چهارم در وصف آمل چنین می‌گوید: «آمل قصبه طبرستان و شهری نامبردار است که یک بیمارستان و دو مسجد جامع دارد. بازرگانی در آمل رواج دارد و مردم آن دانش بسیار دارند و هیچ‌گاه از امام و نظار و فقیهان و ادیبان خالی نبوده است.»^۲

این شهر در سال ۴۲۸ ق توسط مسعود غزنوی غارت^۳ و در هجوم ویرانگر مغول مانند بسیاری از شهرهای بزرگ ایران ویران شد؛ اما در دوره‌های بعد، رونق نسبی خود را به دست آورد. حمدالله مستوفی از مورخان و جغرافی‌نویسان پس از حمله مغول، این معنا را در عبارت ذیل اذعان کرده است: «مجموع میوه‌های سردسیری و گرمسیری در آن موجود است؛ چنان‌که اگر شهر بند شود به چیزی از بیرون محتاج نیست.»^۴

۲. ساری

این شهر که در متون اسلامی به «ساریه» و «سارویه» معروف است،^۵ در سده‌های نخست اسلامی، شهری آباد و پاکیزه بود. چندین بازار، یک بارو و یک

۱. لسترنج، همان، ص ۲۱.

۲. مقدسی، همان، ص ۵۱۸.

۳. ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۲، ص ۸۴.

۴. مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۵۹.

۵. ابن خردادبه، همان، ص ۱۱۸؛ استخری، همان، ص ۱۴۹ و مقدسی، همان، ص ۵۱۸.

مسجد جامع داشت و در برخی دوره‌ها تختگاه مازندران بود. جمعیت بسیاری داشت، و مردمش دانش و اخلاق نیکو داشتند. در سال ۲۹۸ ق اقوام ساکن در مناطق شمالی و دریای خزر، با نفوذ به مازندران، ساری را به آتش کشیدند. در سال ۳۲۵ ق سیلی بزرگ ساری را فراگرفت. در سال ۵۷۸ و سال‌های پس از آن سلطان تکش خوارزم‌شاه و سپس سلطان محمد خوارزم‌شاه در حملات خود به طبرستان دوبار ساری را ویران کردند. در حملات مغولان نیز ساری خسارت‌های فراوان دید؛ چنان‌که در عصر مستوفی و نیمه قرن هشتم، دیگر از عظمت و شکوه ساری خبری نبود، و وی ساری را شهری متوسط ذکر کرده است.^۱

۳. گرگان

در منابع عربی به «جرجان» معروف است. استخری در وصف این شهر می‌نویسد: باران و نم آن چنان نباشد که در طبرستان، مردم گرگان خوش طبع و با مروت باشند.^۲

چنان‌که پیش‌تر گفته شد، برخی جغرافی‌نویسان، گرگان را ولایتی جدا از مازندران دانسته‌اند. سخن استخری در مقایسه هوای گرگان با طبرستان، گویای این تمایز و باور وی بر جدایی گرگان از ولایت طبرستان است؛ اما منابع تاریخی کهن و غالب منابع قرن پنجم به بعد، آن را پاره‌ای از مازندران دانسته‌اند.^۳ استرآباد یکی از شهرهای حوزه گرگان است که از جهت سیاسی و تاریخی بیشتر ذیل عنوان گرگان آمده، تحت قلمرو حاکمان این شهر اداره می‌شد.

گرگان و قلمرو تحت نفوذ آن در قرون نخست اسلامی گاه موضوع نزاع میان

۱. مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۵۹ و رایینو، مازندران و استرآباد، ص ۹۲.

۲. استخری، همان، ص ۱۶۸.

۳. ر.ک: بحث مرزهای تاریخی مازندران.

حاکمان محلی مازندران و حاکمان خراسان از جمله طاهریان، سامانیان و غزنویان بود، و در پاره‌ای از اوقات تحت نفوذ حاکمان خراسان اداره می‌شد.^۱ مستوفی از ویرانی گرگان در حملات مغول یاد کرده، در دوره او (نیمه قرن هشتم) این شهر هم‌چنان خراب بوده و جمعیت اندکی داشته است.^۲

۴. منطقه رویان

رویان نام یک شهر در مازندران نیست؛ بلکه به قلمرویی از مناطق غربی این ولایت اطلاق می‌شد که شامل مجموعه‌ای از شهرها و آبادی‌های جلگه‌ای و کوهستانی این منطقه بود. این منطقه که از شرق به حدود آمل، از غرب به حدود دیلم و از جنوب به سرحدات ری در ارتفاعات جنوبی البرز محدود بوده، در برخی منابع به نام رودان شناخته شده است.^۳ یاقوت حموی آن را شهری مستقل و بزرگ‌ترین شهر مناطق کوهستانی مازندران نامیده که نشیمنگاه شاهان نواحی غربی و کوهستانی بوده است.^۴ رویان تا حدود هزار سال (که آغاز آن هم‌زمان با آغاز دوره اسلامی بود) به دست دودمان پادوسپیان از بازماندگان حاکمان این مناطق در دوره ایران باستان اداره می‌شد.

شهرها و آبادی‌های منطقه رویان عبارتند از: کجه یا کجور و کلار در مناطق کوهستانی و چالوس و ناتل در مناطق ساحلی دریای خزر. برخی منابع هم از شهرکی نوساز به نام سعیدآباد در منطقه رویان یاد کرده‌اند که بنای آن در زمان عمرو بن علاء آغاز شد و در زمان سعید بن دعلج به پایان رسید. کبیره از دیگر شهرهایی است که در منابع این دوره از آن یاد شده، و اعراب بنای آن را نهاده‌اند؛

۱. یاقوت حموی، همان، ج ۴، ص ۱۴ و استخری، همان، ص ۱۶۸.

۲. مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۵۹.

۳. حدود العالم، ص ۵.

۴. یاقوت حموی، همان، ج ۴، ص ۱۴.

اما از این دو شهر در دوره‌های بعدی خبری نیست و گویا اردوگاه نظامی بوده و با خروج عرب‌ها از مازندران روبه‌ویرانی و فراموشی نهاده است.^۱ اغلب منابع، رویان را بخشی از مازندران شناخته‌اند. تنها ابن‌رُسته معتقد است که این منطقه از آغاز به دیلمان تعلق داشته و به گونه‌ای مستقل بوده است. این نظر پیش‌تر تقد شد.^۲

منطقه رویان پس از حمله مغول، به «رستم‌دار» معروف شد و از آن پس کمتر با واژه رویان در متون تاریخی مواجه می‌شویم.

یکی از شهرهای این منطقه، چالوس است. این شهر که در منابع عربی با نام شالوس یا سالوس شناخته می‌شود، آخرین حدّ غربی طبرستان بوده، دژ مستحکم و سنگی آن در تاریخ مشهور است. برخی منابع گفته‌اند که چالوس شاهان مستقلی داشته است؛^۳ اما از مجموعه شواهد تاریخی چنین برمی‌آید که این شهر در کنار دیگر آبادی‌های منطقه رویان تحت قلمرو آل پادوسپان بوده است.^۴

۵. تمیشه

تمیشه (طمیس یا طمیس) نخستین شهر مازندران از طرف گرگان است و گاه آخرین حدّ مازندران نامیده شده است. در شرق تمیشه دروازه بزرگی قرار داشت که تنها راه عبور از مازندران به گرگان، و در صورت هجوم به مازندران مانعی فرا روی مهاجمان به مناطق داخلی این ولایت بود.^۵ بنابراین برابر هجوم اقوام

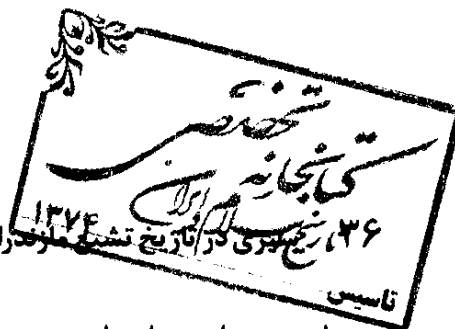
۱. ابن‌اسفندیار، همان، ص ۱۴۰ و اولیاءالله آملی، تاریخ رویان، ص ۴۶.

۲. ر.ک: بحث مرزهای تاریخی مازندران.

۳. ابن‌رسته، همان، ص ۱۷۶؛ استخری، همان، ص ۱۶۸؛ ابن‌حوقل، همان، ج ۱۱۸ و مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۲۱۱.

۴. اولیاءالله آملی، همان، ص ۸۷.

۵. ابن‌رسته، همان، ص ۱۷۶.



۲۶، خیابان ولیعصر، تهران، ۱۳۷۴

مختلف به مازندران، از نخستین اهداف بخش شرقی بود و صدمات بسیاری دید و سرانجام در یورش مغولان چنان ویران شد که دیگر اثری از آن برجای نماند. یاقوت فاصله این شهر تا ساری را شانزده فرسخ ذکر کرده است.^۱ بعدها در محل تاریخی تمیشه، شهر اشرف بنا شد که در عصر حاضر به شهر نام دارد.

در منابع جغرافیایی و تاریخ این دوره، شهرها و آبادی‌های دیگری نیز برای مناطق جلگه‌ای و کوهستانی مازندران شناخته شده است که در طول تاریخ از میان رفته، یا دستخوش تغییر و جابه‌جایی شده‌اند؛ تا جایی که بعدها تنها نامی از آنها باقی مانده، و اطلاعات خاصی از آنها برجای نمانده است؛ برخی از این شهرها و آبادی‌ها عبارتند از: ناتل یا ناتله که بین آمل و چالوس واقع است. چنان‌که با هر دو شهر حدود پنج فرسخ فاصله دارد. مرعشی، ناتل را پایتخت جلگه‌ای رویان می‌نامد. این شهر در دوران مرعشیان رشد بسیاری داشت.^۲

مامطیر در یک منزلی آمل و ساری واقع بوده، حدود شش فرسخ تا دریا فاصله داشته است. یک مسجد جامع و روستاهای بسیار برای آن ذکر کرده‌اند.^۳ نام بخشی دیگر از مناطق مازندران چنین است:

مانهیر (از روستاهای رویان)،^۴ میله، الهم یا عین‌الهم یا چشمه‌الهم (که بندرگاه آمل بود و در حدود محمودآباد کنونی قرار داشت) برخی یا برجی یا توجی، مهران، لمراسک، آبسکون، دهستان، ناحیه، بکرآباد، کبودجامه (در سرحدات بهشهر کنونی)، ویمه، نمار، شزر، ارم‌خاست علیا و سفلی، ترنجه، بیکنده،

۱. یاقوت، همان، ج ۴، ص ۱۵۹ و رابینو، همان، ص ۱۰۲.

۲. استخری، همان، ص ۱۶۸؛ ابن‌حوقل، همان، ص ۱۱۸ و مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۲۱۱.

۳. یاقوت حموی، همان، ج ۴، ص ۱۵۹ و رابینو، همان، ص ۹۳؛ مامطیر در دوره‌های بعد به بارفروش‌ده و سپس به بابل تغییر نام یافت.

۴. اولیاءالله آملی، همان، ص ۱۹.

جرباذقان، خبازه، سُرنو، کشفل سلنبه، کلاریجان، لارجان، مطهر، صامغان، فیروزکوه، فیروز، قوهیار، کاودان، رودبست، هزار جریب.^۱

ابن اسفندیار در کتاب تاریخ طبرستان، فهرستی از آبادی‌های طبرستان را در دوره خود (آغاز قرن هفتم ق) ذکر کرده است. وی مجموعه شهرها و آبادی‌های بزرگ درون دربند همیشه را ۲۷ شهر و آبادی می‌داند، که به هم متصل و پیوسته بوده، روستاهای بسیار دارند. وی این شهرها و آبادی‌ها را به دو دسته تقسیم کرده است؛ نخست، شهرها و آبادی‌های هامون: آمل، ساری، مامطیر، رودبست، آرم، ترنجه، میله، مروان، الهم، پای دشت، ناتل، کجور، چالوس، محوری، لمراسک، طمس. دسته دوم، شهرها و آبادی‌های کوهستان: کلار، رویان، نمار، کجویه ویمه، شلبنه، شارام، لارجان، امیدواره کوه، پریم و هزار جریب.^۲

هم‌چنین برخی جغرافی‌نویسان از سه منطقه کوهستانی در ارتفاعات مازندران یاد کرده‌اند؛ نخست کوه‌های پادوسپان در ارتفاعات جنوبی ساری و مامطیر. دوم، کوه‌های قارن و شهریارکوه در حدود سوادکوه و فیروزکوه کنونی که در سده‌های نخست اسلامی نشیمنگاه آل قارن بود. سوم کوه‌های روبنج در مناطق کوهستانی رویان.^۳ استخری نیز از این کوه‌ها نام برده، آنها را مناطق آباد، پر نعمت و دارای راه‌ها و مسیرهای دشوار وصف کرده، می‌گوید: در این کوهستان‌ها در هر کوهی رئیسی حکومت می‌کند.^۴

افزون بر این، بی‌نیازی اقتصادی با تراکم بسیار جمعیت در گوشه گوشه این قلمرو - که حاصل سرسبزی و حاصلخیزی و موقعیت اقلیمی آن است - امکان

۱. ابن‌خردادبه، همان، ص ۱۱۹؛ یعقوبی، البلدان، ص ۵۲، ابن‌رسته، همان، ص ۱۷۷.

۲. ابن‌حوقل، همان، ص ۱۱۸.

۳. همان.

۴. استخری، همان، ص ۱۶۸.

دستیابی به استقلال سیاسی در سراسر طبرستان و خودمختاری در مناطق مختلف آن را فراهم ساخته بود.^۱

این ویژگی جغرافیایی در عمل نوعی از حاکمیت تقریباً مستقل، غیروابسته و شبه فئودال مبتنی بر زمینداری و کشاورزی را در طبرستان پدید آورد که براساس آن، حاکمیت‌های محلی با در اختیار داشتن زمین و در دست گرفتن سلطه سیاسی - اقتصادی در قلمروی محدود و مشخص، نقش تعیین‌کننده‌ای در مدیریت و هدایت فرهنگ و باورهای اجتماعی ایفا کرده، و بدین شیوه سیاست دینی و اجتماعی برای توانمندسازی سیاسی و اقتصادی و پاسداری از قدرت خود به کار گرفتند؛ از این رو دور نیست که عرصه فرهنگی، دینی و اسلام‌پذیری مردم این دیار را نیز متأثر از مقتضیات سیاسی و نوع نیازهای حاکمان محلی در دوره‌های مختلف بدانیم، و از آن‌جا که نوع حاکمیت این دیار هم به سختی متأثر از موقعیت جغرافیایی آن است، بنای عمده تحلیل اسلام‌پذیری و شیعه‌گرایی و تاریخ تطوّر و تغلب مذاهب شیعی از جمله امامیه در دوره‌های مختلف مورد بحث را بر اصل اثرگذاری عامل جغرافیا و به تبع آن، عامل سیاسی ویژه این جغرافیا استوار سازیم.

۱. «هر کوهی در طبرستان اقلیمی داشت که به استقلال در آن حکومت می‌کرد» (همان).

فصل دوم

ورود اسلام

در موضوع ورود اسلام به طبرستان، از آن جا که در فرضیه‌های این پژوهش «نقش جغرافیای طبیعی و حاکمیت برخاسته از آن» به عنوان دو عامل اثرگذار در نوع اسلام‌پذیری مردم مازندران معرفی شد، شناسایی این دو عامل در نوع خود ضروری به نظر می‌رسد. موضوع جغرافیای مازندران در فصل گذشته بحث شد. اکنون پیش از بررسی چگونگی ورود اسلام به منطقه و بررسی گرایش مذهبی نخستین حاکمان مسلمان، ضروری است شناسه‌ای مختصر از دودمان‌های حاکم محلی در مناطق مختلف مازندران و میزان و حوزه نفوذ آنها در قلمرو خود، هنگام ورود اسلام به آن جا ارائه کنیم.

الف) حاکمان وقت

در اواخر عصر ساسانی و سال‌های نخست اسلامی، چهار سلسله از حاکمان محلی در مناطق مختلف مازندران به قدرت رسیدند، و فرمانروایی برخی از آنها تا چند قرن ادامه یافت. قدرت این خاندان‌ها در دوره‌های سلطه اعراب و حاکمان مرکزی ایران، گاه به حدود کوهستانی مازندران محدود می‌شد و در دوره‌های ضعف یا بی‌توجهی حاکمان مرکزی نیز بار دیگر بر سراسر قلمرو مازندران و گاه

مناطق همسایه مانند ری و قزوین گسترده می‌شد.^۱ این سلسله‌های چهارگانه عبارتند از:

۱. قارنیان یا سوخرانیان

بنیانگذار این دودمان محلی، سوخرانام دارد، که حدود پنجاه سال پیش از هجرت از سوی انوشیروان ساسانی به حکومت مازندران گسیل شد و به جای کیوس، برادر انوشیروان در این دیار نشست، قلمرو فرمانروایی او شهریارکوه و کوه قارن را دربرمی‌گرفت. سوخرا و فرزندان او حدود ۲۷۴ سال با نام‌های ملک‌الجبال، گرشاه (جرشاه) و اسپهد در کوهستان‌های خود - در حدود فیروزکوه کنونی - حکومت کردند و مازیار، آخرین شاه این دودمان در سال ۲۲۵ ق به فرمان خلیفه معتصم و به دست عبدالله بن طاهر دستگیر و در بغداد کشته شد.^۲

۲. دابویهیان

قدرت این خاندان با حاکمیت دابویه، فرزند گیل بن گیلانشاه معروف به گاوباره در سال ۴۰ ق آغاز شد و تا مرگ خورشید پسر دادمهر در سال ۱۴۴ ق ادامه یافت. دابویهیان بر دشت‌های مازندران و بخش‌هایی از قلمرو کوهستانی این دیار در غرب، تا گیلان و دیلمان فرمان می‌راندند.^۳ در پژوهشی با نام تاریخ سیاسی - اجتماعی طبرستان، انتساب دودمان دابویه به آل گاوباره و تبار ساسانی آنان، زیر سؤال رفته است.^۴

۱. مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۱۵۶.

۲. ابوحنیفه دینوری، اخبار الطوال، ص ۴۰۲ و طبری، همان، ج ۹، ص ۸۰ به بعد.

۳. همان، اسماعیل مهجوری، تاریخ مازندران، ج ۱، ص ۵۰.

۴. محمد علی کاظم بیگی، تاریخ سیاسی - اجتماعی طبرستان، ص ۳۲۴.

۳. پادوسپانیان

پادوسپان فرزند گیل و برادر دابویه در سال ۴۵ ق در حدود رویان به قدرت رسید و بر جای پدر در این ناحیه تکیه زد. بازماندگان وی در قلمرو غربی آمل تا دیلم که به رویان و سپس رستمدر معروف شدند، قدرت خود را حفظ کردند، و کمتر مهاجمینی توانستند به قلمرو آنها در کوهستان غربی مازندران نفوذ کنند؛ از این رو دوره فرمانروایی آنان تا سده یازدهم در دوره فرمانروایی شاه عباس صفوی ادامه یافت و سرانجام به دست وی آل پادوسپان در سال ۱۰۰۶ ق قدرت را از دست دادند، و قلمرو آنها رسماً به متصرفات شاه عباس و تحت فرمانروایی حاکم وی در مازندران پیوست.^۱

۴. باوندیان

در سال ۴۵ ق باوند پسر شاپور پسر کیوس فرمانروایی دودمان باوندی را پی ریزی کرد. دوره فرمانروایی باوندیان در سه دوره جدا از هم تا سال ۷۵۰ ق ادامه یافت. باوندیان در دوره دوم و سوم فرمانروایی خود، نقش و تأثیر ویژه‌ای در تاریخ طبرستان داشته‌اند.^۲

الف - باوندیان کیوسیه: این دودمان از سال ۴۵ ق روی کار آمدند، و در سال ۳۹۷ ق آخرین فرمانروای کیوسیه به دست سلطان قابوس زیاری کشته شد و در پس آن نخستین دوره فترت در قدرت باوندی پدیدار گشت.^۳

ب - باوندیان اسپهبدی: نخستین شاه این دودمان، حسام الدوله شهریار بن قارن بن سرخاب بن شهریار بن دارانام دارد که در سال ۴۶۶ ق دامنه قدرت خود

۱. اولیاءالله آملی، همان، ص ۸۷-۱۴۴ و مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۱۴-۲۷ و ۴۰-۴۷.

۲. ابن اسفندیار، همان، ص ۱۵۴.

۳. همان.

را از ساری تا بخش‌های عمده‌ای از مازندران گسترش داد. شهریار و دیگر شاهان سلسله اسپهبدی، در دوران فرمانروایی خود، با قدرت و سلطه تمام بر سراسر طبرستان و گاه مناطق همجوار آن تا بخش‌هایی از گیلان و ری و قومس حکومت کردند، تا سرانجام در سال ۶۰۶ ق با مرگ شمس‌الملوک رستم بن اردشیر بار دیگر فترتی در فرمانروایی آل باوند پدید آمد و اقتدار اسپهبدیان فرو ریخت.^۱

ج- **باوندیان کینخواریه:** با گذشت حدود ۲۹ سال از زوال دولت اسپهبدی، ابوالملوک حسام‌الدوله اردشیر باوندی در سال ۶۳۵ ق بار دیگر قدرت باوندیان را احیا کرد. وی از بیم تعرضات مغول، تختگاه خود را از ساری به آمل منتقل کرده، نفوذ خود را بر سراسر مازندران گسترش داد. این دودمان که در تاریخ به آل کینخوار معروفند، تا سال ۷۵۰ ق در مازندران حکومت کردند، تا سرانجام در این سال با مرگ فخرالدوله حسن باوندی آخرین شاه کینخواری، بنای فرمانروایی آل باوند برای همیشه در مازندران فرو ریخت و پس از وی کیاافراسیاب چلاوی مدت ۱۰ سال قدرت را در دست گرفت.^۲

ب) فتح طبرستان

این‌که مسلمانان عرب در چه زمانی طبرستان را تصرف کردند، به روشنی معلوم نیست؛ قدر مسلم این است که نخستین رویارویی و شناخت مردم مازندران از تازیان را باید در نبرد نهاوند در بیرون خاک مازندران جست. در این نبرد، مردم مناطق گوناگون ایران در پی فراخوان یزدگرد سوم به یاری شاه ساسانی شتافتند. از طبرستان نیز گیل‌گاو باره، فرمانروای وقت گیلان و دیلمان و مازندران سپاهی

۱. قزوینی، النقض، ص ۱۱۰؛ اولیاءالله آملی، همان، ص ۱۲۷ و مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۱۷.

۲. مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۱۱۰ و مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۵۹.

به حمایت از یزدگرد فرستاده، پس از شکست سپاه ایران، از یزدگرد خواست به طبرستان پناه آورد؛ اما شاه نپذیرفته، به نشانه سپاس، مقام اسپهبدی را به گیل‌گاو باره عطا کرد.^۱

۱. اعزام ابن مقرن

برخی از منابع نخستین، لشکرکشی عرب‌ها به طبرستان را ذیل حوادث سال ۲۳ ق آورده‌اند. در این سال، خلیفه دوم، نعیم بن مقرن را والی ری کرد و برادرش سوید را به دامغان فرستاد. سوید از دامغان راهی گرگان شده، به صلح این ولایت را گشوده، سپس به طبرستان رفت.^۲ بلعمی در شرح این ماجرامی نویسد: اسپهبدان طبرستان چون این بشنیدند، سوی مهتر خود آمدند. ایشان را مهتری بود، فرخان نام. فرخان که اسپهبد اسپهبدان بود، همه زیردستان را جمع کرد و خطاب به آنها گفت: کار عجم تارویار شد و دین محمد نو است، و دینی که نو بود، آن را دولت بود. صلاح آن است که صلح کنیم و جزیت قبول کنیم. سرانجام به پانصد هزار درهم با سوید صلح کردند.^۳

با این‌که این روایت فقط از طریق سیف بن عمر نقل شده و دیگر راویان و مورخان آن را نقل نکرده‌اند، دلیلی بر انکار آن وجود ندارد.^۴

۲. لشکر ابن عاص و حضور حسنین علیهما السلام

روایت دیگر که از حنش بن مالک تغلبی نقل شده و بیشتر منابع آن را آورده‌اند، لشکرکشی سعید بن عاص، والی خلیفه سوم در کوفه، به مازندران است

۱. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۲۰.

۲. طبری، همان، ج ۵، ص ۷۸.

۳. بلعمی، همان، ج ۱، ص ۵۲۷.

۴. ر.ک: محمدعلی کاظم بیگی، همان، ص ۱۱۷.

که در سال ۲۹ یا ۳۰ ق رخ داد. طبری در شرح این واقعه می نویسد: سعید بدون اجازه خلیفه در سال ۳۰ ق به طبرستان تاخت، و مردم گرگان با پذیرش ۲۰۰ هزار درهم خراج سالیانه، با وی سازش کردند. سعید در پی آن به سوی تمیشه و ناتله روان شد. مردم تمیشه یک چندی پایداری کردند؛ اما سرانجام از طولانی شدن محاصره به ستوه آمده، با سعید صلح کردند. سعید در صلح نامه غدر کرده، عهد بست که حتی یک مرد جنگی را نکشد؛ اما چون وارد شهر شد، همه مردان جنگی را از دم تیغ گذراند؛ جز یک نفر را، و گفت که عهد من این بود که تنها یک مرد جنگی را نمی کشم (۱).^۱

بلاذری این واقعه را در ذیل رویدادهای سال ۲۹ ق آورده، می افزاید: سعید پس از تمیشه راهی مناطق کوهستانی رویان و دماوند وری شده، از آنان مال بسیار گرفت.^۲ اما این روایت چندان صحیح به نظر نمی آید؛ زیرا فتح رویان و دماوند، ناگزیر پس از فتح شهرهای بزرگی چون ساری و آمل و چالوس است، که در این روایت از آن سخن به میان نیامده است؛ جز آن که بپذیریم اسپهبدان طبرستان فی الجمله پیمان صلحی با سعید بسته، از ورود او به مناطق خود جلوگیری کرده باشند؛^۳ زیرا طبری نیز در روایت خود تأکید دارد که سعید در نامه متوقف شد و پیش تر نرفت.^۴

ابن اسفندیار نیز این روایت را طبق نقل بلاذری آورده است؛ اما وقوع این لشکرکشی را در سال ۲۹ ق در دوران خلافت عمر می داند؛ که گویا اشتباهی در آن رخ داده است؛ زیرا عمر در سال ۲۳ ق از دنیا رفت.^۵ در این باره

۱. طبری، همان، ج ۵، ص ۱۳۷۳.

۲. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۷ و یاقوت حموی، ج ۴، ص ۱۷.

۳. همان.

۴. طبری، همان، ج ۵، ص ۱۳۷۵.

۵. طبری، همان، ج ۵، ص ۲۰۲۶ و ابن اسفندیار، همان، ص ۱۵۵.

تلاش تازیان برای مصالحه با اهالی مازندران قابل توجه است. یاقوت حموی می‌نویسد: حاکمان عرب در آغاز می‌کوشیدند تا با شاهان طبرستان مصالحه کنند؛ زیرا این ولایت در حصار طبیعی کوه و جنگل است، و ورود به آن دشوار می‌نماید.^۱

نکته‌ای که ذیل حوادث این لشکرکشی در پاره‌ای از منابع تاریخی آمده است، حضور امام حسن و امام حسین علیهما السلام، حذیفه بن یمان و مالک اشتر در سپاه سعید است.^۲ اولیاءالله آملی و به تاسی از وی، مرعشی در صحت این خبر تردید و آن را رد کرده‌اند. اولیاءالله با اشاره به شاخ و برگ‌گی که به این خبر در افواه عمومی و باورهای اهالی مازندران داده شده، می‌نویسد: حضور حسنین علیهما السلام در سپاه سعید، از دو جهت مردود است؛ نخست آن‌که در سال شماری زندگانی این دو معصوم، اشاره‌ای به سفر آن‌ها به طبرستان نشده است. دیگر این‌که حضور امام حسن و امام حسین علیهما السلام و به‌ویژه مالک اشتر نخعی که به دشمنی با خلیفه عثمان مشهور بود، در سپاه والی وی صحیح نیست؛^۳ ضمن این‌که هیچ ارتباطی از اهالی مازندران با این دو امام و احیاناً اظهار ارادت به آنها در این دوران ثبت نشده، و در شمار اصحاب و یاران امام حسن و امام حسین علیهما السلام نامی از طبری‌ها نیست. مرعشی در بیان این موضوع می‌افزاید: «اما مسجدی که در آمل به مالکه دشت معروف است، در واقع از آن عده‌ای مالکی مذهب است و منسوب به مالک اشتر نیست.»^۴ از اینها گذشته، صرف این‌که طبری در شرح لشکرکشی سعید به خراسان از حضور حسنین علیهما السلام یاد کرده است، به معنای

۱. یاقوت حموی، همان، ج ۴، ص ۱۴.

۲. طبری، همان، ج ۵، ص ۲۱۱۶؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۸۱ و یاقوت حموی، همان، ج ۴، ص ۱۷.

۳. اولیاءالله آملی، همان، ص ۳۵.

۴. مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۱۲۵.

حضور آنها در لشکر سعید به طبرستان نیست.^۱

به هر حال، گویا لشکرکشی سعید نتوانست سلطه اعراب را بر مازندران مستقر سازد، و با بازگشت وی، اسپهبدان طبرستان بار دیگر خودمختاری خود را باز یافتند؛ تا این که در دوران معاویه در سال ۵۴ ق مصقله بن هبیره بار دیگر به هوای فتح مازندران راهی این دیار شد. شمار سپاه مصقله را از چهار تا بیست هزار ذکر کرده‌اند.^۲ تازیان این بار از راه کوهستان در پی فتح مازندران برآمدند، لذا از آغاز، شیوه قتل و غارت را پیش گرفتند. اهل طبرستان چنان وانمود کردند که از شکوه سپاه مصقله بیمناک هستند؛ پس مصقله فریب خورده، سپاه را درون مناطق رویان برد. چون نزدیک گذرگاه‌های کوهستان رسید، مردم مازندران که در کمین بودند، سنگ‌های کوهستان را بر سر آنها فرو ریختند؛ چنان که بسیاری از سپاهیان مصقله از جمله خود وی کشته شدند، و این مثل از آن پس پدید آمد که: «حتی يرجع مصقله من طبرستان».^۳

۳. حمله ابن اشعث و ابن مهلب

عبیدالله بن زیاد در دوران فرمانروایی خود بر عراق در سال‌های دهه شصت هجری محمد بن اشعث را به فتح طبرستان گسیل کرد. محمد با عبرتی که از هجوم مصقله آموخته بود، کوشید که از در تزویر و فریب وارد مازندران شود. پس با مردم این دیار صلح کرد، مردم راه را بر وی گشودند؛ اما هم‌چنان در کمینگاه‌ها مخفی شدند و ناگاه بر محمد و سپاهش فرود آمدند و بسیاری از آنان از جمله ابوبکر فرزند محمد را کشتند.^۴

۱. طبری، همان، ج ۵، ص ۲۱۱۶.

۲. ابن اسفندیار، همان، ص ۱۸۱.

۳. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۳.

۴. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۸۱؛ یاقوت حموی، همان، ج ۴، ص ۱۷ و ابن اسفندیار، همان، ص ۱۷۸.

در سال‌های پایانی سده نخست هجری، در دوران خلافت سلیمان بن عبدالملک، یزید بن مهلب برای فتح مازندران گسیل شد تا با پشتوانه نام و سوابق رعب‌آور و کشتار وسیعی که در دیگر نقاط از جمله خراسان کرده بود، گره از کار فروبسته تازیان در مازندران بگشاید. یزید پس از نبردی کوتاه، گرگان را به مصالحه گرفت و صول ترکی، حاکم این شهر را مطیع خود ساخت. پس از آن، راهی دیگر شهرهای طبرستان شد. اهالی مازندران در نبرد نخست پیروز شدند و صول ترکی، مرزبان گرگان را نیز به خیانت راضی کردند؛ و او به رغم صلح با اعراب، دست به کشتار آنها زد. یزید از حیان نبطی، مولای مصقله بن هبیره یاری خواست؛ حیان که نژاد دیلمی داشت، از در خیرخواهی، اسپهبد فرخان پسر دابویه را اندرز داد که اگر با یزید صلح نکنی، سپاهی گران از خراسان بر سرتان فرود خواهد آمد. سرانجام اسپهبد با یزید به چهارهزار درهم و صد بار زعفران صلح کرد. یزید پس از این به گرگان رفت و قسم یاد کرد که آسیاب را با خون مردم گرگان به حرکت در آورد و جنایت بسیار کرد.^۱

با این حال لشکرکشی یزید بن مهلب به مازندران در شمار آخرین یورش‌های تازیان در دوران بنی‌امیه به این دیار است، که هرگز نتوانست به سلطه کامل بر این دیار منجر شود و متأثر از چالش‌های پایانی دوره امویان مانند جنبش‌های پیاپی خوارج و قیام علویان، خیزش براندازنده سیاه‌جامگان و برآمدن آل عباس، خودمختاری و فرمانروایی شاهان محلی طبرستان هم‌چنان پایدار ماند.

براین اساس، رویکرد نخست تازیان تا پایان خلافت بنی‌امیه در مازندران که اغلب با هدف دستیابی به منابع سرشار این ولایت صورت گرفت، نتوانست به سلطه دائم آنان در مازندران بیانجامد، و متعاقب همه لشکرکشی‌ها که به جنگ یا صلح می‌انجامید، در فاصله کوتاه، نفوذ حاکمان محلی در سراسر این قلمرو احیا

۱. طبری، همان، ج ۹، ص ۳۹۲۹؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۸۲ و ابن اسفندیار، همان، ص ۱۶۲.

می‌شد؛ چنان‌که در عمل، جز سایه‌ای از حضور اعراب، و تنها در بخش‌هایی از قلمرو جلگه‌ای مازندران در این دوره‌ها نمی‌توان تصویر کرد.

۴. فتح در عصر عباسی

در دوره ابوالعباس سفاح، سرحلقه خلفای عباسی (۱۳۳-۱۳۶ ق) مردم مازندران با عامل خلیفه صلح کردند. در این دوره، منصور عباسی برای اخذ بیعت برای ابوالعباس، راهی خراسان شد و در مسیر خود از اشراف کوه‌های طبرستان بر ولایات جنوبی آگاه شده، از این‌که تازیان هنوز به این کوه‌ها و ولایات آن سوی جبال چیرگی نیافتند، ابراز نگرانی کرد.^۱ و بعدها داستان سنباد و فرار او به طبرستان بر نگرانی‌های او افزود.^۲

از این رو منصور سپاه مهدی را که در سال ۱۴۲ ق برای سرکوبی شورش عبدالجبار به خراسان رفته بود، مأمور کرد که در بازگشت، به بهانه کمبود آذوقه، از راه مازندران عبور کرده، پس از ورود به این دیار بر آن مسلط شوند.

۱. حمزه اصفهانی، سنی ملوک الارض و الانبیاء، ص ۱۷۳.

۲. طبری، همان، ج ۱۱، ص ۴۷۱۵؛ ابن اثیر، همان، ج ۵، ص ۴۸۱. ابن اسفندیار در این باره می‌نویسد: سنباد که به خونخواهی ابومسلم برخاسته بود با شکست از سپاه خلیفه، گنجینه ابومسلم را برداشت و راهی طبرستان شد. منصور فرزند خود مهدی را نزد خورشید بن دادمهر، آخرین شاه دودمان قارنوند فرستاد تا سنباد و گنجینه او را باز پس گیرد، و هرمز پسر خورشید را به نوا خواست. اسپهبد خورشید، کمی سن هرمز را بهانه کرد و از تحویل دادن او عذرخواست؛ اما پذیرفت که هر ساله باجی را که شاهان طبرستان به ساسانیان می‌دادند، برای خلیفه بفرستد. اما این سازش دیری نپایید و چون نخستین خراج خورشید به بغداد رسید، انگیزه او در گشودن مازندران دو چندان شد (همان، ص ۱۷۵). اگرچه یعقوبی بر این نکته تأکید کرده‌اند که پیمان شکنی خورشید و مسلمان کشی او خلیفه را به فتح مازندران رهنمون شد (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۷۲ و ابن اثیر، همان، ج ۵، ص ۵۰۹)؛ اما این روایت با رویکرد اسپهبدان در این دوره که بر دوری از تنش با خلفا استوار بود، سازگاری ندارد؛ زیرا سوء استفاده سپاه خلیفه از اعتماد خورشید و اجازه وی برای عبور سپاه خلیفه از کرانه خزر جهت تأمین آذوقه، گویای آن است که پیمان شکنی و مسلمان کشی خورشید ادعایی بیش نیست.

خورشید بن دادمهر، اسپهبد اسپهبدان مازندران در این دوره - که در حال جنگ با مصمغان دماوند بود - پنداشت که پذیرش سپاه مهدی پشتوانه‌ای برای وی در این نبرد خواهد بود؛ پس سپاه مهدی را پذیرفت، و تازیان وارد مازندران شده، به آسانی ساری را گرفتند، و عمرو بن علاء که از قبل بر راه‌های مازندران آگاهی داشت، به آمل رفت و این شهر را تسخیر کرد. خورشید به ناچار مال و عیال خود را در دژی پناه داد و به رویان و دیلمان رفت تا سپاهی فراهم سازد؛ اما شیوع وبا در دژ باعث سقوط آن شد، و مال و عیال خورشید به دست تازیان افتادند. خورشید از ناگواری این خبر زهر خورد و خودکشی کرد. با مرگ وی در سال ۱۴۴ ق دوران فرمانروایی آل بویه (گاو بارگان) - که از سال ۴۰ ق آغاز شد و ستم برتری بر دیگر دودمان حاکم در طبرستان را داشت - فروپاشید^۱ و چیرگی تازیان بر غالب بخش‌های جلگه‌ای و بخش‌هایی از کوه‌های مازندران آغاز شد. شهر آمل تختگاه حاکمان عرب بود که یکی پس از دیگری تا سال ۲۲۵ ق حکومت کردند.^۲

از ویژگی‌های بارز دوران حکومت اعراب در مازندران، ستم پیشگی و بیدادگری آنان است که نفرت و انزجار اهالی مازندران از تازیان و بی‌ثباتی دامنه حکومت اعراب در مازندران را به بار آورد؛^۳ از این رو هیچ‌یک از حاکمان محلی

۱. طبری این رویداد را در وقایع سال ۱۴۲ ق آورده است. (همان، ج ۱۱، ص ۴۷۳۵)؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۳۳؛ حمزه اصفهانی، همان، ص ۱۳۷؛ ابن اثیر، همان، ج ۵، ص ۵۰۶ و ابن اسفندیار، همان، ص ۱۷۸.

۲. ابن اسفندیار، همان، ص ۱۷۸.

۳. موارد مختلفی از ستم پیشگی اعراب را می‌توان در دوران حکومت آنان و منسوبانشان ذکر کرد، که با روح استقلال‌خواهی و آزادگی مردم و حاکمان محلی طبرستان که تا میانه قرن دوم هجری برابر تازیان مقاومت کردند و سرانجام آنها با فریب و خدعه وارد این دیار شدند، سازگاری نداشت، و انگیزه‌های حرکت جدی و قیام‌گونه مردم چالوس و اطراف آن را علیه اعراب به بار آورد، و به رهبری حسن بن

نتوانستند، حضوری طولانی در این ولایت داشته باشند، و دوره فرمانروایی آنها کمتر از یک سال بوده است؛ چنان که در این مدت طولانی بیش از ۲۰ نفر و برخی

→ زید در سال ۲۵۰ ق (چنان که خواهد آمد) به تشکیل نخستین دولت علوی در مازندران انجامید:
 - ر. ک: همین پژوهش، ص ۴۴: ماجرای قتل عام وسیع مردم گرگان به دست سعید بن عاص در سال ۳۰ ق که به رغم قرارداد صلح مردم گرگان صورت گرفته، نمونه‌ای از بیداد اعراب در مازندران است.
 - فتوح البلدان، ص ۳۳۰: قتل عام گسترده مردم مازندران در لشکرکشی مصقلة بن هبیره شیبانی در زمان معاویه بن ابی سفیان که در تواریخ اسلامی آمده است.
 - طبری، (همان، ج ۱۴، ص ۶۱۳۵): سنت تیول‌داری تازیان در مازندران و ستمی که این زمینداران به کشاورزان و مردم مازندران روا می‌داشتند، دامنه انزجار و نفرت مردم منطقه از حاکمان تازی را به شدت افزایش داد.

- طبری در همین مستند، به حمله محمد بن اوس به مناطق دیلمان و کشتار گسترده مردم این دیار اشاره می‌کند، که در نگاه مردم طبرستان به ویژه در مناطق همجوار دیلم نیز نکوهیده بود، و خشم و کینه آنها را نسبت به عوامل محمد و شخص وی و تازیان مضاعف ساخت.
 - طبری هم چنین اشاره می‌کند، محمد بن اوس - نماینده سلیمان عبدالله طاهری در حکومت طبرستان، امور این ولایت را به دست فرزندان خویش سپرد، اینان کم سن و سال بودند، و رعیت و زیردستان از آنها و بی‌خردی آنها در رنج بودند. طبری می‌افزاید: شرح بدرفتاری آنان با مردم طبرستان چنان است که اگر بگویم، به درازا می‌کشد.

- ابن اسفندیار نیز در بخش‌های مختلفی از کتاب خود به این نوع رفتارهای بیدادگرانه در روزافزونی نفرت و خشم مردم طبرستان از تازیان حاکم اشاره می‌کند: «خازم بن خزیمه... بسیاری از وجوه اعیان و بزرگان مازندران را کشت و دو سال در طبرستان حکومت کرد» (ص ۱۷۸)؛ «روح بن حاتم در دوران حکومت خود، جور و ظلم و بی‌حرمتی کرد» (ص ۱۸۱) «عبدالحمید مضروب... بدعت احداث فرمود و در خراج و جبايت آن ظلم روا داشت که مردم به ستوه آمدند» (ص ۱۸۲)؛ «محمد و موسی برمکی از فرزندان یحیی برمکی... هر کجا دختری خوب نشان دادند از آن معارف و مهتران، نه بر مراد پدران می‌خواستند، و از خوف فضل و جعفر کسی را زهره آن نبود که ظلم ایشان آشکار و برهaron عرضه دارد» (ص ۱۹۰).

- ابن اسفندیار ضمن این که تأکید دارد که حاکمان تازی به دلیل ستم و نگاه طمع ورزانه در غارت اموال و داشته‌های خیره کننده مازندران هرگز نتوانستند هریک بیش از چند سال در مصدر قدرت بمانند و به دلیل مخالفت گسترده مردم همواره تغییر می‌یافتند، اضافه می‌کند، بیش از ۳۱ مسلیحه (پادگان) با بیش از ۱۸ هزار نظامی ثابت وابسته به تازیان در مازندران به صورت پیوسته حضور داشتند، تا امنیت و دامنه نفوذ اعراب را در قلمرو مازندران برقرار سازند. برخی منابع حتی ۴۵ مسلیحه و ۳۰ هزار نظامی را نیز ذکر کرده‌اند. ص ۱۸۱.

از آنها در چند مرتبه به حکومت مازندران رسیدند و پس از مدتی برکنار شدند. یکی از پیامدهای رفتار ظالمانه اعراب در مازندران، شورش‌های پیاپی مردم این دیار است. از نخستین این شورش‌ها می‌توان به خیزش وندادهرمزد پسر الندا از تیره قارنیان اشاره کرد. هرمز با همدستی شروین باوندی (۱۵۸-۱۸۲ ق) و مصمغان و لاش در حدود سال ۱۶۸ ق ضد عبدالحمید مضروب، حاکم وقت اعراب در طبرستان شورید؛ تا آن‌جا که زنان مازندران شوهرهای عرب خود را به دست شورشیان سپردند و بسیاری از تازیان کشته شدند. خلیفه، سالم فراغانی را برای سرکوب هرمز فرستاد؛ اما وی کاری از پیش نبرد. پس از آن، سپاهی ده هزار نفری به فرماندهی فراشه راهی مازندران شد، که وی نیز نتوانست شورش را فرونشاند تا آن‌که شروین و هرمز خود به کوهستان خود در هزارگریب و سوادکوه بازگشتند، و اعراب بار دیگر قلمرو خود را در مازندران باز یافتند.^۱

شورش مازیار (۱۹۴-۲۲۵ ق) آخرین شاه دودمان قارنوندی یا قارنیان در مازندران، از دیگر خیزش‌های طبری علیه اعراب و خلیفه عباسی است. وی در دوره مأمون مسلمان شد و از طرف وی به حکومت مازندران منصوب گشت؛ اما در دوران معتصم عباسی با همدستی افشین شورش کرده، آرزوی استقلال مازندران و حتی احیای پادشاهی ساسانیان در سراسر ایران را در سر پروراند؛ اما خلیفه، عبدالله بن طاهر را برای سرکوب او فرستاد، و مازیار سرانجام تسلیم و در سال ۲۲۵ ق در بغداد کشته شد.^۲ با مرگ مازیار، دومین دودمان از حاکمان محلی مازندران در سال ۲۲۵ ق منقرض شد، ضمن این‌که حاکمیت مستقیم حکام عرب نیز جای خود را به حاکمیت آل طاهر سپرد، و به نوعی دوران

۱. ابن اسفندیار، همان، ص ۱۸۳.

۲. ابوحنیفه دینوری، همان، ص ۴۴۴؛ طبری، همان، ج ۱۳، ص ۵۸۹۰ (طبری این رویداد را ذیل اخبار سال ۲۲۴ ق آورده است)؛ ابن اسفندیار، همان، ص ۱۸۳.

حضور اعراب سنی در رأس قدرت مازندران سبیری شد. طاهریان از سال ۲۲۵ تا ۲۵۰ ق بر مازندران فرمان راندند؛ تا آنکه یاغیگری محمد اوس بلخی، کارگزار سلیمان بن عبدالله، والی وقت طبرستان و پسران محمد بن اوس در این دیار به شورش دوباره مردم مازندران در مناطق رویان انجامید، و سرانجام قیام علویان در سال ۲۵۰ ق به ثمر نشست.

بنا به آنچه گفته آمد، موضوع ورود اسلام به طبرستان تا نیمه دوم قرن سوم به شدت متأثر از عملکرد حاکمان و تازیان سنی در این دیار است. این عملکرد از سال ۲۲ یا ۳۰ ق آشکارا آغاز شد و در یک فرایند جنگ و صلح، نفوذ و حضور متناوب آنان در بخش‌هایی از قلمرو جلگه‌ای مازندران، تا سال ۱۴۴ ق ادامه یافت، تا سرانجام در این سال سلطه مستقیم اعراب بر مازندران محقق شد، و این سلطه مستقیم تا سال ۲۵۰ ق بخش عمده‌ای از قلمرو مازندران را تحت تأثیر قرار داد. این دوره را باید «دوران رشد و فراگیری اسلام عامه و پیرو دستگاه خلافت اموی و عباسی» و حاکمیت سنی را زمینه‌ساز و مروج این گرایش مذهبی بدانیم. به بیان دیگر، آشنایی نخستین اهالی مازندران با آئین اسلام، از طریق اعراب و فرستادگان خلفای اموی و عباسی صورت گرفت؛ هم‌چنان‌که در اکثر قلمرو اسلامی چنین بود. با این حال، تردیدی نیست که اهداف لشکرکشی اعراب به مازندران، هرگز با اصول بنیادین اسلام سازگار نبود، و بدین جهت نتوانست دلبستگی و تعلق اهالی مازندران را به تعالیم راستین و آسمانی و واقعی اسلام ایجاد کند؛ زیرا رفتار ظالمانه و غارت‌پیشگی اعراب مسلمان در این دوران، همواره با نفرت و انزجار طبری‌ها مواجه شد^۱ و مشکلات بسیاری را در حوزه حاکمیت و تحکیم پایه‌های سلطه در بخش‌های مختلف مازندران ایجاد کرد؛

۱. طبری، همان، ج ۱۳، ص ۵۸۹۱ و ابن‌اثیر، همان، ج ۶، ص ۱۵۹.

چنان‌که پایداری و مقاومت اهالی مازندران در دوره‌های نخست رویارویی با اعراب و سرانجام گرایش به باورهای شیعی در سده‌های دوم و سوم هجری به‌رغم حضور حاکمیت سنی که نتیجه آن قیام علویان طبرستان بود، گویای نوع نگاه طبری‌ها به اعراب مهاجم و اسلام سنی آنهاست.

ویژگی لشکرکشی اعراب به مازندران را باید در چشم دوختن آنها به سرمایه و ثروت بیکران نهفته در این ولایت و البته کامل کردن سلطه خود بر همه قلمرو ایران ارزیابی کرد؛ چنان‌که متأثر از این هدف، مردم مازندران کمتر فرصت آشنایی با روح و محتوای مسلمانی را یافتند. این در حالی است که همزمان با ظلم و فشار اعراب سنی، از اواخر قرن اول و به‌ویژه در قرن دوم هجری پای رقیبان آنها؛ یعنی علویان و سادات شیعه مذهب نیز به مازندران باز شد. انتساب اینان به رسول خدا و ارائه تصویری تازه از اسلام، زمینه گرایش مازندرانیان به تشیع را فراهم ساخت؛ موضوعاتی که در مباحث آینده ارزیابی و بررسی خواهد شد.

فصل سوم

تشیع در مازندران

از مجموع فرقه‌های گوناگون شیعی در سده‌های نخست اسلامی، سه گرایش زیدی، اسماعیلی و امامی به مازندران راه یافت. نخستین نشانه‌های حضور باورهای شیعی در مازندران، از آن مذهب زیدی است که با درخشش بسیار خود، نخستین دولت شیعی را در این ولایت بنیان نهاد. حضور باورهای اسماعیلی - اگر بتوان بدان توجهی نمود - تنها به قرون میانی اسلامی محدود می‌شود که هرگز جایگاه در خوری به دست نیاورد. تشیع امامی هم دیگر فرقه شیعی است که فروغ و ظهور مؤثر آن با فروکش کردن نفوذ مذهب زیدی در طبرستان همراه بود. در ادامه به چگونگی و علل ورود پیروان این سه فرقه و میزان نفوذ آنان می‌پردازیم. پیش از آن هم مروری بر چگونگی ورود علویان به این منطقه خواهیم داشت.

الف) ورود علویان به منطقه

جغرافیای ویژه و کم نظیر طبرستان که با حصار کوه و جنگل و دریا از پهنه درونی فلات ایران جدا مانده است، دست اندازی بیگانگان را همواره از داخل آن دور نگه داشته و منطقه را به پناه گاهی برای فراریان تبدیل کرده است. نمونه‌های متعددی از این جریان در تاریخ اسلام هست که از آن جمله، فرار قطری بن فجائه

مازنی، در حدود سال ۷۸ ق به این دیار است. وی رهبر فرقه ازارقه از خوارج بود که پس از شکست از سپاه مهلب بن ابی صفره در سیستان، به طبرستان پناه آورد.^۱ عمر بن ابی الصلت و پدر وی، دو شورشی دیگرند که از دست حکام خراسان فرار کرده، به طبرستان آمدند.^۲ سنباد از فرماندهان سپاه ابومسلم خراسانی نیز پس از کشته شدن ابومسلم، گنجینه‌های وی را گردآورد و به طبرستان گریخت.^۳

از مهم‌ترین این پناهندگان، انقلابیون و سادات علوی بودند که از سال‌های نخست آشنایی اعراب و مسلمانان با مازندران و ویژگی‌های اقلیمی آن، بدین دیار روی آوردند. اینان به دلایل مختلف از بخت بهتری برخوردار شدند و به زودی در دل‌های مردم این دیار راه یافته، بر این نمط یکپندگی به فرمانروایی رسیدند و کیش و باورهای خود را در منطقه به یادگار گذاشتند.

علل و عوامل کامروایی علویان در مازندران، سخنی است که در جای خود خواهد آمد. آنچه در این جا بدان می‌پردازیم، پرسشی دیگر است که چگونه نخستین دسته‌های علویان به طبرستان راه یافتند؟

بنا به گزارش‌های تاریخی، نخستین گروه سادات از سال‌های میانی نیمه دوم سده دوم با ویژگی‌های اقلیمی طبرستان آشنا شده، در جست‌وجوی پناهگاهی امن بدین سو روی آوردند. یحیی بن عبدالله حسنی، برادر نفس زکیه که پس از سخت‌گیری‌ها و فشارهای منصور، خلیفه عباسی به ایران گریخت و به طبرستان و دیلمان پناه برد، در شمار نخستین علویانی است که در سال ۱۷۶ ق وارد طبرستان شد و جنبشی بی‌سرانجام را رهبری کرد. یحیی سرانجام با فضل بن

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۷۶ و ابوحنیفه دینوری، همان، ص ۳۲۱، ۳۲۵ و ۳۴۸.

۲. ابن‌اسفندیار، همان، ص ۱۶۱.

۳. طبری، همان، ج ۱۱، ص ۴۷۱۵.

یحیی برمکی سازش کرد و به بغداد فرستاده شد.^۱

بعید نیست در این سالیان، علویان دیگری هم به طبرستان آمده باشند و دیر زمانی در این دیار مانده باشند؛ اما بی‌گمان، حضور گسترده و کارساز آنان در طبرستان در پی چهار دوره کوچ گروهی در نیمه اول سده سوم روی داد:

در کوچ اول، ساداتی که در پی جانشینی امام رضا علیه السلام از مدینه راهی مرو بودند، پس از آگاهی از شهادت آن حضرت و آغاز دشمنی و سخت‌گیری مأمون عباسی (۱۹۸-۲۱۸ق) بر شیعیان و علویان، در شهرهای شمالی ایران پراکنده شده، و در کوه‌های ری، دیلم و طبرستان پناه گرفتند. مرعشی شمار این دسته از علویان را که در سال ۲۰۳ ق به طبرستان آمدند، بیست نفر حسنی و حسینی دانسته؛ که برخی از آنها کشته و پاره‌ای دیگر در این دیار ماندگار شدند.^۲

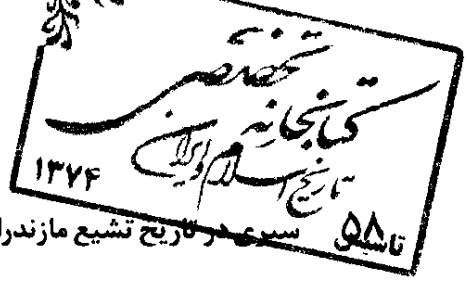
گروه دوم از پناه جوین علوی، در پی سیاست شیعه‌کشی و سیدستیزی خلیفه متوکل عباسی (۲۳۲-۲۴۷ق) از دیار خود آواره شدند، و برخی از آنها به سوی طبرستان شتافتند.^۳ در این دوره، از حضور قاسم بن ابراهیم رسی (م ۲۴۰ق) در رویان و کلار آگاهی دادیم، که برای گسترش اندیشه‌های زیدی در این قلمرو بسیار کوشید. جعفر بن محمد نیروسی از مردم نیروس رویان از جمله پیروان و داعیان قاسم بن ابراهیم است که در راه رشد اندیشه‌های شیعی در این سامان تلاش کرد.^۴ محمد بن ابراهیم از دیگر علویانی است که در این دوره در غرب طبرستان و حدود دیلم به ترویج باورهای زیدی پرداخت. مردم رویان در خیزش ضد تازی خود در سال ۲۵۰ ق محمد را به رهبری برگزیدند؛ اما او نپذیرفته، مردم

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۲۹۰-۲۹۳.

۲. مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۱۲۷ و اولیاء الله آملی، همان، ص ۸۴.

۳. ابن اسفندیار، همان، ص ۲۲۶، مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۸۴.

۴. همان.



تاسیس سوسی در تاریخ تشیع مازندران تا پایان سده هشتم هجری

رأبه سوی داعی کبیر، حسن بن زید رهنمون شد.^۱
پس از مرگ متوکل عباسی و آغاز چالش بر سر جانشینی او، برخی علویان شورش و کَر و فرّی در بغداد و عراق به پا کردند. از جمله در دوران خلیفه مستعین (۲۴۸-۲۵۲ ق) یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید در سال ۲۵۰ ق به نام پیشوای زیدیان در کوفه سر برداشت و بسیاری از علویان را فراهم آورد. اما او نیز کاری از پیش نبرد و چون دیگر علویان از پای درآمد. بسیاری از یاران او کشته و برخی فراری شدند و پاره‌ای از این فراریان به کوهستان‌های دیلمان و طبرستان روی آوردند. این گروه، سومین دسته از پناه‌جویان علوی در طبرستان به شمار می‌آیند.^۲

پس از این، نفوذ علویان در طبرستان چنان گسترده شد که سرانجام خیزش بزرگ طبری‌ها به رهبری حسن بن زید را در پی داشت؛ تا آن‌که دولت شیعی زیدی در سال ۲۵۰ ق در طبرستان روی کار آمد، و شمار بسیاری از علویان در پی آن به آرزوی آسودگی و بزرگی و سروری بدین دیار روی آورده، نخستین دولت شیعی در ایران را که برآیند آرمان همیشگی آنان و همدلی مردم طبرستان بود، یاری دادند. این گروه‌ها چهارمین دسته از علویان هستند که از سال ۲۵۰ ق به بعد به طبرستان روی آوردند. مرعشی در وصف این رویداد می‌نویسد: «سادات از هر طرف به داعی پیوستند، و چون داعی در حق سادات به شفقت و عاطفت می‌بود، بسیاری سید بر او جمع شدند؛ چنان‌که هرگاه سوار شدی، سید شمشیر زن با او سوار شدندی».^۳

۱. همان، ص ۲۲۸؛ مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۱۲۹؛ ویلفرد مادلونگ، تاریخ ایران کمبریج، ج ۴، ص ۱۷۹.

۲. طبری، همان، ج ۴، ص ۶۱۲۸، ابن اسفندیار، همان، ص ۲۲۷.

۳. ابن اسفندیار، همان، ص ۲۴۳، مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۱۲۵.

ب) علل ورود و گسترش تشیع

آشنایی طبری‌ها با اسلام، به واسطه تازیان مسلمانی صورت گرفت که بیش از یک سده با آنها جنگیدند و سرانجام در سال ۱۴۴ ق با مکر و حيله بر بخش‌هایی از مناطق جلگه‌ای این دیار چیره شدند. این دسته از تازیان همگی گرایش غالب حکومت (اهل سنت) داشتند. بنابراین، ورود اسلام به این منطقه به شکل غیر شیعی رخ داد. مرعشی تصریح می‌کند: «مردم آمل که اسلام قبول کردند، مالک المذهب بودند تا به عهد داعی الکبیر».^۱

بی‌گمان فراگیری تسنن در مازندران در دوران حکمرانی تازیان و ظاهریان ادامه یافت؛ اما همزمان ویژگی‌های جغرافیایی این دیار به زودی پناه‌جویان علوی را به سوی خود کشاند. ورود سادات به طبرستان، سرآغاز آشنایی طبری‌ها با اندیشه‌های شیعی بود که در دوره‌های چهارگانه کوچ‌گروهی آنان رو به فزونی نهاد و سرانجام جنبش پیروز علویان را در سال ۲۵۰ ق به بار آورد.

علل این کامروایی که حتی به حکومت علویان انجامید، بدین قرار است:

۱. نخستین عامل برای نفوذ گرایش‌های شیعی در طبرستان، حضور سادات در این دیار است که به دلیل انتساب با پیامبر ﷺ و خاندان برگزیده او، میان طبری‌ها قرب و منزلتی بالا داشته، به واسطه حضور خود، زمینه‌های آشنایی و اثرپذیری طبری‌ها از اندیشه‌های شیعی را پدید آوردند.

۲. زلالی اندیشه‌های شیعی که به علت دوری از عرصه قدرت و ثروت و سرمایه، همگونی بهتری با اسلام راستین و همخوانی بیشتری با آرمان‌والای طبری‌ها مبنی بر آزادی از فشار روزافزون حاکمان به‌ویژه تازیان بیگانه داشت. به همین دلیل شیعه رویارویی با زور و بیداد و ستم را آرمان اجتماعی خود

۱. مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۱۲۴.

می دانست، و جنبش های پیشین شیعی چون قیام امام حسین علیه السلام، زید بن علی و دیگر علویان پیرو آنها، به خوبی گواه این زلال و همگونی و همخوانی است. این معنا برابر اندیشه قدرت های حاکم اموی و عباسی که دین، قدرت و ثروت را تنها وسیله ای برای بیدادگری و به بندگی گرفتن مردم به ویژه غیرتازیان می دانست، گرایش روزافزون طبری ها و دوری از حاکمان و باورهای آمیخته به نژادپرستی و عربی آنان را در پی داشت.

۳. فشار همزمان دستگاه خلافت بر علویان از یک سو و بیداد کارگزاران این دستگاه بر مردم طبرستان از سوی دیگر، نزدیکی و پیوستگی این دو قشر ستم دیده و رنجور از دست دشمن واحد را به بار آورد و دست اینان را به امید رهایی از بیداد و ستم در دامن رقیبان دیرینه خلفا در فرمانروایی، افکند.

۴. پرهیزگاری، درستی و جوانمردی برخی سادات که دوستی طبری ها را برانگیخت و سبب نزدیکی به آنان شد.

۵. فرمانروایان محلی این دیار، تازیان سنی حاکم را رقیب سیاسی خود می دانستند؛ رقیبی که با نفوذ روزافزون اسلام در مازندران، قلمرو خود را به زیان این فرمانروایان محلی گسترش می داد و کارآیی عناصری نظیر پیوستگی نژادی و دیانت زرتشتی را برای پاسداری از هویت جمعی در طبرستان و حفظ همبستگی طبری ها با حاکمان از میان می برد.

از این رو حاکمان یا وابستگان حاکمان محلی در طبرستان تنها چاره را در پذیرش این آئین روبه رشد - البته با گرایش دیگر که از نفوذ حاکمان سنی بیرون باشد - دانسته رقابت دیرینه مذهبی میان شیعه و سنی را محملی برای مبارزه با حاکمان وقت قرار داده، اصل دوستی با دشمن رقیب را پی گرفتند. ابن اسفندیار می نویسد: حکام طبرستان با گرایش های شیعی خود معین سادات بودند.^۱ و به

گفته دیگری: «اسپهبدان مازندران از نخست که اسلام آوردند، شیعه بودند».^۱ از سوی دیگر، سادات شیعی هم برابر فشار حاکمان سنی نیازمند حمایت حاکمان محلی و مردم مازندران بودند، و چه بسا از این حمایت‌ها برای دستیابی به آرمان دیرینه خود (حکومت و اقتدار سیاسی)، بهره می‌گرفتند. این فرایند دو سویه، کم‌کم اندیشه‌ها و خواسته‌های این دو گروه را به هم پیوند زد، و گرایش‌های شیعی به منزله عامل وحدت آنها برابر جناح حاکم، نقش کارسازی ایفا کرد.

نکته قابل توجه آن است که باورهای شیعی و داعیان علوی آن، به دلیل تعارض سیاسی - مذهبی با حاکمیت و خلافت، به نمادی برای تعریف هویت جامعه طبری و تمایز آن با کلیت جامعه اسلامی تبدیل شد که تحت سلطه حاکمیت سنی تازی بود؛ لذا حاکمان محلی هم برای تقویت استقلال قلمرو خویش، از حاکمیت متمرکز اسلامی به پشتیبانی و حمایت آن برخاستند.

ج) فرقه‌ها

۱. تشیع زیدی

چنان‌که گفته شد، نخستین علوی که از حضور او در مازندران یاد شده، یحیی بن عبدالله حسنی است که در سال ۱۷۶ ق در دیلمان و غرب طبرستان بر هارون الرشید شورید. او مذهب زیدی داشت و گام‌هایی در جهت توسعه و ترویج آن در مناطق حضور خود برداشت.^۲

گرایش مذهبی علویانی که در عصر متوکل عباسی به سوی مازندران روانه شدند، روشن نیست؛ اما از آن‌جا که سیاست‌های متوکل عباسی، همه مذاهب

۱. مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۱۲۷.

۲. طبری، همان، ج ۱۲، ص ۵۲۴۰.

شیعی را دربرمی‌گرفت، می‌توان گمان برد که سادات فراری به این دیار در دوران وی، از همه گروه‌های شیعی بوده‌اند؛ ضمن آن‌که به جهت فعالیت‌های مسلحانه و شورش‌های زیدیان، دست‌کم حضور علویان زیدی در شمار پناه‌جویان این دوره به مازندران قطعی به نظر می‌رسد. قاسم بن ابراهیم رسی و محمد بن ابراهیم، از جمله این ساداتند که دست‌کم حدود سال ۲۴۰ ق در بخش‌های غربی مازندران، رویان و کجور به ترویج اندیشه‌های زیدی پرداخته، پیروان بسیاری را فراهم آوردند. جعفر بن محمد نیروسی هم در سال‌های بعد به گسترش باورهای قاسم بن ابراهیم پرداخته، شمار زیادی از طبری‌ها را به مذهب زیدی درآورد.^۱

علویان حاضر در سپاه یحیی بن عمر (م ۲۵۰ ق) از دیگر زیدیانی بودند^۲ که با شکست قیام او در کوفه، به سوی طبرستان روان شدند و بر شمار سادات زیدی در این دیار افزودند؛ از این رو به درستی می‌توان گفت که در میانه سال‌های پایانی سده دوم تا سال ۲۵۰ ق مازندران پذیرای شمار زیادی از سادات زیدی بود و از این گذرگاه به یکی از کانون‌های فعال مذهب زیدی بدل شد.

حضور سادات زیدی در طبرستان - که رقیبان قدرت تازیان سنی در این دیار بودند - زمینه‌ساز آشنایی مردم این دیار با آموزه‌های شیعی و تمایز آن با برداشت‌های تازیان سنی از آیین اسلام شد و به دلیل آن‌که چهره نیکویی از خود میان مردم ستمدیده مازندران نشان داده بودند و آرمان پسندیده‌ای را در رهایی از جور تازیان جست‌وجو می‌کردند، سمت رهبری یافته، و جنبش‌های بخش مردم رویان را به سمت براندازی دولت تازی و حاکمیت سنی در طبرستان رهنمون شدند؛ چنان‌که در اندک زمانی به یاری مردمان و پایداری زیدیان، نخستین دولت شیعی در طبرستان روی کار آمد.

۱. به نقل از تاریخ ایران کمبریج، ج ۴، ص ۱۷۹.

۲. طبری، همان، ج ۱۴، ص ۶۱۳۰.

حکومت علویان

ظلم روزافزون حاکمان عرب و عاملان طاهری آنها در مازندران، و از طرفی انتساب علویان به رسول خدا، به شکلی طبیعی باعث گرایش مردم این دیار به علویان شد. مردم رویان و چالوس در قیام ضدطاهری و ضدعربی خود در سال ۲۵۰ ق به سوی علویان رفته، از آنها برای رهایی از جور عاملان خلیفه یاری و رهبری خواستند؛ و این حرکت و خیزش مردمی سرانجام به تأسیس نخستین حکومت شیعی در مازندران به دست حسن بن زید انجامید.^۱ وی در زمانی کوتاه به اقبال و اراده مردمی، نفوذ خود را بر سراسر مازندران گسترانیده، حاکمان طاهری را از این دیار بیرون کرد.^۲

حسن از سال ۲۵۰ تا ۲۷۰ ق بر سراسر مازندران حکومت کرد و بذر مسلمانی را در اقصا نقاط این دیار پراکنده ساخت. کاری که عمال خلفا در حدود دو قرن گذشته با زور شمشیر از عهده آن برنیامدند. استخری در این باره می نویسد: «... مردم طبرستان تا عصر حسن بن زید علوی، کافر بودند، تا این روزگار قومی علوی در میان ایشان آمدند و بهری مسلمان شدند».^۳

از جمله عوامل توفیق حسن در بسط اندیشه های اسلامی - زیدی در مازندران، گرایش همزمان مردم و بسیاری از اشراف و نمایندگان خاندان های حکومتگر محلی به وی و مشارکت در قیام ضد حکومت وقت بود. مسمغان (مسمغان) و ندا اومید از جمله این اشراف است که از جور محمد اوس در رویان پنهان بود و با حسن بیعت کرده، به مامطیر رفت و به تبلیغ تشیع زیدی پرداخت.^۴

۱. طبری، همان، ج ۱۴، ص ۶۱۳۶ به بعد؛ خلاصه ای از چگونگی قدرت یابی و سقوط قدرت علویان در مازندران در ضمیمه این پژوهش خواهد آمد.

۲ و ۳. استخری، همان، ص ۱۶۸.

۴. ابن اسفندیار، همان، ص ۲۲۸، مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۱۵: «او (وندا اومید) اول کسی بود که بر ظلم محمد اوس و امرای خلیفه در طبرستان خروج کرد».

ملک الجبال اسپهبد قارن بن شهریار باوندی نیز که بارها با سلیمان طاهری علیه حسن بن زید متحد شده بود، با وساطت پادوسپان با او صلح کرد، و با وحدت آن دو، عمّال خلیفه و حکام طاهری از طبرستان اخراج شدند.^۱

حسن بن زید سرانجام در سال ۲۵۰ ق در تختگاه خود در آمل، منشور خود را درباره پیروی بی قید و شرط از تشیع زیدی اعلام کرد و به عمال خود نامه‌ها نوشت که مردم را از عقاید جبریه و مشبهه بازداشته، مظاهر شیعی را آشکار کنند. بسیاری از مردم شهرهای مختلف در مازندران نیز با وی همراه شدند، و آنان که مقاومت کردند، به زور و شکنجه به پیروی متقاعد گشتند.^۲

حمزه اصفهانی می‌نویسد: «حسن پس از هفده سال و اندی حکومت بر طبرستان، بذر تشیع زیدی را در آن دیار بارور گردانید». ^۳ نوبختی نیز در بیان باورهای زید به مذهب حسن بن زید اشاره می‌کند و می‌نویسد: مذهبی که حسن بن زید در مازندران رواج داد، یکی از فرقه‌های نوزده گانه زیدی بود و حسنیه نام داشت. ^۴ بنا به روایت ابن اسفندیار، حسن مردم را به زیدیه فراخواند، و آن کس که از پذیرفتن خودداری می‌کرد، شکنجه و آزار می‌دید.^۵

محمد بن زید (۲۷۰-۲۸۷ ق) گرچه یک بار از اسپهبد قارن بن رستم و رافع بن هرثمه شکست خورد و تا رویان و کجور عقب نشست، اما به زودی و بار دیگر سیطره خود را بر سراسر مازندران گسترده کرد، تا آنکه سرانجام برابر سپاه اسماعیل سامانی شکست خورد و کشته شد، و پس از وی

۱. ابن اسفندیار، همان، ص

۲. طبری، همان، ج ۱۴، ص ۶۱۳۴.

۳. حمزه اصفهانی، همان، ص ۱۷۴.

۴. نوبختی، فرق الشیعه، ص ۹۱.

۵. ابن اسفندیار، همان، ص ۲۴۰.

مدت ۱۳ سال حکومت از دست علویان خارج شد.^۱ در دوران محمد، برخی از علویان راه ستمگری پیش گرفتند؛ اما محمد خود به مدارا و علم و دانایی شهرت داشت. وی در عمارت مقابر ائمه و سادات علوی در نقاط مختلف ایران و عراق همت گماشته و هر ساله هزینه‌های گزافی بدین امر اختصاص می‌داد؛^۲ از این رو عده‌ای معتقدند که وی به دلیل بازسازی مقابر امام علی علیه السلام، امام حسین علیه السلام و دیگر ائمه و نقل روایت از برخی امامان علیهم السلام بر مذهب امامیه بوده است؛^۳ لیکن سندی آشکار برای اثبات امامی بودن او وجود ندارد، و هم‌چنان زیدی بودن وی به عنوان برادر و جانشین حسن بن زید، مؤسس فرقه زیدیة حسنیة، مرجح است.

پس از محمد بن زید، سیدناصر کبیر، حسن بن علی بن حسن معروف به اطروش به حکومت علویان در طبرستان (۳۰۱-۳۰۴ ق) رسید؛ اما نتوانست برابر سامانیان مقاومت کند و به دیلمان فرار کرد. پس از ۱۳ سال به یاری اهالی دیلم و رویان، بار دیگر به مازندران آمد و سامانیان را از این دیار بیرون راند. وی تا سال ۳۰۴ ق فرمان راند و در این سال از دنیا رفت. درباره مذهب ناصر کبیر نیز میان مورخان اختلاف است؛ اما آنچه در برخی منابع با صراحت آمده، تأکید بر زیدی بودن وی دارد.^۴ مادلونگ در کتاب اخبار ائمة الزیدیة علویان مازندران از جمله ناصر را زیدی مذهب معرفی کرده است، و قاطبة زیدیان نیز این باور را تأیید کرده‌اند.^۵ این در حالی است که در هیچ یک از منابع مورد ادعای قائلین به امامی بودن ناصر، به صراحت بر امامی مذهب بودن وی تأکید نشده، و تنها به

۱. همان، ص ۲۵۰ و مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۲۱۱.

۲. ابن اسفندیار، همان، ص ۷۵.

۳. برای آگاهی بیشتر از این موضوع، ر.ک: معلمی، همان، ص ۶۵ به بعد.

۴. ابن ندیم، الفهرست، ص ۳۳۲ و ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۱۶۱.

۵. ویلفرد مادلونگ، اخبار ائمة الزیدیة، ص ۷۳.

شواهد و قرائنی نظیر ارادت و نقل روایت وی از ائمه امامیه استناد شده است. (تنها فرد از حاکمان علوی مازندران که به امامی بودن معروف است، ابوالحسین احمد فرزند ناصر کبیر است که منابع تاریخی از جمله تاریخ طبرستان بر مذهب وی تصریح دارند. مورخان از اختلاف وی با پدر خویش حکایت می‌کنند که می‌تواند ریشه در گرایش مذهبی وی داشته باشد.^۱)

پس از مرگ ناصر کبیر، حسن بن قاسم معروف به داعی صغیر به حکومت رسید و از سال ۳۰۴ تا ۳۱۶ ق به شکل متناوب فرمان راند. به این ترتیب که در سال‌های ۳۱۱ و ۳۱۲ ق فرزندان ناصر کبیر ابوالحسین احمد و ابوالقاسم جعفر بر وی شوریدند و هر یک مدت یک سال فرمان راندند؛ اما سرانجام با مرگ آنها حسن بن قاسم بر شورشی‌های متعدد علویان فایق آمده، بار دیگر قدرت را به دست گرفت، اما این بار درگیری میان علویان مدعی قدرت هم‌چنان ادامه داشت، و هرگز اقتدار یکپارچه آنان احیا نشد. در سایه این ضعف و چندپارگی سرانجام مدعیان جدید قدرت سربرافراشتند، که در شمار آنها ماکان بن کاکلی و اسفار بن شیرویه بودند. حسن بن قاسم نیز در سال ۳۱۶ ق به دست اسفار کشته شد.^۲

پس از حدود ۳۴ سال وقفه در قدرت علویان در مازندران که از سال ۳۱۶ تا ۳۵۰ ق ادامه داشت، الثائر بالله معروف به سید ابیض توانست بار دیگر اندکی از قدرت علویان را در مازندران احیا کند؛ اما دولت وی نیز دولت مستعجل بود و به زودی فروپاشید، و از آن پس دست علویان از قدرت مازندران کوتاه شد و تا سال ۷۶۰ ق که سید قوام‌الدین مرعشی به حکومت مازندران رسید، علویان از عرصه قدرت برکنار بودند.^۳

۱. ابن اسفندیار، همان، ص ۲۷۲.

۲. اولیاء الله آملی، همان، ص ۱۱۱ و ابن اسفندیار، همان، ص ۲۷۳.

۳. مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۱۵۴.

نکته‌ای که از جهت دینی درباره علویان این دوره، پس از ناصرکبیر (۳۰۴-۳۵۰ ق) مطرح است، پیروی آنها از سیاست اسلاف خویش در رویکرد مذهبی است؛ چنان‌که غیر از ابوالحسین احمد که بر مذهب امامی بود، می‌توان دیگر سادات این دوره را که به فرمانروایی در مازندران رسیدند، به نوعی زیدی دانست و یا دست‌کم این نظر را مرجح دانست؛ زیرا سندی دال بر تغییر رویکرد مذهبی آنها در دست نیست، و منابع تاریخی در این باره ساکتند.

در مجموع می‌توان این‌گونه اذعان کرد که نفوذ زیدیه در طبرستان، نه تنها در دوران فرمانروایی، که در سال‌ها و سده‌های آینده نیز به‌رغم فشار دولت‌های سنی پایدار ماند؛ گرچه در مقیاس کمتر و در محدودیت به حیات خود ادامه داد. برآمدن دوباره زیدیان در مازندران پس از ۱۳ سال فترت که از مرگ محمد بن زید در سال ۲۸۷ ق تا به قدرت رسیدن ناصرکبیر در سال ۳۰۱ ق رخ داد و واپس راندن حاکمان سامانی، در کنار روی کار آمدن الثائب بالله در سال ۳۵۰ ق پس از فترتی که از مرگ حسن بن قاسم و چیرگی کامل زیاریان در طبرستان روی داد، از جمله نشانه‌های دیگر این نفوذ و ماندگاری است که همواره پشتیبانی بخش‌هایی از مردم این دیار را همراه داشته، به‌رغم فشار دولت‌های سنی، گاه‌گاهی فرصت بروز و ظهور می‌یافت.

نفوذ معنوی امامان زیدی، نشانه استمرار این گرایش در منطقه است و دست‌کم تا سال ۵۲۸ ق (سال کشته شدن امام ابوهاشم زیدی به دست اسماعیلیان) و حتی سال‌های آغازین سده هفتم هجری پایدار مانده است. نام برخی از این امامان زیدی در کتاب‌های تاریخی این دوره آمده است.^۱

۱. ابن اسفندیار، همان، ص ۹۸، جمال‌الدین ابوالقاسم کاشانی، زبدة التواریخ، ص ۱۸۳؛ ابن اسفندیار در کتاب خود نام برخی از امامان زیدی مازندران را ذکر کرده است: ۱- مهدی لدین‌الله که در دوران

ابن اسفندیار از سیدشرف‌الدین نامی یاد می‌کند و می‌گوید: «اظهار مذهب امامیه و بطلان مذهب زیدیه در دوران ما، از او قوت گرفت». ^۱ این گزارش که بی‌گمان اشاره به سال‌های ۶۱۳-۶۱۶ ق (همزمان با سال‌های نگارش کتاب تاریخ طبرستان) دارد، نشانه آن است که مذهب زیدی در این دوران نیز نفوذ و رونقی بسیار داشته که سیدشرف‌الدین برای گسترش مذهب امامیه، ناچار به تحریم مذهب زیدی گردید.

۲. تشیع اسماعیلی

مذهب اسماعیلی در نیمه دوم سده دوم هجری پدید آمد و بیش از همه در شهرهای عراق و جبال رو به رشد نهاد، و شماری از داعیان آن در گوشه گوشه ایران نیز به ترویج اندیشه‌های خود پرداختند و پیروانی یافتند. با این همه، بر پایه گزارش‌هایی که در دست است، پیشینه حضور این داعیان در طبرستان، از سال‌های پایانی سده سوم فراتر نمی‌رود.

نخستین داعی اسماعیلی که از حضور او در طبرستان آگاهییم، ابو حاتم رازی است. قزوینی درباره وی می‌نویسد: «...پیری بود، ابو حاتم رازی خواندندی ... در طبرستان قوت و شهرتی تمام یافت و در مباحثات گسترده کرد و تزویج برخلاف شریعت بنهاد و جماعتی را از راه بُرد». ^۲

ابو حاتم در دوران حضور خود در طبرستان شماری از مردم را به کیش

→ معزالدوله دیلمی پیشوای زیدیان بوده است و به دست او زندانی شد، ۲- ابوالحسن احمد معروف به السید مؤید بالله که از سال ۳۸۰ تا ۴۱۱ ق امامت کرد. ۳- السید ناطق بالحق که پس از برادرش احمد به پیشوایی زیدیان طبرستان رسید و میان زیدیان از همه داناتر و تواناتر بود. این دو برادر در تاریخ به برادران هارونی مشهورند. ۴- ابوهاشم زیدی که در سال ۵۲۸ ق به دست اسماعیلیان کشته شد.

۱. ابن اسفندیار، همان، ص ۱۰۶.

۲. قزوینی، همان، ص ۳۱۲.

اسماعیلی در آورد و برخی سیاستمداران را با خود همراه ساخت. به گفته سیوطی، بسیاری از بزرگان سیاست همچون اسفار شیرویه و مرداویج زیاری دعوت ابوحاتم را پذیرفتند.^۱

استرن، شیعه‌شناس غربی نیز در پژوهش خود نوشته است: اسفار و مرداویج به ابوحاتم گرویدند؛ اما دیری نپائید که از وی روی برگردانیده، و بر او خشم گرفتند.^۲ در مقابل، برخی اسفار و مرداویج و برادرش وشمگیر را به زرتشتی‌گری نسبت داده، انتساب آنان با اسماعیلیه را انکار کرده‌اند. گروهی دیگر آنها را مسلمان سنی مذهب دانسته، هر کدام دلایلی بر اثبات مدعای خود ارائه کرده‌اند.^۳ آنچه از شواهد تاریخی می‌توان دریافت، قوت احتمال زرتشتی‌گری آنان یا دست‌کم دلبستگی آنها به تمدن، فرهنگ و باورهای ایرانیان باستان است؛ از این رو گویا سیاست پشتیبانی از داعی اسماعیلی و نامه‌نگاری و حمایت از خلیفه فاطمی در مصر را تنها با هدف سرکوب رقیبان سیاسی خود و یا تضعیف آنان اعم از زیدیان طبرستان و خلیفه عباسی پیش گرفته باشند؛ نه از سرِ باور و اعتقاد قلبی به کیش اسماعیلی و خلیفه فاطمی مصر.

در هر صورت، کار ابوحاتم میان بزرگان حکومت و سیاست در مازندران به جایی نرسید و تلاش وی میان مردم فرجامی نیافت، و از آن‌جا که وعده‌های دروغین او درباره ظهور زود هنگام رهایی بخش بزرگ، مهدی موعود، راست نیامد، مردم از وی برگشتند، و ابوحاتم از بیم جان خود پا به فرار نهاد.^۴ ناکامی وی

۱. سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۲۵۹.

۲. استرن، «ظهور اسماعیلیه در ایران»، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ص ۸.

۳. میترا مهرآبادی، تاریخ سلسله زیاری، ص ۵۳.

۴. خواجه نظام الملک طوسی، میاستامه، ص ۳۲۰.

در طبرستان، ریشه در عوامل سیاسی، اجتماعی و مذهبی بسیاری دارد، که برخی عوامل بیرونی و دسته‌ای دیگر درونی‌اند؛ از عمده عوامل بیرونی، برگشت اسفار و مرداویج از ابوحاتم که بی‌گمان با اعمال فشار سیاسی بر او همراه بود، و دلبستگی مردم به دیگر مذاهب اسلامی به ویژه مذهب شیعی می‌توان یاد کرد. خود ابوحاتم این مطلب را دلیل اصلی ناکامی‌اش می‌داند و می‌نویسد: «سخن ما با ایشان (مردم مازندران) در نگیرد که ایشان وجوب معرفت به عقل و نظر گویند و امام معصوم داند و منکر تعلیم و تقلید باشند».^۱

اما عوامل درونی ناکامی ابوحاتم عبارتند از: ۱- تنهایی و ناتوانی او در جذب پشتوانه‌های محکم در عرصه سیاسی؛ ۲- ضعف اندیشه‌های ابوحاتم در ایجاد انگیزه‌ای قوی و جذب دل‌های مردم؛ این ویژگی در باورهای رهایی‌بخش و آرمان‌زیدیان به خوبی نمایان است؛ چنان‌که به آسانی توانسته است از زبان مردم مازندران آرزوی رهایی از دست تازیان و دستیابی به حاکمیتی دلخواه و آرمانی را در سال ۲۵۰ ق جاری کند و خیزشی بزرگ را به راه‌اندازد، ۳- وعده‌های دروغین ابوحاتم در باب ظهور مهدی که هرگز جامه عمل نپوشید و تردید مردم درباره باورها و اندیشه‌های او را به یاد آورد.

گذشته از ابوحاتم، حکیم ناصر خسرو قبادیانی از دیگر داعیان اسماعیلی است که در سده پنجم در راه بازگشت از مصر به خراسان و بلخ مدتی در طبرستان به سر برد و به تبلیغ افکار اسماعیلی پرداخت؛ اما از برآیند تلاش و دعوت او گزارشی در دست نیست.^۲

رئیس مظفر طوسی، سومین داعی بزرگ اسماعیلی است که در سده ششم

۱. قزوینی، همان، ص ۳۱۲.

۲. خواجه نظام الملک طوسی، همان، ص ۲۲۰.

هجری پس از فرار از اصفهان، روزگاری را در طبرستان سپری کرد و زمین و سرمایه‌ای فراهم آورد و به نشر اندیشه‌های خود پرداخت.^۱

از این تلاش‌های فردی، بی‌ثمر و جسته و گریخته که بگذریم، تلاش گسترده‌تر و جدی‌تر اسماعیلیان برای نفوذ و حضور در مازندران را باید از آغاز دولت اسماعیلی نزاری به رهبری حسن صباح در الموت به شمار آورد. این دولت که از سال ۴۷۷ تا ۶۵۴ ق بر فراز کوهستان‌های جنوبی رویان و دیلمان در حدود الموت کنونی فرمان می‌راند، بارها سپاه و داعیان خود را به رویان و مازندران فرستاد و گاه پیروزی‌هایی به دست آورد.^۲

این رویکرد دولت اسماعیلی الموت که با دو هدف تبلیغ و ترویج عقاید اسماعیلی، در کنار تاراج و چپاول و کسب آذوقه و مایحتاج زندگی صورت می‌گرفت، در دوران ۱۷۷ ساله حاکمیت اسماعیلیان زمینه‌ساز جنگ و ستیز پیوسته اسپهبدان و استناداران وقت طبرستان با مهاجمان اسماعیلی بود و خون‌های بسیاری را بر زمین ریخت؛ چنان‌که داستان پایداری اسپهبدان در برابر مهاجمان، به‌ویژه پیروزی‌های درخشان شاه غازی رستم باوندی (۵۳۳-۵۵۸ ق) در بسیاری از منابع آن دوران آمده است؛ از این رو فروپاشی دولت اسپهبدی در سال ۶۰۶ ق فرصتی ویژه برای اسماعیلیان پدید آورد تا در گوشه‌هایی از رویان پیروزی‌هایی بدست آورند و اندیشه‌های اسماعیلی را در مناطقی پراکنده سازند. اما این روزگار هم دیری نپایید و با فروپاشی دولت اسماعیلی به دست هلاکو خان مغول در سال ۶۵۴ ق، به پایان رسید، و دامنه نفوذ اسماعیلیان نه تنها در طبرستان، که در سراسر ایران تنگ و تنگتر شد.

۱. کاشانی، زبدة التواریخ، ص ۱۵۱.

۲. ابن اسفندیار، همان، ص ۱۱۶، ۱۱۷ و قزوینی، همان، ص ۹۲، ۷۷، ۳۹۵.

بنا به آنچه گفته شد، نفوذ مذهب اسماعیلی در طبرستان، هرگز فراگیر و پایدار نگشت، و اوج فعالیت آن در دوران فرمانروایی اسماعیلیان الموت تنها به قلمرو باختری طبرستان و رویان محدود ماند و پس از آن دیگر نشان چندانی از آن در طبرستان نماند.

۳. تشیع امامی

به دلیل گستردگی این بحث و لزوم تفصیل بیشتر درباره آن، فصل جداگانه‌ای به آن اختصاص داده و به تشیع امامی در مازندران خواهیم پرداخت.

فصل چهارم

تشیع امامی در مازندران

تشیع امامی در منطقه مازندران را می‌توان در قالب چند دوره بررسی کرد. این دوره‌ها که با توجه به رویدادهای مهم از یکدیگر تفکیک شده‌اند، عبارتند از:

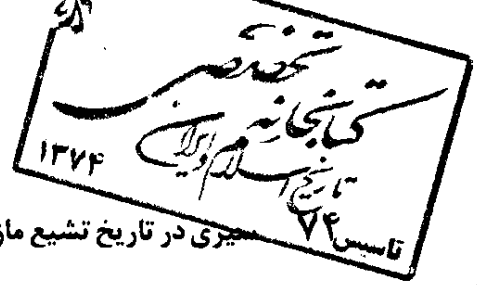
۱. دوره ورود، از آغاز تا سال ۴۶۶ ق ۲. دوران رشد، ۴۶۶ - ۶۰۶ ق؛ ۳. دوران فترت، ۶۰۶ - ۷۵۰ ق؛ ۴. دورات تثبیت، ۷۵۰ - ۷۹۴ ق.

هر یک از این دوره‌ها در بخشی جداگانه بررسی می‌شوند، و به ویژه عالمان امامی مذهب که نماد و معرف این مذهب در هر منطقه هستند، شناسانده خواهند شد.

الف) دوران ورود

این دوره تا فرمانروایی باوندیان اسپهبدی در سال ۴۶۶ ق در طبرستان ادامه می‌یابد. باوندیان نقطه عطفی در تاریخ تشیع این منطقه به شمار می‌آیند؛ زیرا خود، شیعه دوازده امامی بودند.

پیش‌تر اشاره شد که گویا رگه‌های تشیع امامی با آمدن امام هشتم به ایران، به مناطق مختلف این سرزمین راه یافت؛ اما نتوانست جایگاهی قابل توجه میان مردم بیابد. دست‌کم ما در کاوش خود، آگاهی چندانی از تأثیر و گسترده‌گی آن



پیری در تاریخ تشیع مازندران تا پایان سده هشتم هجری

میان مردم یا گوشه‌ای از این دیار به دست نیاوردیم. آنچه می‌تواند دلیل و شاهی بر وجود این مذهب در این دوره باشد، حضور محدثانی امامی مذهب یا برخاستن آنان از این نقطه است. این افراد گرچه همواره با رسیدن به درجه‌ای از علم، راهی شهرهای بزرگی می‌شدند که مرکزیت علوم اهل بیت علیهم‌السلام را داشت، و دیگر به خاستگاه خود باز نمی‌گشتند، اما نفس برخاستن آنان از طبرستان نشان از وجود پیروانی برای مذهب امامی و مناطقی امامی‌نشین در طبرستان دارد. از سویی هم تمایل آنان به کوچ از دیار خویش و تحصیل علم و ماندگاری در دیار غربت، بیانگر آن است که آنان از جهت اجتماعی امکان گسترش فعالیت‌های مذهبی و توانایی تشکیل محافل علمی در دیار خود را نداشتند تا امید به بازگشت را در آنان زنده نگه دارد.

اصحاب ائمه علیهم‌السلام و عالمان

میان اصحاب ائمه، نام و نشانی از طبری‌ها هست که برخی از آنها از موالی ساکن در عراق و حجاز بوده و برخی در مازندران سکونت داشته‌اند. یکی از محققان معاصر که در زمینه تشیع امامی مازندران تحقیقاتی دارد، اصحاب طبری ائمه را بررسی و معرفی کرده است. از آن‌جا که ما بنای بیان مفصل درباره یاران ائمه را نداریم و با توجه به این که تحقیق مذکور منتشر نشده است، در این جا به بیان وی اشاره می‌کنیم: از یاران امام صادق علیه‌السلام، چند نفر که پسوند جرجانی دارند: سعید بن سعید، محمد بن منصور، ابوهارون اسحاق و عبدالحمید جرجانی؛ از اصحاب امام موسی کاظم علیه‌السلام: صالح بن واقد طبری و ابراهیم بن عبدالرحمن آملی؛ از اصحاب امام رضا علیه‌السلام: محمد بن زید، نعیم بن صالح و محمد بن اسلم که با عنوان طبری شناخته می‌شوند؛ از اصحاب امام حسن عسکری علیه‌السلام: ابوعلی محمد بن عبدالله مطهری، حمزه بن محمد سروری و ابو محمد سروری. این

محقق نامبرده هم چنین مکاتبات اصحاب منسوب به این دیار، با ائمه را گزارش کرده است.^۱

علاوه بر این موارد، می توان افراد دیگری از رجال امامی مذهب مازندران را که در منابع رجال شیعه از آنان یاد شده است، به اجمال معرفی کرد؛ گرچه آگاهی های ما به قدری نیست که بتوان درباره آنان اظهار نظر قطعی کرد.

ابن اسفندیار از خواجه امام عماد کجیج یاد کرده، او را به علم و زهد و برخورداری از فقه آل محمد ستوده است. وی در زمان خود، مرجع شیعیان اهل بغداد در کوفه به شمار می آمد و هر سال هزار دینار نفقه از آنها به وی می رسید.^۲ از آن جا که وی مدتی را در دربار مازیار و زمانی را در دستگاه خلیفه معتصم عباسی به سر برده است، او را از رجال سده سوم و به واقع از نخستین عالمان امامی مذهب مازندران به شمار می آوریم.

نجاشی از ابو عبدالله احمد بن محمد آملی طبری نام برده، ضمن تضعیف او، کتاب های الکشف والوصول الی معرفة الاصول را به او نسبت می دهد.^۳ برخی او را همان غلام خلیل (م ۲۷۵ ق) دانسته اند^۴ که در کتاب های رجالی اهل سنت از او یاد شده است.^۵ اما با توجه به نام کامل وی^۶، باید گفت کسانی که آن دو نفر را به هم آمیخته اند، به خطا رفته اند، و اگر هم چنین باشد، صرف تشابه اسمی است و یک نفر نیستند.

ابو جعفر محمد بن جریر طبری: وی از علمای شیعه در قرن چهارم یا پنجم

۱. ر.ک: معلمی، همان، ص ۳۸ - ۴۸.

۲. ابن اسفندیار، همان، ص ۱۳۰.

۳. رجال نجاشی، ص ۹۶.

۴. علامه حلی، خلاصه الاقوال، ص ۳۲۳.

۵. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۲۸۲.

۶. ر.ک: ابن ندیم، همان، ص ۲۳۷.

است که درباره شخصیت و تألیفات او اختلاف نظر فراوان است.^۱ کتاب‌های دلائل الامامة و المسترشد که اکنون در دست است، منسوب به اوست. نجاشی از او یاد و تجلیل و روایتش را توثیق می‌کند.^۲

حسن بن حمزه علوی: نجاشی از او با عنوان ابومحمد طبری معروف به مرعش یاد کرده، نسب وی را با هفت واسطه به امام سجاد علیه السلام بیان کرده است. وی که از بزرگان امامیه بود، به بغداد کوچ کرد و در سال ۳۵۸ ق در این شهر از دنیا رفت. نجاشی کتاب‌های متعددی را از او نام برده است.^۳

ابوالعلاء سروی: از فقهای امامیه مازندران است که در شاعری نیز دستی داشته و بیشتر به شعر شناخته می‌شود.^۴

اسحاق بن ابراهیم بن یعقوب طبری حریری، ابوعبدالله محمد بن حسن جوانی، ابوجعفر محمد بن حسین بن سعید طبری، ابوجعفر محمد بن اومیدوار طبری و ابوالحسن علی بن احمد بن حسین طبری از دیگر عالمان این منطقه‌اند.^۵ آنچه گفته شد، رگه‌هایی از حضور شیعیان امامی در منطقه است که از طریق آنها می‌توان به ورود مذهب امامی از نیمه دوم سده سوم هجری در مازندران اطمینان حاصل کرد و اذعان داشت که مردم این دیار در این دوران دست‌کم با این مذهب آشنا بوده‌اند.

با این حال، گویا مذهب امامیه در رقابت با مذهب حاکم خلافت و هم‌چنین زبده در دورانی که از آن به دوره ورود تعبیر کردیم، نتوانسته است فرصت مناسبی جهت رشد و توسعه فراگیر پیدا کند.

۱. ر.ک: طبری، دلائل الامامة و همو، المسترشد، مقدمه.

۲. نجاشی، همان، ص ۳۷۶.

۳. همان، ص ۶۴.

۴. ابن اسفندیار، همان، ص ۱۳۰.

۵. نجاشی، همان، ص ۲۶۸، ۲۹۵، و....

بنا بر این، علل کم‌فروغ بودن اندیشه‌ها و باورهای امامی در این دوره در مازندران و محدود بودن اسامی پیروان آن میان رجال تاریخی مازندران، از دو زاویه قابل ارزیابی و تحلیل است؛ نخست بازماندن تشیع امامی در مازندران از رقابت با تشیع زیدی در همسویی و پاسخگویی به نیاز مبرم اجتماعی و سیاسی از آغاز ورود به این دیار، و دوم بی‌بهره بودن از پشتوانه سیاسی در برابر دو مذهب زیدی و مذهب حاکم سنی که تحت خلافت خلفای عباسی، نماد مشروعیت حکومت گران سنی در سراسر جهان اسلام از جمله ایران و به شکل محدودتر در خراسان و مازندران بوده‌اند.

توضیح آن‌که: تشیع امامی در موقعیت سیاسی - اجتماعی آن روز طبرستان، فاقد جاذبه‌های مؤثر برای توسعه نفوذ خود میان مردم بوده است؛ چنان‌که در جریان حرکت مردم، از شعارها و جلوه‌های سیاسی - اجتماعی مذهب زیدی عقب ماند.

علت دیگر آن است که تشیع امامی در این دوره، اغلب رویکرد تقیّه و انزوا از عرصه سیاسی، حکومتداری و نزاع با دستگاه خلافت و عوامل و حکام آنها در بلاد مختلف اسلامی را پیش گرفته بود، و به ندرت می‌توان نشانی از قیام و جنبش امامی مذهب با داعیه حاکمیت و به دست گرفتن زمام قدرت در ممالک اسلامی سراغ گرفت؛ در حالی که شیعیان و علویان زیدی در این دو قرن در کنار خوارج از عمده‌ترین گرایش‌های مذهبی در جهان اسلام بودند که در نقاط مختلف قیام کرده، رأساً یا با حمایت مردم و گروه‌های مخالف خلافت عباسی در نقاط مختلف به حرکت‌های مسلحانه روی آوردند.

از آن‌جا که ورود اسلام به طبرستان با مقاومت مردم مازندران مواجه شد و پس از آن هم مردم این منطقه از جور و بیداد حاکمان عرب به تنگ آمده، در پی رهایی از سلطه آنها بودند، باورهای زیدی با ویژگی‌های سیاسی آن، که شرط

امامت را «قیام به سیف» می‌داند، مردم را با خود همراه ساخت. انزوای شیعیان امامی‌مذهب و بازماندن از عرصه رقابت با تشیع زیدی در مازندران آن روز را باید در کمی شمار سادات امامی در مقایسه با سادات زیدی و هم‌چنین فقدان جاذبه‌های خاص سیاسی و اجتماعی پاسخگوی نیاز جامعه آن روز طبری ارزیابی کرد.

ب) دوران رشد

این دوره که دوران تبلیغ، ترویج و گسترش مذهب امامیه متأثر از فضای سیاسی حاکم است، در فرایند تطوّر مذاهب اسلامی در مازندران به شکل آشکار و با روی کار آمدن دودمان دوم از خاندان باوندی موسوم به دودمان اسپهبدی همزمان است و ریشه در گرایش این دودمان به مذهب امامی و تلاش برای حمایت از آن در قلمرو نفوذ خود در طبرستان دارد. در واقع معادله و موازنه قدرت سیاسی در عرصه مذهبی مازندران، برخلاف قرون دوم، سوم، چهارم و نیمه اول قرن پنجم هجری به نفع مذهب امامی تغییر کرد و مذهب بی‌بهره از حمایت و پشتیبانی دستگاه سیاسی، اکنون به مذهب حاکمان و مذهب مورد حمایت آنان تبدیل شد و از این گذرگاه فرصتی تاریخی برای فراگیری و رواج گسترده در مازندران یافت.

۱. اسپهبدان

اسپهبدیان در طول حاکمیت ۱۴۰ ساله خود، استقلال خود را حفظ کرده، و به رغم ظهور امپراتوری سلجوقیان و دولت خوارزمشاهیان، با نوعی استقلال نسبی در سراسر مازندران فرمان راندند، و گاه نیز با سیاستی آشتی‌جویانه با آنان مدارا کردند. گویا درگیری‌های پیاپی سلجوقیان با اسماعیلیان الموت یکی از دلایل

چشم‌پوشی آنان از مازندران باشد؛ این در حالی است که درگیری‌های اسپهبدیان با اسماعیلیان که از دشمنان اصلی سلجوقیان بودند، خود، محرکی برای این صرف نظر - به‌ویژه در دوران طغرل و ملکشاه - به‌شمار می‌آید.

این شیوه، در دوران سلطان محمد سلجوقی دستخوش تغییر شد، و محمد، حسام‌الدوله شهریار باوندی را به بندگی و اطاعت فراخواند؛ اما اسپهبد درشتی کرد و پیغام داد: سلطان اگر ملک مازندران می‌خواهد، بیاید و بستاند.^۱ سلطان سپاهی گران به فرماندهی سنقر بخاری به سوی مازندران روانه کرد، اما سنقر از اسپهبد شکست خورد.^۲ این پیروزی نفوذ اسپهبدیان بر مازندران را بیش از گذشته تثبیت کرد؛ سلجوقیان دانستند که با اسپهبدان باید از در آشتی درآیند.

حوزه فرمانروایی حسام‌الدوله (۴۶۶-۵۰۱ ق) که بنابر اسناد موجود علاوه بر مازندران، بخش‌هایی از دیلمان و سراسر گرگان را نیز دربرمی‌گرفت،^۳ در دوران جانشینان وی نیز حفظ، و در دوره‌هایی از فرمانروایی شاه‌غازی رستم (۵۳۳-۵۵۸ ق) که از قدرتمندترین شاهان اسپهبدی بود، تا بخش‌هایی از قومس، ری، قزوین و فیروزکوه گسترده شد.^۴ شاه‌غازی که همزمان با آغاز دوران انحطاط و ضعف سلجوقیان روی کار آمد، از این فرصت برای تحکیم موقعیت خود در منطقه به درستی بهره‌گرفت.

قدرت اسپهبدیان تا سال ۶۰۶ ق در مازندران ادامه یافت؛ تا آن‌که پس از فروپاشی این دولت و نفوذ مغولان در مازندران دوره دوم از فترت

۱. ابن‌اسفندیار، همان، ص ۳۲۰؛ مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۸۹ و اولیاء‌الله آملی، همان، ص ۸۷.

۲. همان.

۳. همان.

۴. ابن‌اسفندیار، همان، ص ۸۵ و اولیاء‌الله آملی، همان، ص ۱۲۷.

قدرت محلی در مازندران آغاز شد.^۱

در باب مذهب و سیاست مذهبی اسپهبدیان، منابع این دوره بالاتفاق سخن گفته، آنان را امامی مذهب و حامی و پیروان سادات و علمای امامیه در داخل و خارج از قلمرو فرمانروایی خود دانسته‌اند؛ چنان‌که محققین امروزی اغلب تردیدی در این باره ندارند.^۲

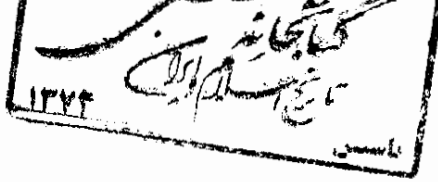
یکی از نخستین نشانه‌هایی که بر امامی بودن مذهب اسپهبدیان از نخست حکایت دارد، در ماجرای لشکرکشی سنقر بخاری ثبت شده است. در این تهاجم، اقوام تکاکله آمل که سنی مذهب بودند، با سپاه سلجوقی همراه شدند، تا به خیال خود، ریشه رافضیان ساری را بخشکانند؛ اما اسپهبد که بر سپاه بخاری پیروز شد، بر پیشانی این گروه آملی مهر محمد ﷺ و علی علیه السلام رازد.^۳

۱. سیاهه شاهان اسپهبدی که در طول ۱۴۰ سال با اقتدار بر مازندران فرمان راندند، براساس نوشته‌های ابن اسفندیار (همان، ص ۸۰ به بعد) و مرعشی (تاریخ طبرستان، ص ۱۷ و ۱۲۳ به بعد) بدین قرار است:

ردیف	نام	تاریخ جلوس	سال وفات	مدت فرمانروایی
۱	حسام الدوله شهریار بن قارن	۴۶۶	۵۰۱	۳۶ سال
۲	نجم الدوله قارن بن شهریار	۵۰۱	۵۰۸	۸ سال
۳	شمس الملوک رستم بن قارن	۵۰۸	۵۱۱	۴ سال
۴	علاء الدوله علی بن حسام الدوله	۵۱۱	۵۳۳	۲۲ سال
۵	شاه غازی رستم بن علاء الدوله علی	۵۳۳	۵۵۸	۲۴ سال
۶	علاء الدوله حسن بن شاه غازی	۵۵۸	۵۶۸	۹ سال
۷	حسام الدوله شاه اردشیر بن علاء الدوله	۵۶۸	۶۰۲	۳۴ سال
۸	شمس الملوک رستم بن اردشیر	۶۰۲	۶۰۶	۴ سال

۲. قزوینی، همان، ص ۹۲، ۱۱۰، ۲۰۰؛ میرخواند، روضة الصفا، ج ۵، ص ۵۹۹؛ ابن اسفندیار، همان، ص ۸۵، ۹۱؛ مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۱۷؛ آملی اولیاء الله، تاریخ رویان، ص ۱۴۴ و اعتماد السلطنه، همان، ص ۱۳۲.

۳. میرخواند، همان، ج ۵، ص ۵۹۹.



در این گزارش نکات چندی هست که قابل توجه به نظر می‌رسند: نخست، این‌که در تاریخ دودمان باوند، نخستین فردی که از مذهب امامی او سندی هست، اسپهبد حسام‌الدوله شهریار، بنیانگذار دودمان اسپهبدی است، و پیش از وی، نشانی از گرایش به این مذهب میان باوندیان دیده نمی‌شود. این حقیقت بیانگر آن است که اسپهبد متأثر از شرایط خاص زمان خود، به عمد و هدفدار به مذهب امامی گرایش یافت. این تعمد و علل آن در پایان این بخش بررسی خواهد شد.

نکته دیگر، تأثیر گرایش مذهبی حسام‌الدوله، در فراگیری و نفوذ مذهب امامی در ساری، تختگاه وی است؛ چنان‌که ستیان آمل به خاطر دشمنی با آنان، با سپاه سنی سلجوقی همراه شدند.

نکته سوم، ادامه نفوذ ستیان در آمل است، که از دیرباز مسلم بود و به‌ویژه در دوران سلجوقی با تأسیس نظامیه آمل به دست خواجه نظام‌الملک طوسی رونقی مضاعف گرفت، و علمای بزرگی از میان ستیان شافعی در این دیار به تدریس و نشر افکار مذهبی خود میان مردم پرداختند.^۱ اما فارغ از این، اسپهبدان همیشه در مذهب امامی مصرّ و پایدار بودند و سکه و خطبه به نام دوازده امام می‌زدند و می‌خواندند و خود را نایبان مهدی می‌نامیدند.^۲ ارتباط نزدیک علامه طبرسی، صاحب تفسیر مجمع‌البیان با اسپهبد علاءالدوله علی (۵۱۱-۵۳۳ق)^۳ توجه ویژه شاهان اسپهبدی به مشاهد ائمه شیعه و بازسازی آنها و مقابر امامزادگان شیعی،^۴ حمایت اسپهبدیان از علمای امامی نظیر ابوالفضل محمد بن سعید بن هبة‌الله

۱. ابن‌اسفندیار، همان، ص ۱۲۳؛ خواجه نظام‌الملک طوسی نظامیه آمل را برای امام شهید فخرالاسلام عبدالواحد بن اسماعیل، معروف به شافعی دوم بنا کرد؛ که یکی از مهم‌ترین نظامیه‌های آن عصر بود.

۲. قزوینی، همان، ص ۳۹۵.

۳. طبرسی، اعلام‌الوری، ص ۲.

۴. ابن‌اسفندیار، همان، ص ۹۱؛ آملی اولیاء الله، همان، ص ۱۴۴؛ مرعشی، ص ۱۸.

راوندی، افضل الدین ماهبادی، رکن الدین لاهیجانی،^۱ ساخت مدارس علمیه در نقاط مختلف از جمله ری و حمایت از علما و سادات امامی در این مدارس^۲ - که به پاره‌ای از آنها در بخش پیشین این پژوهش به تفصیل اشاره شد - از دیگر جلوه‌هایی است که به تعصب اسپهبدیان در حمایت از مذهب امامی دلالت دارد.

یکی دیگر از نکات قابل توجه و تأمل درباره سیاست مذهبی اسپهبدیان، علاوه بر توجه ویژه به مذهب امامی، خصومت با اسماعیلیان الموت است. در این باره شاه‌غازی رستم بارها با اسماعیلیان الموت جنگید و شمار زیادی از آنها را کشت، و از این راه آوازه‌ای در جهان اسلام یافت؛ چنان‌که به غازی معروف شد.

قزوینی در پاسخ به منتقدانی که شاه‌غازی را به اسماعیلیگری متهم می‌کردند، می‌نویسد: «او (شاه‌غازی) خود بیست و هفت هزار ملحد (اسماعیلی) و بیش از آن را کشته است. و چون او کسی بر اسماعیلیان ظفر نیافت. و ساری به عهد او قبه‌الاسلام بود؛ نه قرینه الموت».^۳

کینه و دشمنی شاه‌غازی با اسماعیلیان الموت، سرانجام به انتقام‌گیری آنان

۱. ابن‌اسفندیار، همان، ص ۱۱۹.

۲. همان، ص ۹۱: شاه‌غازی رستم دستور داد در محله زامهران ری مدرسه‌ای بنا کنند. در این مدرسه، محلی را برای شیخ‌سدیدالدین محمود حمصی، متکلم مذهب امامیه تعیین کرد تا در آنجا تدریس کند. ابن‌اسفندیار هم‌چنین از سیدمرتضی نامی نام می‌برد که شاه‌غازی خط او را خط خود معرفی کرده، و گفته بود که هر چه سید می‌خواهد، به او بدهند. شاه ۱۲۰/۰۰۰ سکه زر به سید داد تا مدرسه‌ای در ری بنا کند، و هفت پاره ده از روستاهای ری را وقف آن نمود و هر ساله چند بار برنج، شکر، بوریاء، پول و دیگر اسباب زندگی برای طلاب سادات و استاران مدرسه می‌فرستاد. (ظاهراً این مدرسه همان مدرسه‌ای است که شاه‌غازی برای سدیدالدین حمصی بنا کرد.) ابن‌اسفندیار می‌نویسد: آوازه تشیع دوستی و امامیگری شاه‌غازی، در جهان اسلام فراگیر شد؛ چنان‌که شماری از پیروان مذهب امامی از هند، نزد شاه آمدند، و از او یاری خواستند.

۳. قزوینی، همان، ص ۱۱۰.

انجامید، و فدائیان اسماعیلی فرزندش گرده بازو را - که به نوا نزد سلطان سنجر بود - کشتند.

این رویداد از سوی تیرگی و تقار میان شاه غازی و سلطان سنجر را تشدید کرد، و سلطان نزد شاه متهم شد، و از سوی دیگر، به تعداد و شدت حملات وی علیه اسماعیلیان الموت افزود؛ چنان که بارها از سر کشتگان اسماعیلی، مناره‌ها ساخت، و در عصر او اسماعیلیان جرأت نداشتند از قلعه‌های خود بیرون آیند.^۱ در مجموع، با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان دریافت که اسپهبدیان با انتخاب مذهب امامی نقش زیادی در ترویج آن در بخش‌هایی از مازندران، به ویژه ساری و اطراف آن داشته‌اند، و اگرچه گزارش‌هایی نظیر آنچه درباره رواج مذهب سنی در آمل و حضور زیدیان - به امامت ابوهاشم زیدی -^۲ در این دوران وجود دارد، اما این حقایق از تأثیر نقش اسپهبدیان در ترویج و توسعه مذهب امامی در تختگاه آنها، ساری و اطراف آن نمی‌کاهد.

از این رو پرسش این است که اسپهبدیان با چه هدف و توجیهی به مذهب امامی روی آورده و از آن در قلمرو خود حمایت کردند؟

پیش از پاسخ به این پرسش، باید در نظر داشته باشیم که طبق آنچه در فصل نخست این پژوهش در باب موقعیت جغرافیایی مازندران و تاثیر آن بر حوزه سیاسی - اقتصادی و متعاقباً دینی مازندران گفته شد، تلاش حاکمان محلی بر پایه بهره‌گیری از همه ابزارها، به منظور تحکیم نفوذ سیاسی و اقتصادی خود، اصلی جدی و قابل تأمل است؛ چنان که در بخش پیشین نیز نوع گرایش حاکمان محلی به اسلام و چگونگی گرایش آنها به تشیع و سپس نزاعی که با علویان داشته‌اند، در چارچوب نوع نگاه سیاسی - اقتصادی آنها به موضوع مذهب، ارزیابی شد.

۱. همان، ص ۸۵؛ اولیاء الله آملی، همان، ص ۱۲۷ و مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۱۷.

۲. کاشانی، زبدة التواریخ، ص ۱۸۳.

براین اساس، فرمانروایان اسپهبدی نیز از آغاز کوشیدند تا همه عناصر اقتصادی، اجتماعی و مذهبی جامعه طبری را به سوی اهداف خویش رهنمون شوند و در راه افزایش توانمندی سیاسی خود از آنها بهره گیرند. به این دلیل است که با توجه به فضای سیاسی - مذهبی آن دوره در جامعه ایران و ولایت مازندران، گرایش به مذهب امامی و حمایت از آن، در دستور کار شاهان اسپهبدی قرار گرفت.

با این بیان، آنچه شناسایی آن مهم و ضروری به نظر می آید، بررسی چرایی گرایش اسپهبدان به تشیع امامی و تلاش آنان برای گسترش این مذهب است؛ تلاش و گرایشی که پیش از این در تاریخ سیره حاکمان محلی، نشان روشنی از آن دیده نشده، و گزارش ویژه‌ای در این باره وجود ندارد.

موضوع روشن این است که در میانه سده پنجم هجری، عرصه مذهبی طبرستان بیش از همه در حوزه نفوذ سنّیان بود، و شاهان زیاری نیز با شور مذهبی خود، پشتوانه سیاسی آن را فراهم کرده بودند. افزون بر آن، مذهب زیدی هم پیرو حضور سادات و امامان زیدی، نفوذ و رواج قابل ملاحظه‌ای داشت و به رغم فشار سیاسی - اجتماعی حاکم، به حیات خود ادامه می داد. اما در این میان، تشیع امامی هم چنان در هاله‌ای از فراموشی و کم فروغی فرورفته، کمتر مورد توجه جامعه طبری بود.

در چنین اوضاعی، اسپهبدان به تشیع امامی روی آورده، به گسترش آن در قلمرو خود دل بستند، و در این باره بسیار کوشیدند؛ چنان که مدارس برای ترویج و توسعه تشیع امامی در ساری و ری برپا، و سادات شیعی و امامی را حمایت و از شیعیان امامی پشتیبانی کردند، و سکه و خطبه به نام ائمه اثنی عشری زدند و خواندند، و فراتر از آن، خود را نایبان برحق حضرت مهدی (عج) نامیدند.

این سیاست دینی، در نگاهی فراگیر، ادامه رویکرد استقلال محور حاکمان

محلی در حوزه‌های سیاسی - اقتصادی، و تلاشی جدی برای حفظ سلطه و نفوذ همه‌جانبه در سراسر طبرستان به شمار می‌آید، که در نگاهی منفعت‌محور و مبتنی بر خرد سیاسی، قدرت مذهب و تاثیر آن را نیز در خدمت گرفته است، تا محملی برای رواج و غلبه سیاسی و اقتصادی اسپهبدان و استقلال آنها در این دو عرصه باشد.

به عبارت دیگر، حاکمان شبه فتودال اسپهبدی که در کنار حاکمیت سیاسی، قدرت اقتصادی مازندران را نیز به دست گرفته، از زمینداران بزرگ مازندران بودند در حوزه دینی و مذهبی نیز کوشیدند تا از این عامل مؤثر اجتماعی در جهت تحکیم قدرت سیاسی - اقتصادی و استقلال خود بهره گیرند.

بنابراین، بهترین رویکرد مذهبی برای توسعه و تعمیق سلطه و استقلال سیاسی - اقتصادی اسپهبدان در مازندران (با توجه به شرایط آن روز جهان اسلام، جامعه ایرانی و جامعه طبری) انتخاب تشیع امامی و تلاش برای رسمیت بخشیدن و رواج و رونق آن در مازندران بود؛ زیرا با توجه به واقعیت‌های مذهبی جامعه طبری، اگر اسپهبدان به مذهب امامی روی می‌آوردند و از امامان زیدی - که اسلاف آنها در قرن سوم هجری، نخستین دولت شیعی را در مازندران بنا نهاده بودند - پیروی می‌کردند، ناچار به پذیرش نفوذ معنوی و اجتماعی سادات زیدی و امام زیدی می‌شدند؛ امری که می‌توانست ادعای سیاسی زیدیان را نیز در پی داشته باشد و آنان را به رقابت سیاسی با اسپهبدان سوق دهد.

علاوه بر این، اگر اسپهبدان به مذهب اسماعیلی روی می‌آوردند، برابر ادعای داعیان اسماعیلی الموت قرار می‌گرفتند، و احتمالاً باید از امام نزاری فرمان می‌گرفتند.

ضمن این‌که پذیرش یا ادامه پایبندی به مذهب سنی نیز این التزام را دربرداشت که طوق اطاعت خلیفه عباسی را برگردن نهاده، از سلطان سلجوقی نیز

فرمانبرداری کنند؛ حال آن که این زیردستی‌ها و قید و بندها، با روح منفعت‌خواه و جویای استقلال شاهان اسپهبدی سازگار نبود.

در چنین شرایطی، مذهب امامی که در آن روزگار مدعی قدرتی در حوزه سیاست و حکومت نداشت، بهترین گزینه برای اسپهبدان بود تا از قبیل آن، از سویی از نفوذ سیاسی - مذهبی رهبران و داعیه‌داران دیگر مذاهب اسلامی رهایی یابند، و از سوی دیگر با ترویج و توسعه مذهب کم‌فروغ امامی در مازندران، از نفوذ و رواج دیگر مذاهب اسلامی در این دیار کاسته، از این طریق بروزن اجتماعی خویش در برابر ادعای سیاسی مذاهب دیگر و مدعیان آنها بیفزایند.

در این میان، گرایش بی‌مقدمه و بدون سابقه باوندیان اسپهبدی به مذهب امامی بدون آن که نشانه‌ای از این گرایش در اسلاف آنها باشد، یا رویدادی خاص آنها را به این سمت کشانده باشد، مؤیدی بر تلقی ما از نوع نگاه اسپهبدان به عنصر مذهب و گرایش به مذهب امامی در طبرستان است.

به هر حال، آنچه از نتیجه تلاش مذهبی اسپهبدان در دوران ۱۴۰ ساله فرمانروایی همراه با استقلال در مازندران برجای ماند، رشد باورهای امامی، فزونی پیروان تشیع امامی به ویژه در ساری و اطراف آن، و فراهم شدن زمینه آشنایی بیشتر دیگر مناطق مازندران با آن است؛ شناختی که در دوره‌های بعدی، خود به عاملی برای فراگیری مذهب امامی در سراسر مازندران تبدیل شد.

ابوالمعالی محمد حسینی، مؤلف بیان‌الادیان که آن را در سال ۴۸۹ ق نگاشته، در گزارش بسیار گویا و مقایسه‌ای از جایگاه مذاهب اسلامی در قرن پنجم می‌نویسد: «ایشان (پیروان مذهب امامیه) یک فرقه‌اند از شیعه. هیچ گروهی (در مازندران) بیش از آنان نیست و به عراق و مازندران سخت می‌آیند».^۱

افزون بر این، گزارش رویارویی سنقر بخاری، فرستاده سلطان محمد

۱. ابوالمعالی حسینی علوی، بیان‌الادیان، ص ۴۰.

سلجوقی با حسام الدوله شهریار باوندی (۴۶۶-۵۰۱ ق) در سال ۵۰۰، نشانه آن است که دست کم مردم ساری در آن دوران - که تختگاه آل باوند در این شهر بود - بر مذهب امامی استوار بودند؛ چنان که تکاکله آمل که بر مرام اهل سنت بودند، به انگیزه دینی با سپاه سلجوقی همراه شدند و گفتند: «ما به ساری می آئیم تا تخم رافضیان را براندازیم».^۱ البته اینان همانند سربازان سنقر بخاری، فرجامی جز شکست نداشتند، و به دستور حسام الدوله بر پیشانی آنها مهر محمد و علی زده شد.^۲

در سراسر دوران فرمانروایی اسپهبدیان (۴۶۶-۶۰۶ ق) که ۱۴۰ سال طول کشید، امامیه، مذهب رسمی و مورد حمایت اسپهبدیان بود. جانشینان حسام الدوله نیز به منظور رشد و گسترش باورهای امامی در مازندران گام برداشتند و در این حوزه نقش مؤثری ایفا کردند. نکته قابل توجه این است که اسپهبدیان به رغم دلبستگی و تعلقی که به مذهب امامی و پیروان و عالمان آن نشان می دادند، هرگز از توان حکومتی و سیاسی خود برای مقابله با دیگر مذاهب و پیروان آنها استفاده نکردند و در رویکرد مذهبی خود تعصب و تسلب نشان ندادند.

حمایت شاه غازی رستم باوندی (۵۳۳-۵۵۸ ق) از سادات و پیروان مذهب امامی، به گونه ای است که مرعشی می نویسد: «گویی از آنان فرمان می برد».^۳ تلاش او برای ارائه کمک های مالی به سادات و علمای امامی همانند ساخت مدرسه و اختصاص مستمری برای آنان^۴ در کنار پشتیبانی اقتصادی و اجتماعی شاه اردشیر پسر علاء الدوله (۵۶۸-۶۰۲ ق) از پیروان این مذهب و سادات و

۱. اعتماد السلطنه، همان، ص ۱۲۳.

۲. میرخواند، همان، ج ۵، ص ۵۹۹.

۳. مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۸.

۴. همان، ص ۱۹.

علمای امامی در طبرستان^۱، از جمله اقدامات اسپهبدان است. قزوینی در جای جای کتاب نقض، درباره گسترش چشمگیر مذهب امامی در دوران اسپهبدی به ویژه در ساری را تأکید کرده، و درباره باورهای مردم آن می نویسد: «آنها گویند خلیفه و امام نص باید از قبیل خدا و معصوم باید از ذلت و خطا، و شجاع تر که هر یکی از ما»^۲.

با این همه، گزارشی از کتاب نقض نشان دهنده چیز دیگری است؛ قزوینی در یکی از گزارش های خود می نویسد: «همه بلاد مازندران به طریقه شیعی نماز می خوانند و مناقب خوانی رایج است؛ بجز در آمل و طبرستان»^۳. اما از آن جا که وی واژه طبرستان را متفاوت از واژه مازندران به کار می برد، سخنش قابل تأویل خواهد بود؛ بدین صورت که او طبرستان را تنها بر قلمرو کوهستانی این دیار به ویژه حدود رویان اطلاق کرده، و مازندران را قلمرو جلگه ای این دیار می داند؛ لذا مراد او از طبرستان، کوهستان رویان و رستم دار است که هم چنان در دست ملوک پادوسپانی و به تبع آنان بر مذهب اهل سنت باقی بود. منظور از مازندران هم دشت های این سوی استرآباد تا مرزهای رویان است که در همه آبادی های آن بجز آمل، باورهای امامی و سنت منقبت خوانی رواج داشته است: «همه بلاد مازندران در این زمان شیعه امامی و اصولی اند»^۴.

سخن قزوینی اگر با دیگر گزارش های مورخان این دوره سنجیده شود، نشان از نوعی پراکندگی مذهبی در دوران اسپهبدی در طبرستان دارد که متأثر از گرایش های امامی اسپهبدان رفته رفته به سوی تشیع امامی به ویژه در بخش

۱. ابن اسفندیار، همان، ص ۱۱۶.

۲. قزوینی، همان، ص ۹۲.

۳. همان، ص ۷۷ و ۳۹۵.

۴. همان، ص ۲۰۰ و ۴۵۹؛ زمان تألیف کتاب سال ۵۶۰ ق بوده است.

جلگه‌ای آن به سوی آمل پیش می‌رفت. از جمله نشانه‌های پراکندگی مذهبی این دوران، حضور تکاکله سنی مذهب در آستانه سده پنجم در آمل و لاریجان است؛ که پیش‌تر از آن گفت‌وگو شد.

عزم خواجه نظام‌الملک طوسی در این سالیان برای بنای نظامیه آمل - که از بزرگ‌ترین و پررونق‌ترین نظامیه‌های دوران سلجوقی است - و گسترش فقه شافعی در این نظامیه، نشانه دیگری است که بیانگر برتری نفوذ سنی در آمل است.^۱

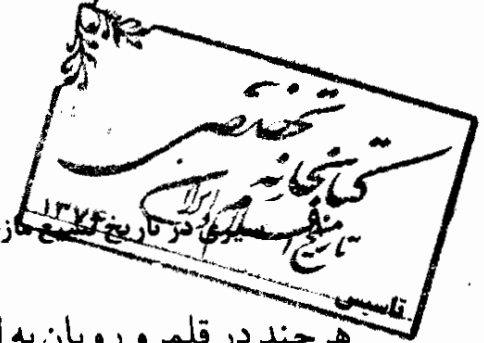
بنا به آنچه گفته شد، دور از واقعیت نیست که دوران فرمانروایی اسپهبدان را «دوران رشد باورهای امامی» در طبرستان یا دست‌کم در جلگه‌های آن بنامیم. ظهور دانشمندان برجسته امامی در این دوران در مازندران^۲ در کنار روی آوردن بسیاری از سادات امامی به طبرستان، و نفوذ مؤثر برخی از این سادات در حاکمان اسپهبدی، از جمله نشانه‌های حضور پررونق تشیع امامی در این دوران در طبرستان است.^۳

این اوضاع اجتماعی و اقبال دستگاه سیاسی به مذهب امامی، در عمل جایگاه سیاسی این مذهب را در طبرستان بالا برد، و در پی دنبال آن، تشیع امامی به مذهبی مؤثر در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی این دیار تبدیل شد. در مقابل، دیگر مذاهب اسلامی اثرگذاری خود در عرصه سیاسی طبرستان را از دست دادند.

۱. ابن اسفندیار، همان، ص ۲۲.

۲. به برخی از مهم‌ترین علمای امامی این دوره، در صفحات پیشین اشاره شد. در این باره گرچه نقش علما به عنوان یک عنصر اجتماعی به روشنی و به تفکیک نشان داده نشد، و آثار و منابع تاریخی ما از آن جا که عمدتاً تاریخ سیاسی به‌ویژه سیاست حاکم را به نگارش درآورده‌اند، از ارزیابی تحولات اجتماعی و علل و عوامل آن غافل مانده‌اند، اما می‌توان گمانه‌زنی‌هایی را از حداقل گزارش‌های موجود مطرح کرد، و نمایی از اوضاع مذهبی آن دوران به دست آورد.

۳. مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۱۹.



مازندران تا پایان سده هشتم هجری

هرچند در قلمرو رویان به لطف فرمانروایی استنداران سنی مذهب حضور سیاسی خود را حفظ کردند، اما به خاطر اشراف و چیرگی اسپهبدان در سراسر طبرستان از جمله رویان، حضور سیاسی آنان در رویان به همان قلمرو محدود ماند.

۲. عالمان این دوره

وضعیت جدید سبب شد عالمان، سادات و پیروان مذاهب امامی از توان سیاسی و اقتصادی دودمان اسپهبدی در این دوره فرصت ویژه‌ای را به دست آورند. در این جا به ذکر رجال علمی این دوره می‌پردازیم:

الف - امین الاسلام طبرسی: امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی، عالم بزرگ شیعه امامی در سده پنجم و ششم با دربار علاءالدین علی بن حسام الدوله شهریار اسپهبدی (۵۱۱-۵۳۳ ق) ارتباط داشت. وی کتاب **إعلام الوری بأعلام الهدی** را که شرح زندگانی چهارده معصوم است، به علاءالدین تقدیم کرد. طبرسی در مقدمه کتاب خود از علاءالدوله چنین یاد می‌کند: «اصفهد الاجل، الملك العادل، المؤید المنصور، شرف الدنيا و الدين، ركن الاسلام و المسلمین، ملك مازندران، علاءالدوله، شاه فرشوادکر، ابی الحسن علی بن شهریار بن قارن اعلی الله شأنه و نصیر سلطانه...»^۱.

ب - ابن شهر آشوب ساروی: ابوجعفر محمد بن علی بن شهر آشوب ملقب به زین الدین (رشیدالدین) معروف به ابن شهر آشوب در سال ۴۸۹ ق چشم به جهان گشود و در سال ۵۸۸ ق در شهر حله از دنیا رفت.^۲ تحصیل علوم را نزد پدر و نیای خود (از بزرگان و عالمان امامی مذهب عصر خود بودند) آغاز کرد و از آنها اجازه اجتهاد گرفت و سپس به شهرهای بسیاری در ایران و عراق و سوریه سفر کرد و با

۱. طبرسی، همان، ص ۲.

۲. امین عاملی، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۸۲.

علمای بسیاری همنشین شد و شهرت و عظمت ویژه‌ای یافت؛ چنان‌که پس از شیخ طوسی، به شیخ الطائفه معروف شد.^۱ از میان آثار فراوان او، کتاب‌های مناقب آل ابی طالب، معالم العلماء و مثالب النواصب معروف‌ترینند. از آن‌جا که حیات طولانی و پر بار علمی این عالم شیعی، در دوران حکومت اسپهبدی در مازندران سپری شد و بخشی از دوران زندگی خود را در مازندران حضور داشت، احتمالاً با دربار اسپهبدی نیز ارتباط‌هایی داشته است.

ج - ابو منصور طبرسی: ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی ساروی، مؤلف کتاب احتجاج، از علمای بزرگ امامی در اوایل سده ششم به شمار می‌آید. مقدمات علوم دینی را در شهر خود، ساری گذراند و سپس به شهرهای بزرگ ایران و عراق رفت و از محضر ابوعلی فرزند شیخ طوسی بهره گرفت.

ج) دوران فترت

با فروپاشی دولت اسپهبدی در سال ۶۰۶ ق، تاریخ سیاسی - اجتماعی طبرستان وارد دوره‌ای از ضعف و انحطاط شد. و تا پایان دوره مورد بحث (سال ۷۶۰ ق) و روی کار آمدن دولت مرعشیان، اثری از حاکمیت مستقل و مقتدر، مانند اسپهبدان در مازندران، نیست.

این دوره از جهت سیاسی و اجتماعی به دو بخش جدا از هم تقسیم می‌شود؛ در دوره نخست، با فروپاشی دولت فراگیر اسپهبدی، سراسر طبرستان در موجی از نابسامانی فرو رفته، دستخوش هجوم مکرر سپاهیان خوارزمشاهی قرار گرفت، و خرابی‌های بسیاری به بار آمد؛ چنان‌که منابع تاریخی این دوره، از جمله مرعشی در تاریخ طبرستان بارها به پیامدهای سنگین حملات خوارزمشاهیان

و خرابی‌های ناشی از آن در نقاط مختلف مازندران از همیشه تا چالوس اشاره کرده است.^۱

سقوط اسپهبدان که سدّ بزرگی برابر تهاجمات اسماعیلیان الموت به شمار می‌آمد، سبب شد که قلمرو باختری این دیار در حدود چالوس و ناتل در معرض آمد و شد فدائیان اسماعیلی قرار گیرد.^۲ پس از آن هم مغولان به مرزهای شرقی مازندران رسیدند و در مدت کوتاهی سراسر مازندران را درنوردیده، ویرانی‌های گذشته را با غارت، چپاول و کشتار خود دوچندان کردند.^۳

نابسامانی ناشی از سقوط اسپهبدان، تا سال ۶۳۵ ق ادامه یافت، و پس از آن، با روی کار آمدن دودمان تازه‌ای از خاندان باوندی، - که بعدها به کینخواریان مشهور شد - بهبود یافت. کینخواریان به دلیل وابستگی خود به مغولان، از بعد سیاسی و اجتماعی، تشخص و اقتدار ویژه اسپهبدان را به دست نیاوردند؛ هرچند ثبات نسبی و آرامش قابل توجهی را تا پایان دوران فرمانروایی آنان تا سال ۷۵۰ ق در اغلب شهرها و آبادی‌های این دیار شاهد هستیم.^۴

در دوران پایانی خوارزمشاهی و متأثر از حملات مغول، اوضاع اجتماعی مازندران هم مانند دیگر مناطق رو به ویرانی نهاد، و تلاش بی‌ثمر برخی از حاکمان محلی و دودمان جدید باوندی هرگز نتوانست شکوه و اقتدار دوران اسپهبدی را زنده کند. در این میان، عواملی مانند پیامدهای حملات ترکان و مغولان و ادامه حضور آنان، ضعف و ناتوانی برخی از حاکمان کینخواری که از احیای دوباره استقلال و اقتدار حاکمان محلی در این دیار ناتوان ماندند، مهم‌ترین عوامل انحطاط و رخوت سیاسی و اجتماعی جامعه طبری به شمار می‌آیند.

۱. مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۱۱۵.

۲. همان، ص ۱۱۸.

۳. مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۱۱۸.

۴. همان، ص ۱۱۸ و ۱۲۳.

در سی ساله نخست این دوران (۶۰۶-۶۳۵ق) با توجه به فضای حاکم سیاسی-اجتماعی و مشکلات پیش آمده برای مردم و حاکمان محلی، تحرک و تحول خاصی در حوزه مذهب امامی گزارش نشده است. گویا اشتغال و درگیری شدید در حوزه امنیت، ثبات و دغدغه‌های مربوط به معیشت که متأثر از غارت و چپاول متجاوزان خوارزمشاهی و مغولی به شکل بی‌سابقه‌ای بر مردم و خاندان حکومت‌گر این دیار فشار آورده بود، اختلافات مذهبی و تلاش‌های مبتنی بر توسعه و ترویج مذهبی را از درجه اهمیت و اولویت دور کرده، مسایل مترتب بر رقابت‌های مذهبی، فرصت ظهور و جولان خود را-چنان‌که در دوران علویان و اسپهبدیان بود-از دست داد.

فروپاشی دولت اسپهبدی به عنوان یک دولت امامی مذهب و حامی پیروان آن، در عمل مذهب امامی را از پشتوانه سیاسی تعیین‌کننده در این دیار محروم کرده، در فرایند رو به رشد و پراکندگی مذهب امامی در مازندران وقفه‌ای ایجاد نمود. اما در دوران ۱۱۵ ساله حکومت کینخواریان (۶۳۵-۷۵۰ق) شاهد ثبات و بهبودی نسبی در عرصه سیاسی-اجتماعی مازندران هستیم که متأثر از آن، اوضاع مذهبی نیز از پایداری ادامه داری تا پایان این دوران بهره‌مند شد.

عامل عمده پایداری اوضاع مذهبی جاری و استمرار و پراکندگی جغرافیایی و جمعیتی مذاهب در این دوران، سیاست بی‌تفاوتی و تسامح دینی شاهان کینخواری بود. تداوم نفوذ سنی‌ها در رویان و حضور پررونق علمای سنی در آمل^۱ در کنار استمرار حضور تشیع امامی در ساری و مضافات آن،

۱. اصرار پادشاهان پادوسپانی بر مذهب سنی، دست کم تا دوران کیومرث بن بیستون ادامه داشته است، تا وی به مذهب امامی تمایل پیدا کرد و زمینه‌های رسمیت آن را در قلمرو خود در سده نهم هجری فراهم آورد (مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۴۹). حضور مسلط علمای سنی میانه سده هشتم ق در آمل، در منابع مختلف این دوره تأکید شده است (مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۱۷۶ خواندمیر، حبيب السیر، ج ۳، ص ۳۳۸).

نشانه آشکار این پایداری در اوضاع مذهبی است.

در این میان، شناسایی روند سیاسی-اجتماعی جامعه طبری از یک سو، و ملاحظه تأثیر اوضاع دینی حاکم بر کلیت جامعه ایرانی-که تأثیرات آن در جامعه طبری نیز قابل مشاهده است-از سوی دیگر، اوضاع ویژه‌ای را در عرصه مذهبی مازندران در دوران پس از رشد پدید آورده بود. در عرصه سیاسی-اجتماعی، جامعه طبری نیز به رغم سیاست تسامح و بی تفاوتی کینخواریان در حوزه مذهبی، گویا انتقال تختگاه طبرستان از ساری به آمل در دوران کینخواریان، از آن جا که رونق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این شهر سنی نشین را در برابر انزوا و فراموشی شهر ساری در پی داشته است، امکان بیشتری را در اختیار سنیان قرار داده باشد.

افزون بر این، صرف حضور حاکمان ولایت در شهر آمل هم باعث پشت‌گرمی و ارتباط بیشتر عالمان و پیروان مذهب سنی با نهاد قدرت و سیاست می شد. از این رو برآیند نهایی سیاست تسامح دینی کینخواریان در طبرستان، می توانست بهره‌مندی بیشتر پیروان مذهب سنی در برابر شیعیان امامی بوده باشد؛ علاوه بر این که نزدیکی علمای سنی با دربار کینخواری و برتری این مذهب در آمل، می توانست به رغم تسامح دینی، پیروی کینخواریان از مذهب سنی را در پی داشته باشد.

لذا سخن مرعشی در بیان اوضاع اجتماعی شهر آمل در دوران تاج‌الدوله یزدجرد پسر شهریار کینخواری (۶۷۵-۶۹۸ ق) را می توان گواهی بر این مدعا دانست که می گوید: در عصر او باز شهر آمل آبادان شد و هفتاد مدرّس در آمل درس می گفتند، و اوضاع اجتماعی این شهر رو به بهبودی نهاد.^۱ این در حالی است که بنابر شواهد موجود شهر ساری نشیمنگاه آباد اسپهبدان-که به لحاظ

گرایش امامی آنها، مرکز تشیع امامی بود - هم‌چنان در انزوا قرار گرفته بود، و خرابی‌های دوران ترکان و تاتاران، چندان مجال آبادانی نیافته، با انتقال نشیمنگاه کینخواریان به آمل در برابر ادامهٔ ترکتازی‌های مغولان آسیب‌پذیرتر شده بود؛ چنان‌که مستوفی در کتاب خود از شهر ساری در این دوران به عنوان شهری متوسط و کم رونق یاد کرده است.^۱

با این همه، جامعهٔ طبری در بُعد اثرپذیری مذهبی، از کلیت اوضاع مذهبی در جامعهٔ ایرانی مستثنی نیست؛ از این رو نباید رشد گرایش‌های امامی در جامعهٔ طبری مانند فضای عمومی مذهبی ایران در عصر مغولان، دور از انتظار باشد؛ امری که برخی شواهد تاریخی چون ارتباط و تأثیرپذیری از جنبش امامی سربداران خراسان در دورهٔ پایانی ایلخانان^۲ (به‌ویژه آن‌که سرسلسلهٔ آن شیخ خلیفه از علمای امامی مازندران بود) و برخاستن علمایی امامی مذهب از شهر آمل که از دیرباز شهری سنی‌نشین و تحت نفوذ علمای سنی بود، می‌تواند مؤید آن باشد.

عالمان این دوره

الف - عماد الدین طبری: حسن بن علی بن احمد بن علی بن حسن طبری ملقب به عماد الدین و عمادالاسلام از علمای امامی سدهٔ هفتم هجری به شمار می‌رود. زمان تولد وی معلوم نیست؛ اما درگذشت او در سال ۶۹۸ ق بوده است. عمادالدین از معاصران خواجه نصیرالدین طوسی و ابن میثم بحرانی و علامهٔ حلی بود و ارتباط‌هایی هم با آنان داشته است.

وی در سال ۷۶۰ ق به بروجرد رفت و پس از آن به قم روانه شد و سرانجام در

۱. مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۵۹.

۲. مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۱۷ و عبدالرزاق سمرقندی، مطلع السعدین، ص ۱۷۴، ۱۸۵.

سال ۶۷۶ ق به خواهش خواجه بهاء‌الدین محمد صاحب دیوان، راهی اصفهان شد. شهید اول و ثانی و قاضی نورالله شوشتری، عماد‌الدین را به بزرگی ستوده، در آثار خود بارها از وی نقل سخن و روایت کرده‌اند.^۱ از آثار عماد‌الدین می‌توان به معارف الحقایق، اسرار الامامه و کامل بهایی در باب حقوق از دست رفته امام علی علیه السلام و فرزندان آن حضرت اشاره کرد.

عماد‌الدین فقیهی متشرع بود و طریقت‌های صوفیانه را به سختی انکار می‌کرد؛ چنان‌که در کتاب اسرار الامامه، نقدهای جدی به صوفیانی نظیر منصور حلاج، بایزید بسطامی و شیخ شبلی وارد کرده است.^۲ درباره بازگشت وی به طبرستان و فعالیت و تأثیر احتمالی وی در حوزه دینی و مذهبی مازندران، هیچ اطلاعی در دست نیست.

عالم دیگری که او هم به همین لقب شهرت دارد، عماد‌الدین محمد بن ابی‌القاسم بن محمد طبری کجی (کجوری) است که گاه از او به عنوان شیخ طبری یاد می‌شود. او از شاگردان ابوعلی طوسی و قطب‌الدین راوندی بوده و آثاری چون بشارة المصطفی لشعبة المرتضی و الزهد و التقوی را نگاشته است.^۳

ب - شیخ خلیفه مازندرانی: شیخ مراحل تحصیل علوم فقه، اصول، قرآن و تجوید را در مازندران سپری کرد و سپس نزد شیخ بالوی زاهد آملی از بزرگان آن زمان، به سیر و سلوک سرگرم شد و زنجیره تصوف خود را به واسطه او به امام جعفر صادق علیه السلام رسانید؛^۴ اما از آن‌جا که در محضر شیخ به پاسخ درونی خویش دست نیافت، راه سفر پیش گرفت و به سمنان رفت.

پس از آن، شیخ خلیفه نزد شیخ غیاث‌الدین حموی در بحرآباد جوین رفت؛

۱. عبدالله افندی اصفهانی، ریاض العلماء، ج ۱، ص ۳۰۵.

۲. افندی اصفهانی، همان، ج ۱، ص ۳۰۶.

۳. محمدعلی مدرسی، همان، ج ۸، ص ۵۹.

۴. مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۳۳۳.

اما در آن جا نیز نیاز و مراد وی برآورده نشد، و به سبزوار رهسپار گشت و از آن جا که در پی راهی برای نزدیک کردن تصوف و تشیع به مسایلی اجتماعی و مشکلات مردم و احیاناً برقراری ارتباط آنها با قدرت بود، در این شهر شیعه نشین کرسی درس و تربیت گستراند و به تعلیم دینداری و مساوات و ارشاد مردم پرداخت و در مسجد سبزوار سکنی گزید. شیخ در پرتو صدای خویش و دانش و مردم‌داری خود، به زودی پیروان بسیاری را فراهم آورد که از آن جمله شیخ حسن جوری است.

تعالیم شیعی و صوفیانه شیخ که با حال و هوای اجتماعی و پرخاش‌جویی علیه ظلم حاکمان درآمیخته بود، به زودی دشمنی و کارشکنی عمال حکومت را برانگیخت، و سرانجام دستور قتل وی صادر و در شب بیست و دوم ربیع‌الاول سال ۷۳۶ ق در مسجد جامع شهر سبزوار کشته شد.^۱

هجرت شیخ از مازندران گرچه با هدف یافتن پرسش‌های بی‌پاسخ خود نزد شیوخ صوفیه در شهرهای مختلف صورت گرفت، اما شاید بی‌ارتباط با فضای حاکم در مازندران و محدودیت‌های احتمالی فراروی او برای ارشاد دینی، سیاسی و اجتماعی نباشد؛ امری که می‌تواند ریشه در سیاست کینخواریان برای محدود ساختن فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی مذاهب و فشار علمای سنی مرتبط با دستگاه کینخواری علیه شیعیان داشته باشد.

ج - تقی‌الدین آملی: تقی‌الدین ابراهیم بن حسین بن علی آملی معروف به شیخ ابراهیم، از دیگر علمای امامی این دوره در مازندران است. درباره تاریخ تولد وی - که در آمل روی داده است - آگاهی درستی نداریم؛ اما از تاریخ اجازه اجتهاد و نقل حدیثی که در سال ۷۰۹ ق از دست دو استادش علامه حلّی و فرزند وی فخرالمحققین حلّی دریافت کرده، می‌توان گمان برد که حدود دهه‌های پایانی قرن

۱. مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۳۲۴ و میرخواند، همان، ج ۵، ص ۵ و ۶.

هفتم هجری دیده به جهان گشوده باشد؛^۱ از این رو با توجه به دوران شکوفایی علمی او که از سال‌های نخست قرن هشتم آغاز می‌شود، می‌توان به این نکته اذعان کرد که برخاستن این عالم امامی مذهب از شهر آمل، نمونه‌ای از حضور این مذهب و پیروان آن در این شهر است؛ شهری که از دیرباز تحت سلطه علمای سنی به ویژه پیروان فقه شافعی بوده و -چنان‌که پیش‌تر اشاره شد- مدرسه نظامیه آن که در آن فقه شافعی تدریس می‌شد، در این دوره‌ها شهرت ویژه‌ای داشت و حاکی از حجم حضور علمای سنی در این شهر است.

در مجموع، با توجه به این‌که شیخ ابراهیم اجازه اجتهاد خود را از علامه حلی و فرزند وی دریافت کرده، می‌توان ادعا کرد که دوران علمی خود را خارج از مرزهای مازندران سپری کرده است، و پس از آن نیز نشانی از حضور وی در آمل یا مازندران نیست و نمی‌توان به میزان تأثیر احتمالی وی در شکل‌گیری و رشد گرایش‌های امامی مذهب در آمل و دیگر شهرهای مازندران پی برد.

د - علامه سید حیدر آملی: سید حیدر بن علی عبیدی حسینی معروف به سید علامه در سال ۷۱۹ یا ۷۲۰ ق در آمل متولد شد. زندگی سید در دو مرحله جدا از هم قابل ارزیابی است؛ در مرحله نخست که تا ۳۰ سالگی ادامه یافت، به تحصیل علوم دینی و معارف مذهب امامی نزد پدرش در آمل پرداخت و پس از آن به شهرهای چندی از جمله حله و بغداد سفر کرد. از محضر بزرگانی مانند فخرالمحققین حلی و ملا نصیرالدین کاشانی بهره برد و به درخواست استادش فخرالمحققین، کتاب رافعة الخلاف فی وجه سکوت امیرالمؤمنین را نوشت.^۲ کشکول فی بیان ماجری لآل الرسول و رساله امامت از دیگر آثار وی در بیان اعتقادات مذهب امامی است، و مهم‌ترین اثرش جامع الاسرار و منبع الانوار نام دارد.

۱. افندی اصفهانی، همان، ج ۱، ص ۴۹.

۲. سید محمدباقر خوانساری، روضات الجنات، ج ۳، ص ۲۰۲.

مرحله مهم زندگی سید حیدر آملی زمانی آغاز شد که گام در عرصه عرفان و تصوف نهاد و در پی تحولی درونی به علوم باطنی و عالم کشف و شهود و سیر و سلوک روی آورد؛ چنان که از همه دلبستگی‌های مادی گذشت و مال و عیال و تعلقات دنیایی را رها کرده، عاشقانه راهی مکه شد.^۱ علامه در کتاب جامع‌الاسرار - که بسیاری آن را تصویری از شخصیت درونی و تحول یافته نگارنده می‌دانند - کوشیده است معارف امامیه و مبانی عرفانی را با یکدیگر آمیخته، تضاد تاریخی عرفان و تشیع را از بین ببرد؛ از این روی را نماد تصوف امامی می‌دانند که اندیشه‌هایش به مبنای نظر جریان‌های شیعی - صوفی سده‌های هشتم از جمله نهضت سربداران خراسان تبدیل شد؛ جریانی که بعدها در نهضت امامی میرقوام‌الدین مرعشی در مازندران نیز تبلور یافت.

تاریخ دقیق وفات علامه سیدحیدر مشخص نیست؛ اما این نکته پیداست که در سال‌های پایانی عمر خویش به آمل بازگشته، در همان شهر از دنیا رفته است. حضور علامه در آمل احتمالاً پیش از سفر وی به مکه، مدینه و دیگر شهرهای منطقه و عراق در سال ۷۵۱ ق نبوده است و در سال‌های پایانی دهه پنجاه سده هشتم هجری برمی‌گردد. با این حال، از میزان اثرگذاری وی در فضای دینی و مذهبی آمل و دیگر شهرهای مازندران اطلاعی در دست نیست، و منابع این دوره نیز از بیان بازتاب سهم اجتماعی و مذهبی وی در این دیار خودداری کرده‌اند.

در این باره اگرچه گزارش ویژه‌ای در منابع تاریخی نیست، اما می‌توان به احتمالاتی چند اشاره کرد: نخستین احتمال، کوتاهی زمان حضور علامه در بازگشت به آمل و مرگ زود هنگام او پس از بازگشت است که مجال خودنمایی در عرصه مذهبی جامعه را به وی نداده است. احتمال دوم، دوری و گوشه‌گیری وی

۱. خوانساری، همان، ج ۳، ص ۲۰۲ و علی اکبر شاه‌نوری، سهم بزرگان آمل در تقویت و رشد علم و فلسفه، ص ۳۳.

از عرصه سیاست و اجتماع و فرورفتن در دنیای سیر و سلوک و مکاشفه است که علامه را از حضور مؤثر در جامعه طبری بر حذر داشته است. احتمال سوم، ناپدید شدن در گستره حضور و نفوذ سیاسی - اجتماعی میرقوام الدین مرعشی، یا سیاست مرعشیان مبنی بر حذف رقیبان خود از عرصه های سیاسی و اجتماعی است، که فرصت فعالیت جدی سید حیدر را محدود کرده بود.

ناگفته نماند، غیر از سید علامه، دو تن دیگر به نام سید حیدر آملی در این دوره می زیستند که منابع تاریخی تنها به ذکر نامی از آنها و تأکید بر تمایز آنها با علامه قناعت نموده اند؛ یکی، سید حیدر بن علی بن حیدر معروف به صوفی است که در سال ۷۸۷ ق کتاب رساله العلوم العالیه را نگاشت. دوم، سید حیدر آملی که جز نام، نشان دیگری از او نیست.^۱

به هر حال، از آنچه در شرح حال و زندگی پاره ای از علمای امامی مازندران در دوران فترت (۶۰۶-۷۵۰ ق) می توان دریافت، تعدد و فراوانی این عالمان از جمله در شهر آمل است که همواره مقرر علمای سنی و عرصه نفوذ مذهب سنی بود. این در حالی است که مانند گذشته هم چنان از حضور آنان در ولایت خود و احتمال و چگونگی تأثیر آنها در حوزه مذهبی مازندران اطلاع دقیقی در دست نیست.

بنا به آنچه گفته شد، با اندکی اغماض می توان دوران مورد نظر را دوران فترت برای مذهب امامی دانست؛ به این معنا که در این دوران، گرچه تشیع امامی پشتوانه سیاسی خود (دولت اسپهبدی) را از دست داد، اما هرگز مانند دوران ورود تحت فشار سیاسی - مذهبی حاکم قرار نگرفته، بر پایه سیاست مدارای دینی دربار کینخواری، با آزادی کامل به حیات و فعالیت های مذهبی خود ادامه داد و مضاف بر این، بر پایه گزارش هایی که از حضور علمای امامی مذهب در این دوره در آمل ارائه شد، و امکانی که در خدمت میرقوام الدین مرعشی برای توسعه و ترویج

۱. عباس شایان، جغرافیای تاریخی و اقتصادی مازندران، ص ۲۴۶.

باورهای خود قرار گرفت،^۱ می‌توان اذعان کرد که این سیاست تسامح گرچه به ظاهر پیر و نزدیکی علمای سنی به دربار کینخواری و برخورداری آنان از مزایای این نزدیکی به نفع مذهب سنی بود، اما در عمل متأثر از روند رو به رشد فعالیت‌های شیعیان امامی - که سراسر جامعه ایرانی را در دوران مغول و به ویژه در زمان ایلخانان در بر گرفته بود - و هم‌چنین در سایه تلاش عملی پاره‌ای از علمای امامی برای کسب نفوذ سیاسی - که اوج آن در قیام سربداران و حضور علامه حلی و دیگر علما در دربار ایلخانان بروز یافته است - به نفع مذهب امامی تمام شد، تا افزون بر آنچه در دوران رشد مذهب امامی در مازندران حاصل شد، این روند رو به رشد هر چند با کندی، ادامه یابد و در این بستر با درایت و فعالیت میرقوام‌الدین مرعشی، زمینه‌های فراگیری مذهب امامی در دوران تثبیت فراهم شود.

این در حالی است که دولت سیاست‌محور کینخواری گرچه تعلق به اثرگذاری در حوزه دینی نداشته است، اما در حوزه سیاسی دست همه مذاهب را از قدرت کوتاه نموده، فرصت تحرک جدی را از همه آنان گرفته است. این شیوه در واقع تبعیتی از حکومت مغولان است که در آزادی دینی تسامح فراگیری داشتند، اما از تلاش هر حرکت مذهبی یا اجتماعی برای تأثیر جدی در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی به شدت جلوگیری می‌کرد.

(د) دوران تثبیت

مراد از دوران تثبیت تشیع امامی در طبرستان، دورانی است که با حاکمیت دوباره سیاسی امامیه در آن‌جا، نفوذ اجتماعی آن، میان مردم و در نقاط مختلف مازندران افزایش یافت. حتی در نیمه غربی مازندران از جمله آمل و منطقه رویان و رستم‌دار که از دیرباز مرکز نفوذ سنیان بود، تشیع رواج و

۱. شرح فعالیت‌های میرقوام‌الدین در فصل بعد خواهد آمد.

رونقی کامل یافته، و به عنوان مذهب رسمی پذیرفته شد.

این تحول دینی گرچه بیش از همه ریشه در تاریخ مذاهب اسلامی در طبرستان و تأثیر تحولات سیاسی اجتماعی این دیار بر آن دارد، اما با تحولات سیاسی مذهبی در کلیت جامعه ایرانی نیز چندان بی ارتباط نیست؛ از این رو شناسایی زمینه‌های درونی و بیرونی این تحول ضرورتی است که در شناخت ویژگی‌ها و شرایط دوران تثبیت مذهب امامی در مازندران کمک شایانی خواهد کرد. لذا پیش از ورود به این بحث، زمینه‌های درونی و بیرونی مرتبط با آن را بررسی می‌کنیم.

۱. زمینه‌های بیرونی

در این باره توجه به دو تحول اساسی مؤثر در سرنوشت مذهب امامی در قرون میانی اسلامی، ضروری است؛ نخست، فراهم آمدن زمینه‌های نشر و توسعه عقاید امامی در سده‌های پیش از دوران تثبیت. دوم، آمیزش باورهای امامی با اندیشه‌های صوفیانه در آستانه دوران تثبیت.

تحول نخست

تاریخ اسلام در عصر خلفای اموی و عباسی، در واقع تاریخ سلطه سیاسی و مذهبی اهل سنت بر جهان اسلام است، و شیعیان صرف نظر از آزادی‌های نسبی در عصر آل بویه و فراغ بالی که در دوران کوتاه حکومت علویان در طبرستان، فاطمیون در مصر و نزاریان در الموت یافتند، در اقلیت و فشار شدید بودند؛ اما از اواخر قرن ششم به مرور شرایط قدرت در جهان اسلام به نفع شیعیان به ویژه مذهب امامی تغییر کرد.

نقطه عطف این تحولات، در دوران فرمانروایی ترکمانان سلجوقی روی داد. سلجوقیان نخستین، بیشتر به حمایت از خلفای عباسی مشهورند. این سلاطین

می‌کوشیدند حمایت هرچند ظاهری خود را از خلافت عباسی حفظ کنند تا در سایه این حمایت، تأیید آنان را نیز به دست آورده، به سلطه خود بر قلمرو اسلامی مشروعیت بخشند. از سویی دیگر، خلفای عباسی نیز چنان از ناتوانی و ضعف خود در برابر امیران ترک و غیرترک به تنگ آمده بودند که حضور ترکمانان را وسیله نجات و رهایی خویش پنداشته، به گرمی از آنان استقبال کردند. این اتحاد مصلحتی خلیفه و سلطان اگرچه خود عمق و اساسی پایدار نداشت، اما در مرحله عمل، سلطه و سالاری اهل سنت به سراسر جهان اسلام را به ارمغان آورد و تداوم بخشید.

اما در نیمه دوم عصر سلجوقی اوضاع دگرگون شد. دستگاه خلافت عباسی که دوران ضعف و انحطاط خود را پشت سر نهاده بود، به مرور به بازسازی و احیای قدرت خود روی آورده، بر میزان توان و اثرگذاری خود در امور سیاسی افزود. این بازیابی مجدد قدرت، به مرور ادعای سیاسی خلفا در برابر سلاطین را در پی داشت و اسباب گسست پیوند این دو قطب قدرت سیاسی - مذهبی را فراهم آورد. نزاع دو قدرت سنی بر سر قدرت لاجرم عرصه حضور نیروی رقیب (تشیع) را گسترش داد. این روند که در نیمه دوم دوران سلجوقی به آرامی آغاز شده بود، در عصر خوارزمشاهیان بیش از گذشته نمایان شد.

سلطان تکش خوارزمشاه، در سال ۵۹۲ ق همدان و عراق عجم را تصرف کرد و کسانی را به حکومت این مناطق گماشت و خود به خوارزم برگشت؛ اما خلیفه الناصر، وزیر خود را گسیل کرد و بخشی از آن قلمرو را بازپس گرفت. از این پس دشمنی و درگیری سلطان تکش و خلیفه الناصر آغاز شد^۱ و در سراسر دوران خوارزمشاهی ادامه یافت. سرانجام سلطان محمد خوارزمشاه از پیش خود، خلافت را از عباسیان برداشت و سید علاءالملک ترمذی را در سال ۶۱۴ ق در

۱: رشید الدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، ج ۱، ص ۲۵۰ و مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۴۸۹.

خراسان خلیفه نامید و از بزرگان و دانشمندان برای او بیعت گرفت.^۱ این ستیزها به هر منظوری که بود، در عمل، گشایشی برای مذهب امامی بود، تا در نزاع ارکان سیاسی-مذهبی قدرت سنی، از فشار آنان رهایی یافته، بتواند امکان بیشتری کار خود را پیش برد؛ به ویژه که انتخاب سید علاءالملک علوی شیعی، به نوعی نماد برداشتن خلافت از خاندان عباسی و اعطای آن به دودمان علوی به شمار می آمد.^۲

در دوره مغولان، اوضاع از همیشه بهتر شد، و سیاست های دینی آنان بالندگی روزافزون این مذهب را به بار آورد. مهم ترین اقدامات مغولان در این دوران که فرصت مغتنمی برای مذهب امامی پدید آورد، چنین است:

۱- چنان که پیداست، انگیزه مغولان از لشکرکشی ها، تنها چیرگی سیاسی-اقتصادی بر متصرفات خود و سرکوب مخالفان و رقیبان بوده است؛ از این رو بی گمان در قلمرو اسلامی، بیشتر قدرت حاکم سنیان در عرصه های سیاسی و مذهبی (اعم از حاکمیت خوارزمشاهی و خلافت عباسی) برابر تیغ تیز تاتاران قرار گرفته، تهدید شد؛ ضمن این که دولت اسماعیلیان الموت نیز به دلیل دست اندازی های خود در حوزه قدرت و سیاست و ادعایش در این عرصه، از تاخت و تاز و سرکوبگری مغولان در امان نماند.

در این چارچوب، فروپاشی دولت خوارزمشاهی در سال ۶۲۸ ق و بعدها فروپاشی دولت اسماعیلی الموت در سال ۶۵۴ ق، سقوط خلافت عباسی در سال ۶۵۶ ق، نقطه اوج این رویارویی است که در عمل، سلطه سیاسی-مذهبی سنیان و شیعیان اسماعیلی را که در یک نگاه رقیب تشیع امامی بودند، از میان برداشت. این در حالی است که مذهب امامی به دلیل این که در این دوره هیچ سهم و

۱. همدانی، همان، ج ۱، ص ۴۷۰ و مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۴۹۲.

۲. جوینی، تاریخ جهانگشا، ج ۱، ص ۹۹.

بهره‌ای از قدرت سیاسی نداشت و تهدید و محدودیتی در مسیر سلطه و فرمانروایی مطلق مغولان نبود، کمتر از رقیبان سنی و اسماعیلی خود در معرض خشم و غضب آنان قرار گرفت. تدبیر و دوراندیشی بزرگان امامیه نظیر خواجه نصیرالدین طوسی، علامه حلی و... که به دستگاه قدرت مغولی به ویژه در دوران ایلخانی نزدیک شدند، زمینه‌ساز پایه‌ریزی دوران تازه‌ای از حیات شیعه امامیه به ویژه در قلمرو ایران شد.

نفوذ مؤثر علمای امامی مذهب در ایلخانان و تأثیرات عمده آن در بهبود وضعیت رقابت مذهبی برای علما و پیروان مذهب امامی با مذاهب سنی و اسماعیلی، با ارزیابی میزان اثرگذاری عالمان شیعه این عصر در شخص غازان خان و جانشین وی، اولجایتو، به خوبی نمایان و قابل ارزیابی است.^۱

۲- اقدام دیگری که ریشه در رویکرد کلان مغولان به موضوع دین و سیاست دینی دارد، برخورد مبتنی بر مدارا و تسامح در حوزه دینی و بازگذاشتن فضای تبلیغ و ترویج دینی برای مذاهب مختلف اسلامی است. در واقع، مغولان که از آغاز پیرو مذهب شمنی بودند، بر اساس نص یاسای چنگیزی، تسامح دینی و پرهیز از تعصبات مذهبی را سرلوحه کار خود قرار داده بودند. جوینی در تاریخ جهانگشا در این باره می‌نویسد:

«چون چنگیز تابع هیچ دین و پیرو هیچ ملت نبود، از تعصب و رجحان ملتی بر ملتی و تفضیل بعضی بر بعضی مجتنب بوده است؛ بلکه علما و زهاد هر طایفه را اکرام و اعزاز و تبجیل می‌کرده است و نزد حضرت حق تعالی آن را وسیلتی می‌دانسته؛ چنان‌که مسلمانان را به نظر توقیر می‌نگریسته و ترسایان و بت پرستان را نیز عزیز می‌دانسته و اولاد و احفاد او هر چند کس بر موجب هوا از مذاهب

۱. همدانی، همان، ج ۲، ص ۱۳۸۵؛ مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۶۰۶ و کاشانی، تاریخ اولجایتو، ص ۹۳ و وصاف‌الحضره شیرازی، تاریخ وصاف، ص ۵۲ و ۴۰۱.

مذهبی اختیار کردند. برخی تقلد اسلام کرده، بعضی ملت نصاریٰ گرفته، طایفه‌ای عبادت اصنام گزیده، و قومی قائده قدیم آباء و اجداد را ملتزم گشته و به هیچ طرف مایل نشده؛ اما این نوع کمتر مانده است و با تقلید مذاهب بیشتر از تعصب دور باشند و از آنچه یاسای چنگیز است که همه طوایف را یکی شناسند، عدول نجویند».^۱

میان ایلخانان مغول، احمد تکودار نخستین خانی است که به اسلام گروید و نام احمد را برای خود برگزید. احمد سنی مذهب بود و در جهت ترویج دوباره مذهب اسلامی گام‌هایی برداشت. وصاف الحضرة در این باره می‌گوید: «دین محمد به دولت احمدی، نظارت و تازگی از سرگرفت».^۲ احمد در سال ۶۸۳ ق با شکست از ارغون، از مسند ایلخانی برکنار شد.

غازان خان که در سال ۶۹۴ ق به سمت ایلخانی رسید، به فراست دریافت که در ممالک اسلامی بدون پذیرش اسلام، نمی‌تواند حکومت کند. پس به اسلام درآمد و فراتر از آن، این دین را در سراسر قلمرو فرمانروایی خود، دین رسمی اعلام کرد.^۳

غازان خان از آغاز پیرو مذهب حنفی شد؛ اما همواره می‌کوشید حسن نیت خود را درباره شیعیان نشان دهد؛ به همین دلیل از عتبات مقدس شیعی در کربلا و نجف زیارت کرد و سکه‌هایی با عبارات شیعی ضرب کرد.^۴ آترمتاز یکی از امرای غازان خان، بر مذهب شیعی استوار بود و متأثر از نفوذ او، غازان خان گام‌های بسیاری در حمایت از سادات و علمای شیعه امامی و پیروان این مذهب برداشت.^۵

۱. عظاملک جوینی، همان، ج ۱، ص ۱۸.

۲. وصاف الحضرة، همان، ص ۱۰۶.

۳. همدانی، همان، ج ۲، ص ۱۲۵۵ و مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۶۰۰.

۴. همان.

۵. کاشانی، تاریخ اولجایتو، ص ۹۳.

اولجایتو نیز در ابتدا به مذهب حنفی و سپس شافعی روی آورد؛ اما به دلیل نزاع و تنش شدید پیروان این دو مذهب به تشیع گروید. در گرایش اولجایتو به امامیه، نقش امیرترمتاز و سیدتاج‌الدین آوجی کاملاً آشکار و مشهود است.^۱ اولجایتو در سال ۷۰۹ ق طی فرمانی مذهب امامی را در قلمرو ایلخانانی رسمی اعلام کرد و به بزرگان دربار و نوکران خود چنین نوشت: «اگر به مذهب ما درآئید، فیها، و اگر راه مخالف سپرید، هیچ حرجی بر شما نیست؛ منصب و اعمال خود به سلامت گذارید و بروید».^۲ او هم چنین دستور داد به نام دوازده امام سکه ضرب کنند و خطبه بخوانند، و از میان علمای شیعه جمال‌الدین مطهر حلی را ملازم خود گردانید.^۳

در چنین وضعیتی، زمینه برای رشد و توسعه باورهای امامی در سراسر ایران فراهم شد، و علمای امامیه فعالیت بسیاری در این راه انجام دادند؛ چنان‌که شکل‌گیری قیام شیعی سربداران در نیمه نخست سده هشتم هجری و قیام‌هایی نظیر مرعشیان و آل‌کیا در مازندران و گیلان در نیمه دوم سده هشتم به نوعی ثمره این فضای باز مذهبی است.

تحول دوم

دومین تحولی که سرنوشت تشیع امامی را رقم زد، آمیزش باورهای شیعی با اندیشه‌های صوفیانه است. با فروپاشی سلطنت و خلافت سنی و روی‌کار آمدن تاتاران، تصوف میان جامعه ایرانی رونق بیشتری یافت و از میان خواص به سوی عوام توسعه پیدا کرد. افزون بر این، نخستین نشانه‌های همگرایی و نزدیکی تشیع امامی به تصوف نیز در این دوره آشکار شد.

از جمله پیشگامان علمای امامی در سده هفتم و هشتم هجری که با روند

۱. همان.

۲. کاشانی، تاریخ اولجایتو، ص ۹۷ و مستوفی، تاریخ‌گزیده، ص ۶۱۰.

۳. همان.

صوفیانه همراه شد، کمال‌الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی (م ۶۷۹ق) است. قاضی نورالله شوشتری درباره او می‌نویسد: «شرح نهج البلاغه میثم که به نام عظاملک جوینی نوشته شد، مشتمل است بر حکمت، کلام و تصوف».^۱

رضی‌الدین علی بن طاووس (م ۶۷۲) و خواجه نصیرالدین طوسی از جمله عالمان امامی‌اند که در عرفان و تصوف هم به اوج رسیدند، چنان‌که صوفیان متأخر، آن‌دورا صوفیانی بزرگ و مورد اعتماد خوانده‌اند.^۲

اما بزرگ‌ترین شخصیت شیعی در برقراری آمیزش و سازش و آشتی میان مذهب امامی و جریان صوفیگری، همانا سیدبهاء‌الدین حیدر بن علی عبیدی آملی (وفات پس از سال ۷۹۴ق) است که افزون بر آمیختن اندیشه‌ها و باورهای امامی با آموزه‌های صوفیانه، عرفان نسبی در تصوف برای خود ترسیم نموده، ریشه عرفانی خود را به شیخ بایزید نظامی رسانده است.

چنان‌که پیش‌تر گفته شد، مهم‌ترین اثر برجای مانده از سیدحیدر، کتاب جامع‌الاسرار و منبع‌الانوار است که موافقت مشرب صوفیانه با مذهب امامی را به روشنی بررسی کرده است.^۳

به هر حال، از نتایج عمده آمیزش تصوف و تشیع در جامعه ایرانی، شکل‌گیری نهضت‌های سیاسی - اجتماعی چندی است که مایه‌های تحرک و آرمان‌گرایی شیعی را با انسجام و پیوستگی و قدرت بالقوه نظام صوفیگری - که حاصل ساختار مریدی، مرادی و پیروی کامل از مراد و پیر است - درآمیخت. از جمله این نهضت‌ها، قیام سربداران خراسان است که بعدها نمونه‌های دیگری نیز از آنها پیروی کرده‌اند.

۱. کامل مصطفی شیعی، تشیع و تصوف، ص ۱۰۶.

۲. همان، ص ۱۰۷.

۳. ویلفرد مادلونگ، تاریخ ایران کمبریج، ج ۵، ص ۵۱۷.

افزون براین، فشار اجتماعی و اقتصادی شدید در دوران مغولان و ویرانی‌های جبران نشده لشکرکشی‌های آنان، روح دنیاگریزی و تقدیرپذیری را در جامعه ایرانی رواج داده بود. این امر به زودی پا در عرصه صوفیگری نهاد و تصوف عامیانه را به سرعت رواج داده، از جمع پیروان و مریدان، نیرو و پشتوانه اجتماعی نهضت‌های شیعی - صوفی سده‌های هشتم و نهم در ایران را تأمین کرد.

۲. زمینه‌های درونی

مهم‌ترین عوامل زمینه‌ساز دوران تثبیت تشیع امامی در مازندران را در سه مورد ذیل می‌توان خلاصه کرد: پذیرش مذهب امامی در دربار اسپهبدان و تلاش آنان برای گسترش این مذهب در قلمرو خویش؛ ویژگی خاص جامعه طبری در آستانه دوران تثبیت؛ و شخصیت خاص قوام‌الدین مرعشی.

تشیع باوندیان اسپهبدی دست کم شیعیان امامیه را از اقلیت و انزوا بیرون آورده، امکان رواج و توسعه آن را فراهم کرد؛ از این رو گویا پس از فروپاشی دولت اسپهبدی نیز جایگاه نویافته مذهب امامی در طبرستان در پی مدارای دینی کینخواریان، همپای مذهب سنی ادامه یافته باشد.

اقتدار باوندیان کینخواری که اغلب وابستگان دولت مغول و دست‌نشانده آنان در مازندران بودند، با مرگ تاج‌الدوله یزدجرد (وفات ۶۹۸ ق) روبه زوال نهاد،^۱ و شاهان بعدی باوندی هرگز نتوانستند توان و جایگاه پیشینیان خود را به دست آورند.

این امر در کنار مشکلات دیگری که در نیمه نخست سده هشتم هجری در طبرستان رخ داد، جامعه طبری را به سوی انحطاط و نابسامانی پیش برد. برخی از مهم‌ترین مشکلات این دوران عبارتند از: ازسرگیری دور تازه‌ای از

یورش‌های تاتاران؛ حمله امیر مسعود سربدار در سال ۷۴۳ ق که البته فرجامی نیافت و به شکست و مرگ او انجامید؛ وبای سنگینی که در دوران فخرالدوله کیخسرو آخرین بازمانده دودمان باوندی (۷۳۴-۷۵۰ ق) شایع شد؛ و سرانجام ناتوانی و بی‌کفایتی شاهان پایانی دودمان کینخواری.^۱

با این همه، با فروپاشی دولت باوندی در سال ۷۵۰ ق نه تنها دوران این سختی‌ها به سر نیامد، که با برآمدن چندین مدعی قدرت در گوشه گوشه این دیار و جنگ و ستیز آنان بر سر قدرت، فشار بیشتری به مردم و جامعه طبری وارد آمد، و نابسامانی‌ها بیشتر شد.

در چنین اوضاع آشفته‌ای، میرقوام الدین مرعشی، رهبر و پیر جریان صوفی - شیعی شهر آمل، در سال ۷۵۰ ق کار خود را آغاز کرد و خوان ارشاد و هدایت مردم را گسترده ساخت، و چندی نگذشت که مایه امید و رهایی مردم این دیار گردید. به جهت اهمیت این شخص و تأثیر او در این دوره از تاریخ تشیع مازندران، به تفصیل درباره او سخن می‌گوییم.

میرقوام الدین مرعشی^۲

سید قوام الدین حسینی مرعشی فرزند عبدالله، از ذریه امام زین العابدین علیه السلام است.^۳ اکثر مورخان معاصر سید، وی را این‌گونه معرفی کرده‌اند، تنها دولت‌شاه سمرقندی وی را فرزند سید عزالدین سوقندی از رهبران معنوی سربداری معرفی

۱. همان.

۲. آنچه در موضوع سید قوام و قیام او می‌آید، برگرفته از کتاب تاریخ طبرستان ظهورالدین مرعشی است. شرح احوال سید قوام و رویدادهای زندگی و قیام او در جای جای این کتاب، به ویژه صفحه ۱۷۰ به بعد آمده است.

۳. مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۱۶۶: «هو قوام الدین بن عبدالله بن محمد بن صادق بن عبدالله بن حسین بن علی بن عبدالله بن محمد بن حسن المرعشی بن حسین الاصغر بن امام زین العابدین علیه السلام؛ هم‌چنین: خواندمیر، همان، ج ۳، ص ۳۶۰ و قاضی نورالله شوشتری، احقاق الحق، ص ۱۲۵.

کرده است.^۱ گویا به دلیل نزدیکی مرعشی به سوقندی این اشتباه برای دولت‌شاه رخ داده است. سال تولد وی به درستی مشخص نیست؛ اما موطن او روستای دابوی آمل بوده است.^۲ وی چهارده پسر داشت، که چهار تن از آنها در کودکی از دنیا رفتند.^۳ میرقوام‌الدین سیدی زاهد، عابد، متدین، متورّع و عالم بود. پدر و اجداد او نیز جملگی به ورع و دین و صلاح شهره بودند. قاضی نورالله شوشتری، سید را از جلیل‌ترین فقها، زهاد و حکمای عصر خود می‌داند، و می‌نویسد، که او علم را از جماعتی از جمله نیای خود علامه سید صادق و از سید عزالدین سوقندی و غیر آنها آموخت.^۴ از سید تألیفاتی در باب فلسفه، عرفان، فقه، ادب و تفسیر ذکر شده است،^۵ که امروزه اثری از آنها نیست.

یکی از مراحل عمده در زندگی سید، سفرهای دوگانه وی به زیارت امام رضا علیه السلام و ارتباط نزدیک با رهبران معنوی جنبش سربرداری به ویژه سید عزالدین سوقندی است. سید در این سفرها دست ارادت به دامن عزالدین زد و در دو مرحله با او، دو اربعین در عزلت نشست.

این سفرها در دوره حکومت خواجه شمس‌الدین علی (۷۴۹-۷۵۲ق) انجام گرفت. در این دوره، بر اثر اختلافی که میان سید عزالدین سوقندی و خواجه علی پیش آمد، سید بر جان خود اندیشناک شد و همراه شاگردش میرقوام‌الدین راهی مازندران شد؛ اما اجل مهلت نداد و در راه مازندران به رحمت ایزدی پیوست.^۶

۱. دولت‌شاه سمرقندی، تذکرة الشعراء، ص ۲۱۲.

۲. این روستا از شمال به دریای خزر، از شرق به دهستان جلال ازرق بابل، از جنوب به دهستان دشت سر آمل، و از غرب به دهستان هرازیی محدود است.

۳. مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۲۱۵ به بعد و محمدعلی مدرسی، همان، ج ۵، ص ۲۹۱.

۴. شوشتری، همان، ج ۱، ص ۱۲۵.

۵. همان.

۶. دولت‌شاه سمرقندی، همان، ص ۲۱۲.

از نکات عمده این سفر، دریافت خرقة درویشی و جامه فقر از دست سید عزالدین است، که گویا، از این طریق مرعشی به جانشینی و نیابت سوقندی ارتقا یافته باشد.

سید قوام‌الدین پس از وفات مرادش، در حالی که کسوت درویشی و سمت ارشاد و هدایت دریافت کرده بود، راهی دابو شد و به وعظ و راهبری مردم پرداخت.

شخصیت سید، متأثر از بهره‌ای که از علوم مذهب امامی، و اندیشه‌های صوفیانه سربرداری برده بود، شخصیتی ذوابعاد و چندوجهی بود؛ از این رو در حالی که در منابع تاریخی به دانش مشهور است، مانند شیوخ و صوفیان، بزم ارشاد و وعظ گسترده، طریقت صوفیانه مرعشیه را بنیان نهاده است؛ این در حالی است که رویکرد سیاسی اجتماعی جنبش سربرداری در کنار ارتباطی که میان سید با علویان مازندران بود و خود را با داعیه‌داران قدرت شیعی میان سادات علوی مازندران یگانه می‌پنداشت، روح اجتماعی و سیاسی سید و جنبش صوفی - امامی او را تقویت می‌کرد؛ چنان‌که از گوشه‌نشینی و دنیاگریزی مرسوم در رویکردهای صوفیانه پیشین، در حرکت سید خبری نیست؛ از این رو در ارزیابی منظومه فکری سید، باید به نکاتی چند توجه کرد:

نخست آن‌که در نظر وی، طبق اصل «العلماء ورثة الأنبياء» علما علاوه بر ترویج شریعت، به رهبری مردم برای برقراری عدالت اجتماعی و احیای نظام مطلوب سیاسی موظف و مکلفند؛^۱ بدین سبب، خود پای همت پیش نهاده، به یاری مردم، عدل و مساوات شیعی را جایگزین ظلم و بیداد دودمان چلابی کرد. و پس از فتح آمل به‌رغم واگذاری قدرت به فرزندان خود، همیشه ناظر و راهنمای آنها بود و آنها را از مناهی وجود و منکر برحذر می‌داشت.

۱. مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۸۰.

نکته دیگر این که سید به حکم «الملک والدین توأمان» سیاست و حکومت را عین دین و بخشی از آن می‌دانست و خدمت به خلق را از بزرگ‌ترین عبادات می‌شمرد.^۱

نکته سوم، تعلق ویژه وی به مذهب امامی است که علاوه بر پیروی فقهی و اعتقادی از این مذهب، در حوزه تصوف نیز شجره صوفیانه خود را به امام جعفر صادق علیه السلام منتسب می‌کرد.^۲

فعالیت ارشادی میرقوام الدین مرعشی که از سال ۷۴۰ ق آغاز شد، ده سال بعد به جایی رسید که حتی کیائیان جلالی در ساری و توجی از وی بیمناک شده، با افراسیاب چلابی علیه او برخاستند. پیداست که فعالیت‌های سید، تنها به حوزه عبادات فردی و ارتباطات شیخی و مریدی صوفیانه محدود نمی‌شد.

رویکردهای شیعی - صوفی مبتنی بر نظام‌های مردمی و شیخی - مریدی، علاوه بر حاکمان محلی، خشم و رشک فقهای سنی مذهب شهر آمل را برانگیخت و آنان را با افراسیاب و جلالیان، علیه سید هم‌داستان کرد؛ تا آن‌که سرانجام در اقدامی نابخردانه سید را به بند افکندند. این اقدام، در عمل، زمینه‌های اولین حرکت منسجم و همبسته مریدان سید را فراهم کرد؛ چنان‌که در یک حرکت خودجوش، مردمی، غافلگیرانه و هدفدار به محاصره زندان و رها کردن سید پرداختند.

این حرکت در واقع تمرینی برای حرکت بعدی و قیام سید و مریدان او بود که

۱. همان، ص ۱۸۲.

۲. همان، ص ۱۷۱؛ شجره صوفیانه میرقوام الدین طبق اسناد موجود به این شرح است: میرقوام الدین؛ سیدعزالدین سوقندی؛ شیخ حسن جوری؛ شیخ خلیفه مازندرانی؛ شیخ بالوی زاهد؛ شیخ شمس الدین محمد مجرد؛ شیخ فضل‌الله؛ شیخ تاج‌الدین؛ شیخ علی شیخ شمس الدین کافی؛ شیخ عیسی ثانی؛ شمس الدین محمد صدیق؛ شیخ عیسی کامل؛ شیخ محمد عباد؛ شیخ آدم قدسی؛ شیخ جمال الدین طیفور؛ شیخ بایزید بسطامی امام جعفر صادق علیه السلام.

احساس توانایی و قدرت را در آنها تحریک کرد؛ تا آن که سرانجام نهضت صوفی - امامی میرقوام الدین مرعشی با شعار ترویج شریعت غرّا و احیای عدل و داد و برابری در سال ۷۶۰ ق به ثمر نشست؛ اما این نتیجه بزرگ، هرگز پایان ماجرا نبود، و اقدامات بعدی مرعشیان که به تصرف سراسر مازندران و گرگان و گاه بخش‌هایی از قزوین انجامید، نشان داد که حرکت سید بی‌تردید در پی نیل به قدرت سیاسی اجتماعی بود، و در این راه، نهضت سربرداری که ریشه‌های صوفیانه اندیشه سید در ارتباط با آن بود، و قیام سادات علوی مازندران که اسلاف سیداند، می‌تواند به عنوان انگیزه‌های محرک سید در رهبری قیام مرعشیان مؤثر و مشوق باشد؛ زیرا فضای مذهبی، سیاسی و اجتماعی ایران عصر مغول که آثار آن در دولت دست‌نشانده کینخواری نیز در مازندران مشهود بود، و فراهم شدن فرصت تبلیغ، ترویج و حضور مذهب امامی در دربار مغولی که با آمیزش اندیشه‌های امامی و طریقت‌های صوفی همزمان شده بود، نمی‌تواند در تحریک سید و زمینه‌سازی حرکت او در مازندران بی‌تأثیر باشد.

با توجه به آثار و پیامدهای قیام میرقوام الدین مرعشی و سخنانی که از وی و فرزندان او برجای مانده، و نوع نگاهی که مورخان زمانش به حرکت وی داشته‌اند، می‌توان اهداف حرکت سید را در چند جهت کلی بررسی کرد:

۱. بی‌توجهی به دنیا و طلب رضای خداوند و تسلیم در برابر خواسته‌های او؛
۲. قبول رهبری و هدایت جامعه به عنوان وظیفه‌ای الهی و شرعی که بر عهده عالمان قرار داده شده است؛
۳. اندیشه و عمل به صلاح و فلاح مردم و پیروی از عدل و انصاف؛
۴. پیروی کامل از احکام شریعت به عنوان مبنا و محور و قانون حکمرانی و مقدم داشتن آن بر همه چیز؛
۵. رسیدگی به نیازمندان، و نگاه عبادی به این عمل؛
۶. باور به عینیت دین و سیاست «الملک و الدین توأمان»؛

۷. جهاد برابر مخالفان و احیای اصل امر به معروف و نهی از منکر؛ ۸. ارج نهادن به فقر و درویشی و گوشه‌نشینی در اوج قدرت.^۱

در این چارچوب مهم‌ترین اقدامات دولت مرعشیان^۲ که به فراگیری مذهب امامی در مازندران انجامید، عبارتند از:

۱. پایه‌گذاری قیام و دولت مرعشی بر اساس شریعت غزّا و فقه امامی؛

۲. انتصاب کسانی از علما برای نظارت بر رعایت عدل و داد و ترویج امور

شرعی در همه متصرفات مرعشیان؛

۳. حمایت از محبان اهل بیت و مریدان و درویشان میرقوام‌الدین مرعشی در

سراسر مازندران از جمله در قلمرو استناداران رویان و کجور که هم‌چنان بر

مذهب سنی استوار بودند، اما مردم قلمرو آنها به مرور به سوی سید و تعالیم

صوفی-امامی وی گرایش پیدا می‌کردند.

۴. سفارش میرقوام‌الدین در بستر مرگ به پیروی فرزندان از شریعت و مرام

عدل و انصاف؛^۳

۵. حمایت مؤثر مرعشیان از سادات آل‌کیا برای تأسیس دولت امامی مذهب

کیایی در گیلان؛^۴

۱. دولت‌شاه سمرقندی، همان، ص ۲۱۲؛ مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۱۸۰-۱۹۰، شوشتری، همان، ص ۱۲۵ و محمدعلی مدرس، همان، ج ۵، ص ۲۹۱.

۲. دولت مرعشیان دو دوره جدا از هم دارد؛ دوران نخست از پیروزی قیام میرقوام‌الدین تا فراگیری قدرت مرعشیان در سراسر مازندران و سرانجام سقوط دولت مرعشیان به دست تیمور گورکانی که از سال ۷۶۰ تا ۷۹۴ ق را شامل می‌شود، و دوره دوم از سال ۸۰۵ تا سال ۹۸۹ ق که در این سال با هجوم سپاهیان سلطان محمد خدابنده صفوی (۹۸۶-۹۹۶ ق)، سیدمراد، آخرین حاکم مرعشی از قدرت مازندران عزل شد، و سرانجام در سال ۱۰۰۶ ق به دست شاه عباس اول بنای قدرت و نفوذ مرعشیان برای همیشه از مازندران برچیده شد (مرعشی، همان، ص ۲۴۴؛ اعتمادالسلطنه، همان، ص ۳۰۲).

۳. همان، ص ۲۱۵.

۴. همان، ص ۲۱۷؛ مرعشی، تاریخ گیلان و دیلمان، ص ۲۸.

۶. تأثیر فراگیری و رواج مذهب امامی در سراسر مازندران و میان مردم رستمدر بر حاکمان پادوسپانی این دیار که پس از پایداری هفتصد و چند ساله بر مذهب سنی، سرانجام ناگزیر به پذیرش مذهب امامی شدند، و ملک کیومرث بن بیستون (وفات ۸۵۷ق) در سال‌های میانی سده نهم هجری، پذیرش مذهب امامی را در سراسر قلمرو خود به عنوان دین رسمی اعلام نمود.^۱

در مجموع با نگاهی به محورهای عمده اهداف و عملکرد مرعشیان از سال ۷۶۰ تا ۷۹۴ق به خوبی می‌توان دریافت که آرمان اصلی نهضت و حکومت مرعشیان، همانا ترویج آموزه‌های سیاسی و اجتماعی تشیع امامی با برداشتی صوفیانه از آن است؛ از این رو بعید نیست که اقدامات آنان را نیز کاملاً در جهت دستیابی به این اهداف اساسی ارزیابی کنیم؛ چنان‌که در هر شهری که وارد می‌شدند، در بسط عدل و ترویج اندیشه‌های شیعی خود می‌کوشیدند و از محبان اهل بیت و درویشان سید در گوشه گوشه مازندران حمایت می‌کردند؛ تا آن‌که سرانجام به اتهام رفض، ترویج باورهای امامی، و فراگیرسازی آن در سراسر مازندران به غضب امیر تیمور گورکانی دچار شدند، و وی در توجیهی حمله خود به مرعشیان - به رغم حرمتی که برای سادات و صوفیان قائل بود - امامی مذهب بودن را گناه آنان برشمرد.^۲

بنابراین آشکار است که آمیزش علم و تصوف در سید قوام الدین از یک سو، و فعالیت‌های ارشادی او که به روشنی سابقه سیاسی - اجتماعی در آن آشکار بود از سوی دیگر، جامعیتی را در سید پدید آورد که روزنه امیدی را فراروی مردم مازندران برای رهایی از اوضاع بحرانی و سخت آن دوران گشود.

پوشیدن جامه فقر و درویشی از دست سیدعزالدین سوقندی، گستردن خوان

۱. مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۵۱؛ احمد غفاری، تاریخ جهان آرا، ص ۱۸۶.

۲. شرف الدین علی یزدی، ظفرنامه، ص ۴۰۹.

ارشاد و راهنمایی در دابو - یکی از مهم‌ترین قریه‌های آمل در آن دوره - پوشش مخصوص پیروان او که راست‌پشتک و کلاه درویشی در آن دیار نامیده می‌شد، تأکید او در حق درویشان و مریدان و مسکینان و رعایت حال آنان، و سرانجام کرامت‌هایی که پیروان میرقوام‌الدین برای وی قائل بودند، از جمله مستندات و مدارکی است که شخصیت صوفی و جایگاه شیخی و مرادی او میان پیروانش را نشان می‌دهد.

از طرفی منابع معاصر و متأخر او، آشکارا به دانش فقهی و تفسیری و اصولی او بر مذهب امامی نیز اذعان کرده‌اند. تأکید مکرر سید به فرزندان خویش مبنی بر عمل به فقه و شریعت امامی و اجرای وظیفه امر به معروف و نهی از منکر به پیروی از جد خویش امام حسین علیه السلام، شخصیت علمی او در مذهب امامی را به خوبی آشکار می‌سازد.^۱

ارتباط و اثرپذیری سید از سربداران خراسان، با توجه به گرایش دوازده‌امامی آنان و هاله‌ای از تصوف که این گرایش را فراگرفته بود، نشانه دیگری از برخورداری سید از علم امامی و آموزه‌های صوفی است.

از این رو آمیزش این دو ویژگی عمده در سید و طرح آرمان‌های عدالت‌خواهانه و تساوی جویانه مبتنی بر اصول تصوف و تشیع امامی از جاذبه‌های ویژه او به شمار می‌آید که در آن روزگار در جامعه طبری با فشار و بحران شدید اجتماعی، کشش و جاذبه‌ای فراوان یافته، مردم را گرد سید جمع کرد و سرانجام حرکت ارشادی او را - که بی‌گمان برپایه اعتقاد و اصرار او بر اصل (الملک والدین توأمان) با دورنمای سیاسی اجتماعی و نیل به قدرت آغاز شده بود -^۲ به فرجامی دلخواه رساند و شاهد

۱. مصطفی مجد، مرعشیان در تاریخ ایران، ص ۷۳.

۲. مصطفی مجد، همان، ص ۷۴.

دولت را فراچنگ او و فرزندانش قرار داد.

ویژگی‌های شخصیتی سید و حرکت صوفی-امامی او در کنار فضای حاکم در حوزه مذهبی جامعه ایرانی در این دوران، که روند روزافزون امامی‌گرایی را می‌پیمود، و اثرپذیری جامعه طبری از این روند، در مرحله عمل، شرایطی را در آستانه دوران تثبیت (در سال‌های دهه چهل و پنجاه قرن هشتم) در مازندران رقم زد که نتیجه و حاصل آن را در فراهم شدن زمینه‌های تثبیت تشیع امامی در این دیار می‌توان دید.

افزون بر این پایگاه اجتماعی سید که از تیره علویان بود و خاندانش از دیرباز ارج و قربی در دیار خود داشته‌اند، دومین عاملی است که روزافزونی جایگاه و اعتبار سید را در آمل و روستایش دابو در پی داشت.

عامل سوم در این میان، اوضاع سیاسی-اجتماعی نیمه نخست سده هشتم است که با ناتوانی و فروپاشی دولت باوندی، در موجی از پراکندگی حوزه‌های قدرت و نابسامانی و سختی روزافزون فرورفت. بی‌گمان در این اوضاع بحرانی، مهم‌ترین آرزوی مردم این دیار، برآمدن کسی بود که از وی کاری برآید و فشارهای آنان را کاهش دهد؛ از این روزمانی که سید برخاست و خوان هدایت و ارشاد گسترانید، مردم گروه‌گروه به وی پیوسته، به آرمان و سخنان رهایی‌بخش و عدالت محور او دل بستند.

عامل چهارم، ویژگی‌های اندیشه صوفی-شیعی میرقوام الدین مرعشی است که نمونه عینی آمیزش باورهای امامی با آموزه‌های صوفیانه به شمار می‌آید. این عوامل چهارگانه که شخصیت سیدقوام الدین را رقم زده بود، در کنار اوضاع مذهبی، سیاسی و اجتماعی جامعه طبری در یک سده پیش از آن، و مجموعه تحولاتی که در کلیت جامعه ایرانی رخ داد و شرایط را برای رشد و توسعه مذهب امامی فراهم کرد، در عمل زمینه ساز شکل‌گیری دوران تثبیت تشیع

امامی در طبرستان گردید، که افزون بر رسمیت سیاسی این مذهب، پذیرش اجتماعی آن را نیز میان مردم مازندران تسریع کرد؛ فرایندی که در ادامه این بحث ارزیابی خواهد شد.

۳. رسمیت یافتن تشیع امامی

نخستین نشانه‌های حرکت تازه جامعه طبری به سوی تشیع امامی، در سالیان پایانی دولت باوندی شکل گرفت. آغاز فعالیت ارشادی سید قوام‌الدین مرعشی و گرایش روزافزون و گسترده مردم آمل به ویژه اهالی دابو، نخستین رویدادی است که آشکارا نشان از آغاز دوری تازه در تاریخ مذهب امامی در طبرستان دارد.

روند تاریخ سیاسی - اجتماعی مازندران حدود سال ۷۵۰ ق هراس و بیم عالمان سنی را در آمل برانگیخت، و با بدگویی آنان سرانجام کیا افراسیاب چلابی راه دشمنی با سید را پیش گرفت؛^۱ اگر چه روند رویدادهای آینده به خوبی نشان داد، که کار از کار گذشته است و درافتادن با سید جز برافتادن برای کیا افراسیاب و علمای سنی آمل نتیجه‌ای به بار نیاورد. این حقیقت، در داستان مناظره علمای آمل با سید و زندانی کردن او کاملاً آشکار است؛ چنان‌که این عالمان چاره کار خود را در آن دیدند، که سید را فراخوانده، با او بحث شرعی کنند، و چون غالب شدند، او را خوار کنند؛ اما در این کار هم توفیقی نیافتند، و چون ظاهر و باطن سید به امر شریعت غرّاً آراسته و از ظلمت و کدورت و ریا پیراسته بود، نتوانستند خرده‌ای بر او بگیرند. جز آن‌که ذکر جلی را بدعت نامیدند و به موجب آن، حکم حبس سید را امضا کردند.

افراسیاب چون سید را به زندان افکند، از روش پیشین خود دست کشیده،

لباس درویشی از تن به درآورد و جامه پوشید و در شهر ندا داد که از این پس هر کس خرقة درویشی بپوشد، مجازات خواهد شد؛ اما از روی اتفاق همان شب یکی از فرزندان افراسیاب به درد قولنج از دنیا رفت، و مردم آن را کرامت سید دانسته، به زندان هجوم آوردند و سید را آزاد کردند.^۱

از آن پس، روستای دابو بیش از گذشته میدان رفت و آمد مریدان و پیروان سید شد و مردم منطقه حتی مردمان شهرهای اطراف از جمله ساری و بارفروش ده (بابل کنونی) پیرو و مرید سید شدند، و در پی آن نفوذ و اثرگذاری سید از مرزهای آمل هم فراتر رفته، کیایان جلالی را در ساری نگران کرد.

این واقعه نگرانی افراسیاب را دو چندان کرده، زنگ خطر را به سختی در گوش او به صدا درآورد. افزون بر این، کیایان جلالی در ساری و توجی هم از رشد اندیشه‌های سید و گرایش روزافزون مردم به سید بیمناک شدند، و پیش از آن که مانند افراسیاب، عنان کار از دستشان برود، به فکر چاره افتادند. پس به رغم دشمنی دیرینه با افراسیاب، از راه آشتی با او در آمدند و کوشیدند تا به یاری هم‌بنیان این تهدید جدی و نوحاسته را از بیخ و بن برکنند.^۲

با این هدف، کیا افراسیاب، سید را نزد خود فراخواند؛ اما کسان سید او را بازداشتند و گفتند: افراسیاب را خیالی در سر است و رفتن صلاح نیست. سید هم از رفتن پرهیز و در پاسخ افراسیاب درشتی کرد.

افراسیاب سپاهی بیاراست و به سوی سید در دابو روانه گشت، سید که شاید از دیرزمان در پی این فرصت بود، پیروان خود را فراهم آورد و گفت: چون تقدیر چنین خواست، تفرقه در دل راه ندهید و مستعد جنگ باشید. سپس با پیروان خود

۱. همان.

۲. همان.

بیرون آمد و برگرد مزرعه پیرزنی به نام جلالک مار پرچین^۱ زد و دستور داد گرداگرد پرچین را آب بستند تا خاک آن گل گردد و عبور از آن مشکل شود. با آغاز جنگ، کیا افراسیاب و سه فرزند او به تیر درویشان گرفتار آمدند و کشته شدند. این واقعه، ارکان سپاه او را متزلزل کرد و بزرگان و فرماندهان او پا به فرار نهادند، و سید با پیروان خود با سرافرازی و پیروزی بر آمل چیره شد و قدرت را در دست گرفت و رسمیت دین حنیف و شرع شریف را اعلام کرد، و در پی آن، کار عالمان سنی آمل به تباهی گرائید و مردمان از اطراف آنان پراکنده شدند.

ظهیرالدین مرعشی در تاریخ طبرستان خود از سخنان سیدقوام‌الدین پس از گرفتن آمل و تشکیل دولت مرعشی گزارش آورده است، که اندیشه سیاسی - اجتماعی سید و آرمان او برای گسترش باورهای امامی او را به خوبی نشان داده است. وی در این سخنان خطاب به فرزندان خود - که امر حکومت را به آنان سپرده بود - گفته است:

«هرگز من طلب دنیا نکرده‌ام و مقصود من رضای خالق بی چون و چگونه بوده است و اکنون نیز بجز آن ارادت دیگر نیست؛ اما چون تقدیر الهی بر آن جاری بود که ممالک مازندران از ظلمت کفر و فسق به صدق عدل و راستی مصقول گردد، و این معنا به قلم تقدیر چنان محرز بود که به دست این فقیر مهیا و میسر گردد، ماشاءالله کان و ما لم یسأل لم یکن، نزد خواص نوع بنی آدم مستور و مخفی نیست و تغییر و تبدیل نه ممکن. چون چنین باشد که شما را همگی نظر در صلاح و فلاح برابا - که ودایع خالق بی چون می‌باشند - باشد، در مقام عدل و انصاف ثابت قدم باشید و از مکروهات و محرّمات مجتنب گشته، در کم آزاری کوشید. باهل اسلام و ظایف عاطفت و مرحمت را مسلوک گردانیده آن را از جمله طاعات و

۱. مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۱۷۷. جلالک مار، واژه‌ای مازندرانی به نام مادر جلال کوچک. پرچین، حصاری که با چوب برگرد چیزی ایجاد می‌کنند.

عبادات دانید؛ که سبب طرد مخالفان و عنایت و مرحمت در حق این دودمان، حضرت حق تعالی شأنه را رعایت عجز و مساکین است. و ترویج دین حنیف و شرع شریف را بر همه چیز باید مقدم ساخت؛ که الملك و الدین توأمان. در قلع و قمع مخالفان دین - مهما امکن - سعی باید نمود. امر به معروف و نهی از منکر را که ستون دینند، شعار و دثار خود باید ساخت، تا در روز قیامت نزد خود شرمنده و سرافکنده نگردید. من بجز عزلت و گوشه فقر چیزی اختیار نمی‌کنم و شما را تا مادام که بر طریق مستقیم سلوک کنید، در اوقات صلوات به دعای خیر یاد می‌آورم و استعانت و توفیق از حضرت و اهب تعالی مسئلت می‌نمایم»^۱.

در مجموع با توجه به آنچه گفته شد می‌توان اذعان کرد که در دوران تثبیت، مذهب امامی به مذهبی برتر در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی مازندران تبدیل شد و ثبات و رواج آشکاری در جامعه طبری به دست آورد.

افزون بر آن می‌توان گفت که این تحول مذهبی ریشه در روند سیر تاریخی مذهب امامی در مازندران و فراتر از آن در جامعه ایرانی دارد، و هریک از این دو در زمینه‌سازی شکل‌گیری این تحول نقش عمده‌ای ایفا کرده‌اند، و سرانجام متأثر از نیاز اجتماعی جامعه طبری در این دوران، سیدقوام الدین مرعشی با آموزه‌های پرجاذبه خود به بهره‌گیری از این نیاز عمومی پرداخته، و حرکت هدفمند و اثرگذاری را برای تثبیت مذهب امامی در سراسر طبرستان آغاز کرد؛ حرکتی که داده‌های مختلف تاریخی حکایت از استقبال و پذیرش مردم شهرها، مناطق و روستاهای مختلف مازندران از آن دارد و فضای عمومی جامعه را جهت ورود به این تحول بنیادین مذهبی به تصویر می‌کشد.

برای مثال: بسیج یکپارچه پیروان سید از آبادی‌های گوناگون در جنگ‌هایی

که با حضور سید همراه بود، و همراهی مردم شهرهایی که سپاه مرعشی برای تصرف آن می‌رفت با مرعشیان، از جمله در ساری، توجی و ناتل و آبادی‌های رویان،^۱ در شمار این داده‌های تاریخی است که از نفوذ اجتماعی و مذهبی اندیشه‌های سید در این شهرها، پیش از حضور سیاسی مرعشیان حکایت دارد؛ امری که به زودی با چیرگی کامل آنان بر سراسر طبرستان در عرصه سیاسی نیز تسری یافت و پیرو تلاش آنان در جهت ترویج اندیشه‌های دینی خود، مذهب امامی را علاوه بر رسمیت سیاسی، در مقام مذهب برتر در جامعه مازندران تثبیت نمود.

فصل پنجم

تشیع مازندران و دولت‌های مستقل

فزونی ظلم حاکمان طاهری در مازندران، در عمل، سبب نزدیکی مردم این دیار و پاره‌ای از حاکمان محلی مازندران به مخالفان سیاسی آنها و خلافت عباسی شد. ابن اسفندیار در شرح این ماجرا می‌نویسد: با افزایش ظلم نواب خلفا در طبرستان، به‌ویژه در عصر والی‌گری سلیمان طاهری و محمد اوس، جماعت مازندران به رهبری استندار عبدالله بن وندا او مید برآشفته، نزد محمد بن ابراهیم زیدی در کجور رفتند؛ که سرانجام این حرکت به قیام حسن بن زید علیه طاهریان و سقوط دولت طاهری در سال ۲۵۰ ق انجامید.^۱

علاوه بر طاهریان که حضوری ۲۵ ساله در مازندران داشتند، یعقوب لیث صفاری نیز در سال ۲۶۰ ق به این دیار لشکر کشید و - بنا به نوشته ابن اسفندیار - حدود چهار ماه در این دیار ماند؛^۲ اما کوتاهی زمان حضور وی و سیاست فارغ از تعصب یعقوب، حاکی از آن است که وی در عمل فرصت برای اثرگذاری در حوزه مذهبی مازندران نداشته است.^۳

پس از این، دست‌اندازی‌های شاهان سامانی در سال‌های پایانی دهه هشتاد

۱. ابن اسفندیار، همان، ص ۲۲۸ و مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۱۲۹.

۲. ابن اسفندیار، همان، ص ۲۴۶.

۳. همان.

سده سوم هجری به مازندران آغاز شد، و سرانجام سامانیان با شکست محمد بن زید (داعی الی الحق) حدود چهارده سال قدرت خود را در بخش‌های عمده‌ای از مازندران سیطره دادند.^۱

دوران حکومت سامانیان در مازندران، به‌ویژه در بخش عمده آن که قدرت در دست ابوالعباس عبدالله بن محمد بن نوح سامانی بود، با مدارا و سازش با مردم و بزرگان این دیار سپری شد؛ اما به هر حال، از آن‌جا که سامانیان بر مذهب سنی حنفی مذهب بودند، طبعاً برابر جریانات شیعی قرار گرفته، مانعی برای رشد اندیشه‌های شیعی بودند.^۲ سرانجام قدرت سامانیان در سال ۳۰۱ ق با بازگشت سیدناصرکبیر و اعاده قدرت علویان در مازندران به پایان رسید.^۳

الف) آل‌زیار و آل‌بویه

قدرت بعدی حاکم در مازندران که در دوران ورود اندیشه‌های امامی نقشی در حوزه مذهبی مازندران ایفا کرده است، دولت آل‌زیار است که با زوال و ناتوانی دولت علوی روی کار آمد، و سال ۳۱۶ ق به عنوان سال تأسیس دولت زیاری به دست اسفار پسر وشمگیر شناخته شده است. مرداویج و وشمگیر از فرزندان زیار دیلمی، بیستون و قابوس فرزندان وشمگیر، منوچهر پسر قابوس و ابوکالیجار پسر منوچهر، از دیگر شاهان زیاری هستند که تا روی کار آمدن دولت فراگیر باوندیان اسپهبدی در سال ۴۶۶ ق در جدالی طولانی با دیگر مدعیان قدرت نظیر آل‌بویه، سامانیان و غزنویان بر بخش‌های عمده‌ای از مازندران فرمان راندند و نفوذ مستقل یا با واسطه خود را از طریق یکی

۱. همان، ص ۲۵۷.

۲. طبری، همان، ج ۸، ص ۲۰۴.

۳. ابن‌اسفندیار، همان، ص ۲۳۷.

از این مدعیان قدرت از سال ۳۱۶ تا ۴۶۶ ق حفظ کردند.^۱ از میان آل زیار، دربارهٔ مذهب مرداویج و وشمگیر و بیستون اطلاع دقیقی در دست نیست؛ عده‌ای قائل به کفر و آتش پرستی آن دو هستند، برخی آنها را مسلمان سنی مذهب قلمداد می‌کنند، و گروهی دیگر نیز شواهدی دربارهٔ اسماعیلی بودن آنها ذکر می‌کنند و ارتباطات مرداویج زیاری با خلیفهٔ فاطمی در مصر و ارسال کمک مالی برای او را نشانه‌ای از این تعلق و ارتباطات می‌دانند.^۲ این در حالی است که ارتباط مرداویج با خلافت فاطمی مصر بیشتر در قالب سیاست توسعه‌طلبی و رقابت سیاسی وی با خلافت عباسی قابل تحلیل است، تا از زاویهٔ گرایش وی به مذهب اسماعیلی.

سلطان قابوس زیاری (۳۶۶-۴۰۳ ق) از سنیان متعصب بود، و در دوران فرمانروایی او، پیروان مذهب شیعه در فشار و تنگنا قرار داشتند؛^۳ اما پس از او فرزندش منوچهر (۴۰۳-۴۲۴ ق) در حوزهٔ دینی سیاستی معتدل‌تر را شیوهٔ خود کرد. گرچه منوچهر سنی مذهب بود، اما با شیعیان و سادات به مقتضای سیاست مدارا می‌کرد. پیمان صلح او با سید ابوالحسن احمد بن حسین مؤید زیدی نمونه‌ای از این رویکرد مبتنی بر مدارا در حوزهٔ دینی است.^۴ مهرآبادی در کتاب تاریخ سلسلهٔ زیاری معتقد است که سیاست مدارا و پیمان صلح منوچهر با المؤید زیدی، از آن جهت اتخاذ شده که وی در نزاع با آل بویه می‌کوشید مانع نزدیکی علویان مازندران با آل بویه شود؛ لذا راه مدارا با آنها را پیمود تا از اتحاد علویان با آل بویه جلوگیری کند. اما در جای دیگر آثار و اسنادی هست که منوچهر با دامن زدن به

۱. ابن اسفندیار، همان، ص ۲۹۳.

۲. میترا مهرآبادی، تاریخ سلسلهٔ زیاری، ص ۵۳ و ۹۶.

۳. ابن اسفندیار، همان، ص ۲۸۲.

۴. همان و میترا مهرآبادی، همان، ص ۱۵۰.

اختلافات و نزاع‌های بین سادات نظیر درگیری‌های سادات ناصری که از نسل ناصرکبیر بودند و سادات نائری (که از نسل الثائر بالله بودند) می‌کوشید با سرگرم کردن آنها به خودشان، مانع از وحدت و قدرت‌یابی مجدد آنها و تبدیل شدن به نیرویی مؤثر در تحولات سیاسی و اجتماعی مازندران شود.^۱

درباره دیگر شاهان دودمان زیاری نیز آشکار است که همگی بر مذهب سنی بودند.^۲

در مجموع، از رویکرد کلان آل زیار در حوزه دینی می‌توان دریافت که در دوره ۱۵۰ ساله فرمانروایی آنها هم‌چنان مذاهب شیعی در حاشیه و انزوا بودند، و فرصت برای ترویج و توسعه آنها فراهم نشده بود. در چنین وضعیتی گویا زیان اصلی متوجه تشیع امامی است؛ زیرا تشیع زیدی متأثر از نفوذ گسترده خود در دوران فرمانروایی علویان، هم‌چنان از آثار آن بهره‌مند بود؛ زیرا اسناد تاریخی نیز فراوان از نقش‌آفرینی سادات زیدی و اقدامات ناموفقی حکایت دارد که برای احیای قدرت خود انجام داده بودند. در این میان آنچه در دوران منوچهر روی داده و در صفحات قبل ذکر شده است، نشانه‌ای از ادامه نفوذ سادات علوی به‌ویژه نفوذ اجتماعی آنان در مازندران است.

حضور آل بویه بر مسند قدرت مازندران که بیشتر به دهه‌های ۳۳۰ - ۳۵۰ ق بازمی‌گردد و سرشار از درگیری‌های مستمر آل زیار و آل بویه برای تحمیل قدرت خود بر مناطق مختلف مازندران است،^۳ دوره‌ای را فراهم ساخت که می‌توان به فراهم شدن فضا برای شیعیان دوازده امامی در دوره‌های غلبه آل بویه در این دیار اذعان کرد؛ دوره‌ای که هرگز با ثبات و استمرار همراه نبود و طبعاً نمی‌توانست

۱. مهرآبادی، همان، ص ۱۷۳.

۲. ابن اسفندیار، همان، ص ۳۰۰.

۳. ابن اسفندیار، همان، ص ۳۰۰.

اثرگذاری مستدامی داشته باشد. و سرانجام آخرین قدرتی که در دوران ورود باورهای امامی در مازندران (از آغاز ورود اسلام تا سال ۴۶۶ ق) بر بخش‌هایی هرچند کوچک در این دیار فرمان راند و حضور داشت، قدرت حاکمان محلی است.

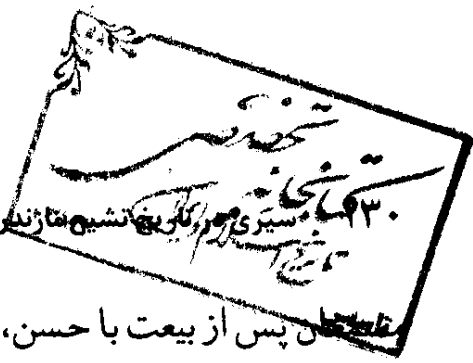
در این میان، از خاندان‌های چهارگانه محلی (چنان‌که پیش‌تر گفته شد) دو تیره به نام‌های قارنیان و دابویهیان در سال‌های ۲۲۵ و ۱۴۴ ق از عرصه قدرت مازندران حذف شدند، و با توجه به زمان حضور سادات و اندیشه‌های شیعی که در سال‌های آغازین قرن سوم هجری بازمی‌گردد، گویا نقشی در حضور مذاهب شیعی در مازندران ایفا نداشته‌اند.

ب) باوندیان

دو تیره دوم از حاکمان محلی مازندران؛ یعنی پادوسپانان و باوندیان، به‌رغم شکست و ضعف خود برابر قدرت‌های عرب و غیرعرب حاکم بر بخش‌های عمده مازندران، هم‌چنان در مناطق محدودی از کوهستان‌های مازندران به‌ویژه در مناطق غربی مازندران قدرت و اثرگذاری اندک خود را حفظ کردند. تعامل با سادات و علویان مخالف حاکمان تازی، یکی از جلوه‌های اثرگذاری این حاکمان محلی در حوزه دینی مازندران در این دوران به شمار می‌آید؛ چنان‌که شکل‌گیری قیام حسن بن زید نیز ریشه در پیشتازی یکی از وابستگان دربار پادوسپانی به نام استندار عبدالله بن ونداومید دارد.^۱ بیعت مسّغان ونداومید (از دیگر وابستگان این دودمان که در زمان حکومت محمد بن اوس فراری شده بود) با حسن بن زید، از دیگر گام‌های وابستگان دولت پادوسپانی در حمایت از سادات زیدی است.^۲

۱. مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۱۵.

۲. ابن اسفندیار، همان، ص ۲۲۸.



پس از بیعت با حسن، به مامطیر (بابل کنونی) رفت و به تبلیغ تشیع زیدی پرداخت و شماری دیگر از بزرگان دودمان خود را با خود همراه ساخت.^۱ ملک الجبال اسپهد قارن بن شهریار باوندی (۲۲۳-۲۵۴ ق) با این که بارها با سلیمان طاهری علیه حسن بن زید متحد شد، اما با وساطت پادوسپان بن فریدون (۲۴۱-۲۵۹ ق) با وی از در صلح در آمد، و از این زمان است که چیرگی حسن بر مازندران گسترده شد، و عمال خلیفه و حکام طاهری یکسره از مازندران بیرون رانده شدند.^۲

این حضور و اثرگذاری، به صورت اندک و محدود و به‌ویژه در بخش‌های کوچکی از ارتفاعات جنوبی و غربی مازندران تا روی کار آمدن باوندیان اسپهدی در سال ۴۶۶ ق ادامه یافت.

ج) حاکمان محلی مازندران

مهم‌ترین نکته در نوع نگاه حکومت‌های محلی در حوزه دینی مازندران، در تلاش آنها برای حفظ، تثبیت و توسعه حوزه نفوذ و فرمانروایی آنها قابل ارزیابی است. مسلم است که روند روزافزون اسلام‌گرایی و توسعه حوزه نفوذ تازیان و سپس دیگر حکومت‌های اسلامی در مازندران، در عمل به زیان حکومت‌های محلی بوده، محدودیت حوزه فرمانروایی حاکمان محلی را در پی داشت. از این رو بدهی است که این دولت‌ها برای حفظ حاکمیت و سلطه خود و رویارویی با دشمن مشترک، تلاش‌های بسیاری را از سر گرفته‌اند؛ چنان‌که همگرایی پاره‌ای از حاکمان محلی با یکدیگر^۳ و بهره‌گیری از نیروی مردمی و

۱. همان.

۲. طبری، همان، ج ۱۴، ص ۶۱۳۴ و ابن اسفندیار، همان، ص ۲۲۸.

۳. ابوعلی بلعمی، همان، ج ۱، ص ۵۳۷.

موقعیت جغرافیایی طبرستان برای پایداری برابر تازیان،^۱ از جمله شیوه‌های عمده‌ای بود که در سال‌های نخست مواجهه با حملات تازیان از حاکمان محلی سر زد و نفوذ و سلطه آنان را دست کم تا میانه سده دوم هجری به تأخیر افکند. اما این روش با توجه به فشار روزافزون تازیان و سیل تهاجمات آنان، در کنار گிரایی و دلپذیری باورهای اسلامی برای مردم مازندران - که در عمل راه نفوذ سیاسی تازیان را هموارتر می‌کرد - رفته رفته کارایی خود را از دست داد؛ از این رو برخی از حاکمان محلی با سیاستی تازه‌تر به پذیرش آیین اسلامی روی آورده، از این راه اندیشه‌های سیاسی خود را پی گرفتند.

در این دوره، حاکمان محلی مازندران علاوه بر پذیرش آیین اسلامی و تلاش برای به دست آوردن مشروعیت میان مردم مسلمان شده این دیار، به شکل مؤثرتر برابر قدرت سیاسی تازیان ایستادند و از فرصت تبعیض که حاکمان تازی علیه مازندرانی‌ها اعمال می‌کردند، و بیداد و فشار روزافزون تازیان در طبرستان که ناخرسندی مردم این دیار را به بار آورده بود،^۲ بهره جستند و راهی تازه برای مبارزه با رقیبان سیاسی خود گشودند؛ راهی که سرانجام با گرایش عمومی مردم این دیار به سادات زیدی و حمایت حاکمان محلی از آنان، با برآمدن دولت سادات زیدی پایان یافته، طومار قدرت تازیان سنی را در طبرستان درهم پیچید.^۳

با این بیان، گویا اسلام آوردن حاکمان محلی، بیش از همه شیوه‌ای برای ادامه مبارزه با رقیبان سیاسی آنان (تازیان سنی) بوده باشد؛ شیوه‌ای که افزون بر بازآوردن پشتوانه مردمی برای برخی حاکمان محلی، توان سیاسی - مذهبی تازه‌ای را در اختیار آنان قرار داده است تا با بهره‌گیری از آن، آرمان براندازی و

۱. یاقوت حموی، همان، ج ۴، ص ۱۶ و ابن اسفندیار، همان، ج ص ۱۸۱.

۲. ابن اسفندیار، همان، ص ۲۸.

۳. ابن اسفندیار، همان، ج ۱۲۰، مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۱۵ و ۱۲۷.

بیرون راندن تازیان سنی از قلمرو خود را عملی کنند. و البته روشن است که این نیروی تازه، همانا نیروی سیاسی-اجتماعی سادات زیدی مذهب بود، که در این دوره-میانه سده دوم هجری- نفوذ مؤثری در جامعه طبری یافته بود.

گزارش ابن اسفندیار درباره پشتیبانی حاکمان محلی از سادات زیدی^۱ و سخن مرعشی که: «اسپهبدان، نخست که اسلام آوردند، شیعه بودند.»^۲ از جمله داده‌های تاریخی است که ادعای ما را ثابت می‌کند.

بنابراین، آنچه شالوده سیاست حاکمان محلی را سامان داده، تلاشی برای حفظ قدرت و سیطره سیاسی-اقتصادی خود در طبرستان به هر شیوه و با هر ابزار ممکن است؛ تلاشی که در سراسر دوره فرمانروایی آنها به شیوه‌های گوناگون ظاهر شد.

ستیز و کشاکش پی‌گیر با تازیان و بهره‌گیری از پشتوانه مردمی خود در این راه، گرایش به اسلام در زمانی که مسلمانی میان مردم مازندران رواج یافته بود، و کسب مشروعیت سیاسی، جز با گرایش به اسلام و به دست آوردن پشتیبانی آن ممکن نمی‌نمود، و برگزیدن مذهبی از میان مذاهب مختلف اسلامی که نه تنها از چیرگی تازیان سنی بیرون بود، که به دشمنی با آنان نیز معروف بود (مذهب زیدی) و هم‌چنین بهره‌گیری از این فرصت در کنار استفاده از جایگاه سادات و اندیشه‌های شیعی آنان در طبرستان، برای براندازی رقیبان تازی خویش، همه و همه، نشانه‌های آشکار این نهیاست دینی به شمار می‌آیند؛ امری که با روی کار آمدن دولت زیدی علویان و آغاز دشمنی حاکمان محلی با این رقیب ناخوانده و نوحاسته در عرصه سیاست به‌رغم دوستی‌ها و همدلی‌های پیشین، به خوبی نمایان است.

۱. ابن اسفندیار، همان، ص ۱۲۰.

۲. مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۱۲۷.

د) نزاع حاکمان محلی با زیدیه

با آغاز فرمانروایی سادات زیدی، چالش نو در این دیار میان حاکمان محلی و مدعیان جدید قدرت سیاسی آغاز شد، و برخی از حاکمان محلی در برابر سادات زیدی قد برافراشتند، و گاه از حاکمان تازی برای مقابله با آنان یاری خواستند.

ابن اسفندیار نمونه‌هایی از این رویارویی‌ها را ذکر کرده است:

الف. اسپهبد قارن پسر شهریار باوندی پس از روی کار آمدن حسن بن زید (۲۵۰-۲۷۰ق) با او دوستی کرد. حسن وی را به سوی خود فراخواند؛ اما قارن نرفت. حسن دانست که قارن در دوستی راستگو نیست. تا آن‌که سرانجام اسپهبد قارن با سلیمان طاهری (حاکم پیشین طبرستان) همراه شد، و به سپاه حسن در آمل یورش برد.^۱

ب. در زمان تهاجم یعقوب لیث صفاری به مازندران، شاهان پادوسپانی با او علیه حسن بن زید همراه شدند، و یعقوب به پاس این یاری، فرمانروایی بخشی از طبرستان را به آنها واگذاشت.^۲

ج. اسپهبد رستم پسر قارن دشمنی با حسن بن زید را آغاز کرد «... اگرچه به ظاهر می‌گفت من مطیع سید هستم، اما در باطن خلاف داشت». اسپهبد رستم در داستان جنگ رافع بن هرثمه با محمد بن زید هم برانگیزاننده رافع بوده است.^۳

د. در دوران ناصرکبیر (۳۰۱-۳۰۴ق)، اسپهبد شهریار باوندی سر ناسازگاری با سید برداشت، و با یاری و حمایت سامانیان به ناصر حمله برد. استندار شهریار پادوسپانی هم بیش از چهل روز با ناصرکبیر جنگید.^۴

۱. ابن اسفندیار، همان، ص ۲۳۱ و مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۱۳۲.

۲. ابن اسفندیار، همان، ص ۲۴۵.

۳. همان، ص ۲۴۸.

۴. همان، ص ۲۷۰.

ه. استندار محمد پسر شهریار، بارها با داعی صغیر، حسن بن قاسم (۳۰۴-۳۱۶ق) رویارو شد و یک بار وی را در بند نهاد.^۱

و. استندار ابوالفضل پسر محمد، برابر اسپهبد شهریار باوندی و حسن بویه و ابن عمید با النائر بالله زیدی در گیلان پیمان دوستی بست، و چون به یاری او پیروز شد، النائر را به حکومت آمل فرستاد؛ اما به زودی از پشتیبانی او دست کشید؛ تا جایی که سید ناچار به گیلان بازگشت.^۲

در مجموع، نوع رفتار حاکمان محلی با سادات زیدی در مازندران در دوران ورود، گویای آن است که آنها تنها بر پایه اصل حفظ قدرت و موقعیت سیاسی - اقتصادی خود در مازندران، به استقبال یا استدبار (پذیرش یا رد) سادات روی آوردند؛ از این رو تا زمانی که سادات تنها به عنوان یک نیروی مخالف حاکمان تازی از موقعیت مردمی و توان اجتماعی برخوردار بودند، کوشیدند با حمایت آنها از قلمرو و نفوذ در حال کاهش خود محافظت کنند؛ اما از زمانی که سادات خود داعیه دار قدرت شدند، نگاه حاکمان محلی به آنان تغییر یافت، و دوره‌ای از ستیز برخی حاکمان محلی با این مدعیان جدید قدرت آغاز شد.

با این حال، شواهد نشان می‌دهد که این بار تلاش فرمانروایان محلی نتیجه‌ای نداد، و نفوذ روزافزون سادات زیدی، و سپس دولت زیاری، توان اثرگذاری آنان در حوزه مسایل سیاسی - مذهبی مازندران را به شکل محسوسه کاهش داد و تا آغاز دوره تازه‌ای از فرمانروایی مقتدر حاکمان محلی در سال ۴۶۶ق، قدرت آنان را به گوشه‌هایی از ارتفاعات و مناطق کوهستانی جنوب و غرب مازندران محدود ساخت؛ تا جایی که در این دوران، نشان ویژه‌ای از حضور سیاسی، اجتماعی و مذهبی حاکمان محلی در طبرستان به دست نیامده است.

۱. ابن اسفندیار، همان، ص ۲۱۸.

۲. همان، ص ۲۹۹.

به هر حال، آنچه از حاکمان محلی در عرصه مذهبی طبرستان در دوران ورود، به ظهور رسیده است، شامل دوره‌ای از پایداری در برابر آیین اسلامی و سپس گرایش مصلحتی به مذهب زیدی و پس از آن دوره‌ای از ناتوانی در عرصه سیاسی - مذهبی در طبرستان است، که هرگز نشانه‌ای از اندیشه‌های امامی در آن دیده نمی‌شود. این واقعیت تاریخی افزون بر این، نقطه قوتی برای تحلیل ما از سیاست اسپهبدیان در دوران رشد باورهای امامی در بخش آینده خواهد بود.

در پایان، ذکر این نکته لازم است که از سال ۴۳۳ ق و در پی حمله طغرل سلجوقی به مازندران، دوره متفاوتی از رویکرد مذهبی متأثر از تعصب مذهبی سلجوقیان در مازندران آغاز شد،^۱ و متعاقب آن، حاکمان زیاری که با استفاده از پشتوانه سلجوقیان بر این دیار حکومت می‌کردند، تا سال ۴۶۶ ق هم‌چنان بر تعصب مذهبی سنی اصرار داشتند.

ه) کینخواریان^۲

پس از فروپاشی اسپهبدان، قدرت استنداران پادوسپانی در کوهستان‌های غربی مازندران افزایش یافت. این مدعیان قدرت که در دوران اسپهبدی بیشتر تحت نفوذ و برتری سیاسی آنان بودند، در فاصله فترت قدرت در مازندران تا روی کار آمدن دولت جدید باوندی قدرت خود را در حوزه فرمانروایی خود تثبیت کردند، و از آن‌جا که از آفات تهاجم مغولان کمترین آسیب و زیان را دیدند، به نوعی استقلال و توانمندی در قلمرو خود دست یافته، و چندان تحت نفوذ

۱. ابن اثیر، همان، ج ۸، ص ۲۵۰.

۲. حاکمان مهم این سلسله عبارتند از: اردشیر بن کینخوار (۶۳۵-۶۴۷ ق)، محمد بن اردشیر (تا ۶۶۹ ق) شهریار بن یزدگرد (تا ۷۰۰ ق) کیخسرو بن یزدگرد (تا ۷۱۰ ق) و حسن بن کیخسرو (تا ۷۵۰ ق).

باوندیان کینخواری قرار نگرفتند. ابوالملوک از آغاز با استناداران سازش کرد و برای جبران ویرانی‌های عصر مغول و پیش از آن بسیار کوشید.

پس از ۱۲ سال، شمس‌الملوک پسر ابوالملوک با مرگ پدر به قدرت رسید و از سال ۶۴۷ تا ۶۶۴ ق مدت ۱۸ سال فرمان راند؛ اما سرانجام به دست منگوقاآن مغول کشته شد، و همو برادرش علاءالدوله علی (۶۶۴-۶۷۵ ق) را بر مسند دولت باوندی نشاند؛ از این رو دولت کینخواری که از آغاز تحت نفوذ مغولان قرار گرفته و هرگز به استقلال واقعی نرسیده بود، از دوران علاءالدوله کاملاً دست‌نشانده مغولان شد و از خواسته‌های آنان پیروی کرد.

چهارمین شاه کینخواری، تاج‌الدوله یزدجرد بن شهریار باوندی بود که در سال ۶۵۷ ق روی کار آمد و راه عدل و داد و خوبی را پیش گرفت و در ترویج امور شرعی بسیار کوشید، و آبادانی و ساخت و ساز بسیار کرد؛ چنان‌که مرعشی درباره وی می‌گوید: در عصر تاج‌الدوله هفتاد مدرسه در آمل دایر بود، که مردم را درس می‌آموخت، و ائمه و سادات را در عصر او کار به نظام بود.

تاج‌الدوله مقتدرترین حاکم دولت کینخواری است که قلمرو خود را در حدود شرقی تا همیشه گسترش داد و سرحدات ساری را از تهاجمات مستمر مغولان ایمن کرد.

در دوران تاج‌الدوله (۶۶۸-۶۷۵ ق) استقلال نسبی قدرت باوندی احیا، و برخی از ویرانی‌های اقتصادی و اجتماعی دوره‌های پیش جبران شد.

در دوران نصرالدوله پسر تاج‌الدوله (۶۶۸-۷۱۴ ق) بار دیگر روند ضعف دولت باوندی و دست‌اندازی‌های مغولان آغاز شد و این روند در دوران برادرش رکن‌الدوله پسر تاج‌الدوله (۷۱۴-۷۲۸ ق) شدت یافت؛ تاجایی که وی از هراس حملات مغول، مال و عیال خود را به رستمدار و نزد استناداران آن دیار فرستاد.

آخرین شاه دودمان کینخواری، فخرالدوله حسن بن رکن‌الدوله است که از

سال ۷۳۴ تا ۷۵۰ ق فرمان راند. از وقایع عمده عصر او، حمله امیر مسعود سربدار در سال ۷۴۳ ق به مازندران است، در این نبرد، فخرالدوله با استناداران رویان و دیگر حاکمان و بزرگان محلی مازندران متحد شد، و با تدبیر جمعی آنها، امیر مسعود شکست خورد و در راه عقب نشینی از مازندران کشته شد.

از دیگر وقایع دوران فخرالدوله، وبای سنگینی است که در سال‌های پایانی فرمانروایی وی شایع شد و سراسر مازندران را فراگرفت. در این بلای بزرگ، همه کسان و نزدیکان فخرالدوله از میان باوندیان کشته شدند، و تنها وی با دو تن از فرزندان باقی ماندند. این حادثه و پاره‌ای از بی‌تدبیری‌های فخرالدوله سبب شد که روند روبه زوال قدرت کینخواری - که از مرگ تاج‌الدوله یزدجرد آغاز شده بود - شتاب بیشتری بگیرد و پایان قدرت باوندی را در مازندران رقم بزند؛ چنان‌که ضربه نهایی به دست خود فخرالدوله بر پیکر این دولت نواخته شد، و متأثر از سعایت غمازان و بدگویی حسودان یکی از مؤثرترین افراد حکومت خود (کیاجلال) را کشت.

در پی این حادثه، کسان و نزدیکان کیاجلال هراسان شده، و با استنادار جلال‌الدوله اسکندر پیمان یاری بستند. در پی این رویداد، فخرالدوله برای تقویت موضع خود، با دشمنان دیرین استناداران (کیایان جلالی) همداستان شد، تا آن‌که سرانجام نزاع، کیایان جلالی و چلابی سراسر مازندران را در بحران و تشویش فروبرد، و عنان کار از دست فخرالدوله بیرون شد.

در این معرکه، کیاافراسیاب چلابی که چشم به اریکه قدرت در مازندران دوخته بود، راه خیانت را پیمود و برای رسیدن به فرمانروایی مازندران زمینه‌های قتل فخرالدوله را فراهم ساخت.

افراسیاب بدین منظور فخرالدوله را به عمل نامشروع زنا متهم کرده، از علمای آمل فتوای قتل وی را گرفت و سرانجام آن را به امضای میرقوام‌الدین

مرعشی از علما و مرشدان متنفذ امامی مذهب در روستای دابوی آمل رساند. سپس به دستور کیا افراسیاب چلابی در روز دوشنبه ۲۷ محرم ۷۵۰ فخرالدوله حسن باوندی، آخرین شاه سلسله کینخواری در حمام شهر آمل کشته شد، و حکومت ۷۰۵ ساله باوندیان در مازندران پایان یافت.^۱

فرزندان فخرالدوله از ترس افراسیاب به استندار جلالالدوله پناه بردند و تحت حمایت وی به جنگ با افراسیاب اقدام کردند؛ اما افراسیاب که در این روزگار حمایت علمای آمل و میرقوام الدین مرعشی و پیروان وی را به دست آورده بود، در نبرد میراناده بر فرزندان فخرالدوله و استندار جلالالدوله فایق آمد و امید آخر باوندیان را ناامید کرد.

با مرگ فخرالدوله، کیا افراسیاب در آمل قدرت را به دست گرفت؛ اما در دیگر مناطق مازندران امیرانی که فرستاده و حاکم فخرالدوله باوندی بودند، هم چنان قدرت خود را حفظ کرده، از پذیرش قدرت افراسیاب سر باز زدند. کیایان جلالی، بازماندگان کیا جلال از بزرگان دربار فخرالدوله به ساری کوچ کردند و در حدود ساری و توجی قدرت را به دست گرفتند. در فیروزکوه، کیا جلال متمیز قدرت را در دست داشت، و در دیگر مناطق نیز حکامی دیگر در رأس امور قرار گرفتند. تا سرانجام در سال ۷۶۰ ق با ظهور مرعشیان بار دیگر زمینه یکپارچگی قدرت در مازندران پدیدار شد.

چنان که گفته شد. دوران ۱۱۵ ساله فرمانروایی کینخواریان، با چیرگی و سلطه کامل مغولان بر سراسر ایران همزمان و همراه شده است؛ سلطه‌ای که در بیشتر دوره‌ها، بر مازندران نیز رواج یافته، شاهان کینخواری را تا حد دست‌نشانده‌گی و فرمانبری مغولان تنزل داده بود؛ از این رو شاهان کینخواری برخلاف اسلاف خود، هرگز در عمل این فرصت را نیافتند که به عنوان حاکمانی

۱. درباره مبحث کینخواریان، ر.ک: مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۱۱۹-۱۲۳.

مستقل در قلمرو خود حکومت کنند و براین اساس نیازمند باشند تا از همه ابزارهای اقتصادی، اجتماعی و مذهبی برای تحکیم نفوذ خود بهره گیرند؛ چنان‌که موقعیت آنها متأثر از دست‌نشانندگی مغولان همواره تضمین بوده، و در حوزه پیرامونی مازندران قدرت مستقل و مدعی دیگری نبوده است تا آنان را در معرض تهدید قرار دهد.

با استناد به گزارش‌هایی که درباره تلاش عالمان شیعه برای نزدیکی به دربار مغولان به دست آمده است می‌توان اذعان کرد که نه تنها سیاست تسامح دینی مغولان، قدرت رقابت و حضور بیشتری به مذهب امامی برابر دیگر مذاهب اسلامی داد، که متأثر از سوابق غیرسیاسی این مذهب، انگشت اتهام مغولان نیز کمتر پیروان مذهب امامی را نشانه می‌رفت، و ارتباط علمای امامی با مغولان، فرصت بیشتری به آنان جهت نشر و ترویج باورهای خود می‌داد؛ چنان‌که رشد امامی‌گرایی در دوران مغول به وضوح قابل اثبات و تأیید می‌باشد.

این رویکرد دینی، در مازندران نیز کاملاً همسان و قابل بررسی است؛ چنان‌که کینخواریان نیز با نگاهی قدرت محور، تنها با انقیاد محض پیروان مذاهب مختلف دل بسته، و در عمل به هیچ مذهب خاصی گرایش از خود بروز ندادند؛ چنان‌که می‌توان گفت که دغدغه اصلی کینخواریان حفظ اقتدار سیاسی - اقتصادی خود در مازندران بوده است؛ از این رو همه مذاهب اسلامی را تا زمانی که به امور دینی سرگرم بوده و گوشه چشمی به امور سیاسی نداشته‌اند، به‌طور همسان تحمل کرده‌اند.

در چنین وضعیتی، گویا فضای حاکم بر حوزه مذهبی مازندران در دوران اسپهبدی هم‌چنان ادامه یافته، تغییر خاصی در آن ایجاد نشده است؛ زیرا دلیل خاصی برای تغییر آن، چه در حوزه سیاسی و چه در دیگر حوزه‌ها رخ نداده است.

از این رومی توان گفت که وضعیت غلبه مذهب سنی در آمل و رویان و غلبه مذهب امامی در حدود ساری هم چنان ادامه یافته است.

و) دوران میرقوام الدین مرعشی

فضای مناسب برای رشد مذهب امامی در دوره مغولان، در عمل، بر فضای مذهبی مازندران نیز اثر گذاشت، و در پایان دوران کینخواری، شکل‌گیری و نفوذ تدریجی میرقوام الدین مرعشی به عنوان یک مرشد و عالم امامی مذهب در اطراف شهر آمل که از دیرباز جایگاه عالمان و پیروان مذاهب سنی بود، به خوبی گویای اثر‌پذیری جامعه طبری از فضای پدید آمده برای مذهب امامی در جامعه ایران دوران مغول است، و این حقیقت را بر ملا می‌سازد که تساهل دینی کینخواریان هم چنان که در قلمرو فرمانروایی مغولان روی داد بیش از همه به سود مذهب امامی پایان یافت؛ گرچه گزارش‌های این دوره هم چنان از ادامه نفوذ برتر سنیان در آمل و رویان حکایت دارد.

دومین دوره حاکمیت سیاسی در دوران تثبیت، به شکل‌گیری قیام مرعشی و تأسیس دولت به دست آنها برمی‌گردد. این دوره از سال ۷۶۰ تا ۷۹۴ ق (زمان سقوط دولت مرعشیان اول به دست امیر تیمور گورکانی) را شامل می‌شود.

این دوره سی و چهارساله از بُعد سیاسی به دو دوره جدا از هم قابل تفکیک است. در ده سال نخست، شاهد دوران فترت ناشی از فروپاشی سلسله کینخواری و دولت باوندی هستیم، که در این دوره، قدرت سیاسی مازندران چندپاره شد، و - چنان‌که گفته شد - در هر شهر و منطقه‌ای یکی از امیران دوران کینخواری قدرت را به دست گرفت.

در آمل که تختگاه آل کینخواری بود، کیا افراسیاب چلابی به قدرت رسید. در

ساری و توجی، کیایان جلالی داعیه سروری سردادند.^۱ در فیروزکوه، کیا جلال متمیر که در دوران کینخواری فرمانبر آنان بود، پس از سقوط کینخواریان، راه استقلال پیش گرفت. حدود رویان و چالوس نیز استنداران پادوسپانی هم‌چنان فرمان می‌راندند.^۲ در این میان، کیا افراسیاب چلابی به جهت سیطره بر تختگاه آل باوند (شهر آمل و مناطق اطراف آن) از مامطیر (بابل کنونی) تا سواحل دریای خزر در حدود محمود آباد و بابلسر کنونی - در مقایسه با دیگر مدعیان قداست، از قدرت بیشتری برخوردار بود.

این دوره فترت تا سال ۷۶۰ ق و وقوع انقلاب مرعشیان و فراگیری قدرت مرعشی در سراسر مازندران در سال‌های بعدی ادامه یافت، تا آن‌که سرانجام در سایه حرکت سیاسی - امامی میر قوام الدین مرعشی فرصت تمرکز در حوزه قدرت سیاسی در مازندران بار دیگر فراهم شد.

درباره شخصیت و قیام میر قوام الدین پیش از این به تفصیل سخن گفتیم.

ز) دوران استقرار مذهب

با توجه به آنچه در تشریح قدرت سیاسی مازندران در بحث رسمیت یافتن مذهب امامی گفته شد، باید گفت که در دوران حکمرانی کیا افراسیاب چلابی زمینه برای فراگیری دعوت و گسترش فعالیت تبلیغی و ارشادی سید قوام الدین مرعشی فراهم شد.

در واقع، رویکرد تسامح دینی کینخواریان که در دوره‌های پایانی حکومت این دودمان با ظهور میر قوام الدین مرعشی و فعالیت‌های ارشادی وی همراه شد،

۱. در ساری، کیا فخرالدین و در توجی کیا و شتاسب پسران احمد جلالی از امیران دربار فخرالدوله حکومت می‌کردند.

۲. این بخش از مباحث، از این منابع استخراج شده است: مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۱۷۲-۱۷۹ و اعتماد السلطنه، همان، ص ۱۷۲-۱۷۵.

با رویکردهای کیاافراسیاب چلابی در دوران ده ساله حکومتش در آمل، بهترین فرصت را برای رشد گرایش‌های امامی در این شهر فراهم کرد، و استمداد مکرر افراسیاب از سید و پیروان او برای غلبه بر رقبیان سیاسی خود، ناخواسته نفوذ مذهبی و محدود سید را به نفوذی پیچیده‌تر و برخوردار از ابعاد سیاسی و اجتماعی و به مراتب فراگیرتر از گذشته تبدیل کرد. در نهایت، افراسیاب با پیوستن به مریدان سید و درآمدن او در سلک درویشان او، کامل‌تر شد و گرایش عمومی به طریقت شیعی - صوفی مرعشی را در سراسر آمل و فراتر از آن در شهرهای اطراف تشدید نمود. این فرایند به زودی سبب نگرانی علمای سنی آمل، شخص کیاافراسیاب و حتی دیگر حاکمان در شهرهای مجاور شد، و اتحاد و بسیج آنها را برای مهار سید و از بین بردن تهدید وی در پی آورد؛ اما این بیداری زمانی حاصل شد که کار از کار گذشته و بخت و عزم سید برای به دست گرفتن قدرت کامل شده بود، و ابتکار افراسیاب با همدستی دیگر مخالفان سید، برای رفع خطر او، به فروپاشی قدرت مهاجمان و پیروزی تعیین‌کننده سید و سرانجام تأسیس حکومت قدرتمند مرعشی انجامید.

در این میان، نکته قابل توجه، تأثیر سیاست تسامح دینی دربار کینخواری در زمینه‌سازی و رشد مذهب امامی در شهر آمل است؛ چنان‌که فقیه و مرشدی امامی مذهب به آسانی در سایه دولت کینخواری و نزدیک تختگاه آنها به‌رغم نفوذ علمای سنی در این شهر، به آسانی خوان و عظم و ارشاد و ترویج باورهای امامی را گسترانید، و به زودی با کسب جایگاه و نفوذ اجتماعی در حوزه قدرت و سیاست نیز به نیرویی مؤثر و تعیین‌کننده تبدیل شد. به همین دلیل است که کیاافراسیاب چلابی کوشید با نزدیک شدن به وی، از نفوذ سید در جهت میل به مقاصد سیاسی خود بهره بگیرد؛ رویکردی که گرچه ریشه در مقاصد سیاسی وی داشت، اما زمینه فراگیری نفوذ سید را بیش از گذشته فراهم ساخت.

بعید نیست نقش کیا افراسیاب چلابی را نیز مانند نقش باوندیان کینخواری در جهت تحکیم و تقویت جایگاه تشیع در آمل و فراگیری نفوذ میر قوام‌الدین مرعشی، ناخواسته نقشی مثبت ارزیابی کنیم و سهمی در این باره برای وی قائل شویم. این حقیقت با نگاهی به داده‌های تاریخی ذیل به خوبی قابل دریافت است. نخست آن‌که در کتاب تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، درباره تأثیر پیوستن افراسیاب، در گسترش نفوذ اجتماعی سید چنین آمده است:

«مردم مازندران چون چنان دیدند که رئیس ایشان - کیا افراسیاب - دست ارادت به دامن سیادت حضرت سید هدایت قباب زده است و سید را مقتدای خود دانسته و مرید با ارادت او شده است، مردم فوج فوج و گروه گروه نزد سید می‌رفتند و سیادت پناهی را پیرو مقتدای خود می‌دانستند».^۱

دوم آن‌که خواندمیر هم بر نگرانی فقهای سنی آمل، پس از گرایش افراسیاب به سید و افزایش نفوذ سید میان مردم، تصریح دارد. چنان‌که سرانجام افراسیاب را از ادامه همراهی با سید بازداشتند و از فرجام آن پرهیز دادند و در رویارویی با سید با خود همراه کردند.^۲

و سرانجام اصل اثرگذاری حاکمان در عرصه مذهبی طبرستان - که بارها بدان اشاره شده است - مؤیدی دیگر بر سهم ناخواسته افراسیاب (پس از پیوستن به مرعشی) در تقویت نفوذ سید در آمل است.

اما گذشته از این، نقش اساسی‌تر در راه تثبیت تشیع امامی در آمل، بر عهده دولت مرعشیان است؛ دولتی که بر بنیان اندیشه‌های صوفی و امامی سید قوام‌الدین مرعشی در سال ۷۶۰ ق در آمل روی کار آمد و به زودی سراسر طبرستان را به تصرف خود در آورد، و تا سال ۷۹۴ ق افزون بر حاکمیت سیاسی،

۱. مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۱۷۵.

۲. خواندمیر، همان، ج ۳، ص ۳۶۰.

اقبال عمومی مردم را نیز به دست آورد. در این میان، نگاهی به شخصیت بزرگان دولت مرعشی و پاره‌ای از اهداف و اقدامات آنان در طول حاکمیت، به خوبی بیانگر سهم عمده آنها در تثبیت تشیع امامی در مازندران است و دلیل نامگذاری این دوره به «دوره تثبیت تشیع امامی» در این دیار را به خوبی آشکار می‌سازد.

نتیجه

خلاصه و نتیجه مباحث پیشین، به ترتیب ذیل است:

۱. نخستین نشانه‌های حضور علویان در مازندران، به اواخر سدهٔ دوم هجری برمی‌گردد؛
۲. سادات زیدی پیش از سادات امامی در مازندران حضور یافته‌اند، و سابقهٔ آشنایی مردم این دیار با اندیشه‌های شیعی، با رویکردی زیدی بوده است؛
۳. برتری زیدیه، به حاکمیت آنان در منطقه در سال ۲۵۰ ق انجامید؛
۴. شیعیان امامی به سبب تقیه و دوری از حوزه‌های سیاسی در دستیابی زیدیان به قدرت بی‌اثر نبوده است؛
۵. شکل‌گیری دولت متعصب زیدی، زمینهٔ مهاجرت بیشتر علویان زیدی را به مازندران و از سوی انزوای مذهب امامی در آنجا فراهم ساخت، و این روند تا سال ۴۶۶ ق ادامه یافت؛
۶. پس از روی کار آمدن دولت اسپهبدی (سال ۴۶۶ ق) و رسمیت دادن به مذهب اثنا عشری از سوی آنان، ورود مذهب امامی در مازندران امری قطعی و مسلم به نظر می‌رسد؛
۷. روند رشد مذهب امامی تا سال ۶۰۶ ق ادامه یافت، و دور تازه‌ای از حیات اجتماعی مذهب امامی در مازندران آغاز شد؛

۸. همزمان با حاکمیت مغولان در ایران و اتخاذ رویکرد تسامح دینی، امکان فعالیت مذاهب مختلف به صورت تساوی فراهم شد. این وضعیت با فروپاشی خلافت عباسی و دولت اسماعیلی و بی بهره ماندن پیروان مذهب سنی و اسماعیلی از حمایت سیاسی این دو دولت، عملاً به نفع مذهب امامی تمام شد. مذهب زیدی به عنوان رقیب دیرین مذهب امامی هم در این دوران رو به زوال نهاد؛

۹. در پناه چنین شرایطی، در دوره‌های پایانی دولت کینخواری زمینه‌های ظهور طریقت امامی - صوفی مرعشی و نفوذ فراگیر آن در آمل (تختگاه حاکمان کینخواری و پایگاه اصلی فقهای سنی از دیرباز) فراهم آمد؛

۱۰. سرانجام در دوران تثبیت باورهای امامی (۷۵۰-۷۹۴ق)، درایت نفوذ و حاکمیت متعصبانه مرعشیان، زمینه‌های فراگیری و گرایش اکثریت قاطع مردم مازندران به مذهب امامی فراهم گردید؛ چنان‌که علاوه بر استقبال عمومی مردم مازندران از حرکت میرقوام الدین مرعشی و حمایت از وی جهت بنیانگذاری حکومت امامی، حاکمان پادوسپانی رویان و رستمدر نیز به‌رغم پایداری چندین قرن بر مذهب سنی، ناگزیر به پذیرش مذهب امامی و رسمیت دادن به آن در قلمرو خود شدند.

نتیجه دیگر مترتب بر این پژوهش، عبارت است از این‌که مرزهای استوار و طبیعی مازندران و ویژگی جغرافیایی آن در کنار تراکم جمعیتی و بی‌نیازی اقتصادی این سرزمین از دیگر ولایت‌ها، عاملی تعیین‌کننده در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی جامعه طبری و به پیروی آن اثرگذار در حوزه دینی - مذهبی به شمار می‌آید.

فهرست منابع

۱. آژند، یعقوب، قیام مرعشیان، تهران، نشر شکوفه، وابسته به انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۵.
۲. آملی، اولیاء الله، تاریخ رویان، تحقیق منوچهر ستوده، تهران، نشر بنیاد فرهنگی ایران، ۱۳۴۸.
۳. ابن اثیر، عزالدین، الکامل فی التاریخ، ج ۳، دار صادر، بیروت، ۱۹۶۵ م.
۴. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، چاپ دوم، تهران، نشر کلاله خاور، آبان ۱۳۶۶.
۵. ابن حوقل، صورة الارض، ترجمه جعفر شعار، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگی ایران، ۱۳۴۵.
۶. ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله، المسالك والممالک، لیدن هلند، ۱۳۰۶.
۷. ابن رسته، احمد بن عمر، الاعلاق النفیسه، ترجمه و تحقیق حسن قره‌چانلو، تهران، نشر امیر کبیر، ۱۳۶۵.
۸. ابن شهر آشوب، معالم العلماء،
۹. ابن ندیم، الفهرست، تحقیق و پژوهش رضا تجدد، بی تا، بی جا.
۱۰. استخری، ابواسحاق ابراهیم، مسالك وممالک، به اهتمام ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.

۱۱. استرن، «ظهور اسماعیلیه در ایران»، ترجمه سیدحسین نصر، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال نهم، شماره ۱۳.
۱۲. اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، تحقیق احمد صقر، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
۱۳. اصفهانی، حمزه، تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء، بیروت، منشورات دارالمکتبه الحیات، بی تا.
۱۴. اعتماد السلطنه، محمدحسنخان، التدوین فی احوال جبال شروین، چاپ اول، تهران، نشر فکرروز، بی تا.
۱۵. افندی اصفهانی، میرزا عبدالله، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ترجمه محمدباقر ساعدی، شهید، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶.
۱۶. امین عاملی، سیدمحسن، اعیان الشیعه، تحقیق حسن الامین، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۳۰۴ ق.
۱۷. بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق زکّار و زرکلی، بیروت، دارالفکر.
۱۸. ———، فتوح البلدان، تحقیق محمدرضوان، بیروت، دارالکتب العربیه.
۱۹. بلعمی، ابوعلی، تاریخ بلعمی، ج ۱، تصحیح محمد روشن، چاپ دوم، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۳.
۲۰. بندهش، روایت مردادبهار، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۹.
۲۱. بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، ج ۲، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ اول، تهران، انتشارات سعدی، ۱۳۶۸ ش.
۲۲. جوینی، عظاملک، تاریخ جهانگشا، تصحیح محمد قزوینی، چاپ اول، تهران، نشر دنیای کتاب، ۱۳۷۵.
۲۳. حسینی علوی، بیان الادیان، تصحیح عباس اقبال، تهران، نشر ابن سینا، بی تا.
۲۴. حلی، خلاصه الاقوال، تحقیق قیومی، قم، نشر الفقهه، ۱۳۸۰.

۲۵. حموی، یاقوت، معجم البلدان، تحقیق فرید عبدالعزیز، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ ق.
۲۶. خواندمیر، حبیب‌السیر، تهران، نشر کتابخانه خیام، ۱۳۳۳.
۲۷. خوانساری، سید محمدباقر، روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، قم، مکتبه اسماعیلیان، ۱۳۹۰ ق.
۲۸. دینوری، ابوحنیفه، اخبار الطوال، نشر رضی، ۱۳۶۸.
۲۹. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۲۲ ق.
۳۰. رایینو، ق. ل، مازندران و استرآباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، چاپ سوم، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۵.
۳۱. سرافراز، علی‌اکبر و فریدون آوزمانی، سکه‌های ایران، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۹.
۳۲. سمرقندی، دولت‌شاه، تذکره الشعراء، تهران انتشارات خاور، ۱۳۳۸.
۳۳. سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق، مطلع السعدین و مجمع البحرین، تهران، نشر کتابخانه طهوری، ۱۳۵۳.
۳۴. سیوطی، تاریخ الخلفاء، تحقیق فرید محیی‌الدین عبدالحمید، مصر، بی‌تا.
۳۵. شامی، نظام‌الدین، ظفرنامه، تهران، نشر بامداد، ۱۳۶۳.
۳۶. شاه‌نوری، علی‌اکبر، سهم بزرگان آمل در تقویت و رشد فلسفه، مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، ۱۳۵۷.
۳۷. شایان، عباس، جغرافیای تاریخی و اقتصادی مازندران، تهران، چاپخانه موسوی، ۱۳۶۶.
۳۸. شوشتری، قاضی نورالله، احقاق الحق، قم، نشر آیه‌الله مرعشی نجفی، بی‌تا.
۳۹. شبیبی، کامل مصطفی، تشیع و تصوف، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۴.

۴۰. شیرازی، فضل بن عبدالله معروف به وصاف الحضرة، تاریخ وصاف، تهران، چاپ افست رشديه، آبان ۱۳۸۴.
۴۱. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، نجف، منشورات المكتبة الحیدریه، ۱۳۹۰ ق.
۴۲. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم والملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ پنجم، تهران، نشر اساطیر، ۱۳۷۳.
۴۳. طوسی، خواجه نظام الملک، سیاستنامه، تصحیح علامه محمدقزوینی، تهران انتشارات کتابفروشی طهوری، ۱۳۳۴ ش.
۴۴. غفاری، قاضی احمد، تاریخ جهان آرا، تهران، نشر کتابفروشی حافظ، ۱۳۴۳.
۴۵. فاریابی، ظهیرالدین، دیوان اشعار، تصحیح امیر حسین یزدگردی، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۱.
۴۶. فردوسی، شاهنامه، ج ۱، ویراسته مهدی قریب و محمدعلی بهبودی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۳.
۴۷. قزوینی، عبدالجلیل، بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض، تصحیح میر جلال الدین محدث ارموی، تهران، نشر انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸.
۴۸. کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد، تاریخ اولجایتو، به اهتمام مهین همبلی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸.
۴۹. ———، زبدة التواریخ، به کوشش و محمد تقی دانش پزوه، چاپ دوم، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶.
۵۰. کاظم بیگی، محمدعلی، تاریخ سیاسی - اجتماعی علویان در طبرستان، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، آذر ۱۳۶۸.
۵۱. گیلانی، ملا شیخ علی، تاریخ مازندران،

۵۲. لسترنج، گای، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، چاپ سوم، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۷.
۵۳. مادلونگ، ویلفرد، اخبار ائمه الزیدیه، المعهد الالمانی، ۱۹۸۷ م.
۵۴. ———، تاریخ ایران کمبریج، ج ۴، ترجمه حسن انوشه، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۶۶.
۵۵. مجد، مصطفی، مرعشیان در تاریخ، تهران، نشر رسانش، ۱۳۸۰.
۵۶. مدرسی، محمدعلی، ریحانة الادب، ج ۴ و ۵، چاپ دوم، تهران، نشر شفق، بی تا.
۵۷. مرعشی، سید ظهیر الدین، تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، به کوشش محمدحسین تسبیحی، تهران نشر شرق، ۱۳۶۱.
۵۸. ———، تاریخ گیلان و دیلمان، منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگی ایران، ۱۳۴۷.
۵۹. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، به اهتمام مجتبی مینوی، تهران نشر امیرکبیر، ۱۳۶۱.
۶۰. ———، نزهة القلوب، تصحیح گای لسترنج، لیدن هلند، ۱۳۳۱ ق.
۶۱. معلمی، مصطفی، تشیع امامیه در مازندران از آغاز تا حمله مغول، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران.
۶۲. مقدسی، ابو عبدالله بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، اسفند ۱۳۶۱.
۶۳. مهجوری، اسماعیل، تاریخ مازندران، ساری، ۱۳۴۲.
۶۴. مهرآبادی، میترا، تاریخ سلسله زیاری، تهران، نشر دنیای کتاب، ۱۳۷۴.
۶۵. میرخواند، محمدبن خاوندشاه، روضة الصفا، ج ۵، تهران، نشر پیروز، ۱۳۳۹.
۶۶. نایی زاده، منظر، تاریخ اسپهبدان مازندرانی، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

۶۷. نجاشی، ابوالعباس، الرجال، تحقیق سیدموسی شبیری زنجانی، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی.
۶۸. نوبختی، ابو محمد حسن بن موسی، فرق الشیعه، ترجمه محمدجواد مشکور، تهران انتشارات بنیاد فرهنگی ایران، ۱۳۵۳.
۶۹. نویسنده ناشناخته، حدود العالم من المغرب الی المشرق، به کوشش منوچهر ستوده، تهران نشر طهوری، ۱۳۶۲.
۷۰. همدانی، خواجه رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ، ج ۱ و ۲، تصحیح و تحشیه محمد روشن، مصطفی موسوی، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۳.
۷۱. یزدی، شرف الدین علی، ظفرنامه، ج ۱، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۷۲. یعقوبی، ابن واضح، البلدان، ترجمه ابراهیم آیتی، چاپ سوم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.
۷۳. ———، تاریخ یعقوبی، ج ۲، بیروت، دارصادر، بی تا.

فهرست اعلام

(اشخاص، مکان‌ها، کتاب‌ها، گروه‌ها و فرقه‌ها)

۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷	آبسکون ۳۶
۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶	آذربایجان ۲۶
ابراهیم بن عبدالرحمن آملی ۷۴	آرم ۳۷
ابن اسفندیار ۱۷، ۱۸، ۲۲، ۲۶، ۴۴	آل باوند ۱۷، ۱۹، ۴۲، ۸۷، ۱۴۱
۴۹، ۶۰، ۶۴، ۶۸، ۷۵، ۸۱، ۸۲	آل بویه ۹، ۴۹، ۱۰۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸
۱۲۵، ۱۳۲، ۱۳۳	آل پادوسپان ۳۱، ۳۵
ابن حوقل ۲۹، ۳۱	آل زیار ۳۰، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸
ابن خردادبه ۲۹	آل طاهر ۲۶
ابن شهر آشوب ۹۰	آل کیا ۱۰۷، ۱۱۵
ابن عاص ۴۳	آل محمد ۷۵
ابن عمید ۱۳۴	آمل ۱۸، ۲۶، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۶
ابن مقرن ۴۳	۳۷، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۹، ۶۴
ابوالحسن علی بن احمد بن حسین	۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۳، ۹۴
طبری ۷۶	۹۵، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۰
ابوالحسن احمد ۶۶، ۶۷	۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹

ابوعلی بلعمی ۲۹	ابوالعباس سفاح ۴۸
ابوعلی طوسی ۹۱، ۹۶	ابوالعباس عبدالله بن محمد بن نوح
ابوعلی محمد بن عبدالله مطهری ۷۴	سامانی ۱۲۶
ابو کالیجار ۱۲۶	ابوالعلاء سروی ۷۶
ابو محمد سروی ۷۴	ابوالفتح حکیمیان ۱۵
ابو محمد طبری ← حسن بن حمزه	ابوالفضل پسر محمد ۱۳۴
علوی	ابوالفضل محمد بن سعید بن هبة الله
ابومسلم ۴۸، ۵۶	راوندی ۸۱
ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب	ابوالقاسم جعفر ۶۶
طبرسی ساروی ۹۱	ابوالمعالی محمد حسینی ۸۶
ابوهارون اسحاق ۷۴	ابوالملوک حسام الدوله اردشیر
ابوهاشم زیدی ۶۷، ۸۳	باوندی ۴۲، ۱۳۶
احتجاج ۹۱	ابوبکر فرزند محمد بن اشعث ۴۶
احمد بن عمر بن رسته ۳۰	ابوجعفر محمد بن اومیدوار طبری ۷۶
احمد تکودار ۱۰۶	ابوجعفر محمد بن جریر طبری ۷۵
اخبار ائمه الزیدیه ۶۵	ابوجعفر محمد بن حسین بن سعید
اردشیر ساسانی ۱۷، ۲۶	طبری ۷۶
ارغون ۱۰۶	ابوجعفر محمد بن علی بن شهر آشوب
ارم خاست سفلی ۳۶	۹۰
ارم خاست علیا ۳۶	ابوحاتم رازی ۶۸، ۶۹، ۷۰
ازارقه ۵۶	ابوعبدالله احمد بن محمد آملی طبری
اسپهد ۴۰، ۴۷، ۴۸، ۶۴، ۷۹، ۸۰	۷۵
۱۳۰، ۱۳۳	ابوعبدالله محمد بن حسن جوانی ۷۶

اسماعیلی ۵۵، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲.	اسپهبد اسپهبدان ۴۳، ۴۹
۸۲، ۸۳، ۸۵، ۹۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۷.	اسپهبدان ۱۴، ۱۵، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۸.
۱۴۶	۶۱، ۷۱، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۶.
اسماعیلیان ۶۷، ۷۱، ۷۲، ۷۸، ۷۹، ۸۲.	۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۱۰۹.
۸۳، ۹۲، ۱۰۴	۱۳۲، ۱۳۵
اصفهان ۷۱، ۹۶	اسپهبد شهریار باوندی ۱۳۳
اطروش ← حسن بن علی بن حسن	اسپهبدی ۴۲، ۴۳، ۷۱، ۷۸، ۷۹، ۸۱.
إعلام الوری بأعلام الهدی ۹۰	۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲.
افراسیاب ← کیا افراسیاب چلابی	۹۳، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۵.
افشین ۵۱	اسپهبدیان ۴۲، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲.
افضل الدین ماهبادی ۸۲	۸۳، ۸۷، ۹۳، ۱۳۵.
البرز ۲۲، ۲۷، ۲۹، ۳۴.	استخری ۲۷، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۶۳.
آلموت ۷۱، ۷۲، ۷۸، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۹۲.	استرآباد ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۸۸.
۱۰۲، ۱۰۴	استرن ۶۹
النقض ۲۰	استندار عبدالله بن وندااومید ۱۲۹
الهم ۳۶، ۳۷	اسحاق بن ابراهیم بن یعقوب طبری
امام جعفر صادق <small>علیه السلام</small> ۷۴، ۹۶، ۱۱۳.	حریری ۷۶
امام حسن ۴۵	اسرار الامامه ۹۶
امام حسن عسکری ۷۴	اسفار بن شیرویه ۶۶، ۶۹، ۷۰.
امام حسین <small>علیه السلام</small> ۴۵، ۶۰، ۶۵، ۱۱۷.	اسفار پسر وشمگیر ۱۲۶
امام رضا <small>علیه السلام</small> ۵۷، ۷۴، ۱۱۱.	اسک ۳۱
امام زین العابدین <small>علیه السلام</small> ۷۶، ۱۱۰.	اسکندر ۲۶، ۱۳۷.
امام سجاد <small>علیه السلام</small> ← امام زین العابدین <small>علیه السلام</small>	اسماعیل مهجوری ۱۴

برجی ۳۶	امام موسی کاظم <small>علیه السلام</small> ۷۴
برخی ۳۶	امیدواره کوه ۳۷
بشاره المصطفی لشبعة المرتضی ۹۶	امیر مسعود سربدار ۱۳۷، ۱۱۰
بعض فضائح الروافض ۲۱	انوشیروان ۴۰
بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض ۲۱، ۲۰	اولجایتو ۱۰۷، ۱۰۵
بغداد ۱۷، ۴۰، ۴۸، ۵۱، ۵۷، ۵۸، ۷۵	اولیاء الله آملی ۴۵، ۱۹، ۱۸
۹۸، ۷۶	ایران ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۲، ۳۴، ۳۹، ۴۲
بکرآباد ۳۶	۴۳، ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۵
بلاذری ۴۴، ۲۹	۶۸، ۷۱، ۷۳، ۷۷، ۸۴، ۹۰، ۹۱، ۹۵
بلخ ۷۰	۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۳۸، ۱۴۰
بلعمی ۴۳	۱۴۶
بندهش ۲۳	بابل ۳۶، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۴۱
بهاء الدین محمد بن اسفندیار آملی ۱۷	باوند ۴۱
بهشهر ۳۶، ۲۹	باوندیان ۴۱، ۴۲، ۷۳، ۸۱، ۱۰۹
بیان الادیان ۸۶	۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۳
بیستون ۱۲۷، ۱۲۶	باوندیان اسپهبدی ۲۴، ۴۱، ۷۳، ۸۶
بیکنده ۳۶	۱۰۹، ۱۲۶، ۱۳۰
پادوسپان ۱۹، ۳۴، ۳۷، ۴۱، ۶۴	باوندیان کینخواریه ۴۲
پادوسپان بن فریدون ۱۳۰	باوندیان کیوسیه ۴۱
پای دشت ۳۷	بایزید بسطامی ۹۶
پریم ۳۷	بحرآباد جوین ۹۶
پلور ۳۱	بدشوارجر ۲۶

ثانی ۷۴	تاج الدولہ یزدجرد ۱۳۶، ۱۰۹، ۹۴
جاجرم ۲۲	۱۳۷
جامع الاسرار ۱۰۸، ۹۹، ۹۸	تاریخ جہانگشا ۱۰۵
جبال ۶۸، ۴۸	تاریخ رویان ۱۸
جرباذقان ۳۷	تاریخ سلسلہ زیاری ۱۲۷
جرجانی، عبدالحمید ۷۴	تاریخ طبرستان ۱۷، ۳۷، ۶۶، ۶۸
جعفر بن محمد نیروسی ۶۲، ۵۷	۱۲۱، ۹۱
جلالک مارپرچین ۱۲۱	تاریخ طبرستان، رویان و مازندران
جلالیان ۱۱۳	۱۹، ۲۰، ۱۴۳
جمال الدین مطہر حلی ۱۰۷	تپشخوارگر ۲۶
جوینی ۱۰۸، ۱۰۵	تپورستان ۲۵، ۲۴
چالوس ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۴	تپوری ۲۵
۴۹، ۶۳، ۹۲، ۱۴۱	تپیری ۲۵
چشمہ الہم ۳۶	ترکمانان سلجوقی ۱۰۲
چلابی ← کیا افراسیاب چلابی	ترمتاز ۱۰۶، ۱۰۷
چنگیز ۱۰۵، ۱۰۶	ترنجہ ۳۶، ۳۷
حاکمان پادوسپانی ۱۱۶، ۱۴۶	تقی الدین ابراہیم بن حسین بن علی
حبیب السیر ۲۰	آملی ۹۷
حجاز ۷۴	تمیشہ ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۴، ۹۲، ۱۳۶
حذیفہ بن یمان ۴۵	تسر ۱۷
حسام الدولہ اردشیر باوندی ۱۷	توجی ۳۶، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۸، ۱۴۱
حسام الدولہ شہریار باوندی ۷۹، ۸۱	تیمور گورکانی ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۴۰
۸۷	الثائر باللہ زیدی ۶۶، ۶۷، ۱۲۸، ۱۳۴

خزر ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۳، ۳۴،	حسام الدوله شهریار بن قارن بن
۱۴۱، ۴۸	سرخاب بن شهریار بن دارا ۴۱
خلیفه الناصر ۱۰۳	حسن ۱۳۳، ۲۴
خواجه بهاءالدین محمد ۹۶	حسن بن حمزه علوی ۷۶
خواجه شمسالدین علی ۱۱۱	حسن بن زید ۴۹، ۵۸، ۶۳، ۶۴، ۶۵،
خواجه علی ۱۱۱	۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳
خواجه نصیرالدین طوسی ۹۵، ۱۰۵،	حسن بن علی بن احمد بن علی بن
۱۰۸	حسن طبری ۹۵
خواجه نظام الملک طوسی ۸۱، ۸۹	حسن بن علی بن حسن ۶۵
خوارج ۴۷، ۵۶، ۷۷	حسن بن قاسم ۶۶، ۶۷، ۱۳۴
خوارزم ۳۳، ۱۰۳	حسن بویه ۱۳۴
خوارزمشاهیان ۷۸، ۹۱، ۱۰۳	حسن صباح ۷۱
خواندمیر ۲۰، ۹۳، ۱۴۳	حسین <small>علیه السلام</small> ۴۳، ۴۵
خورشید بن دادمهر ۴۰، ۴۸، ۴۹	حله ۹۰، ۹۸
دابو ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰	حمد الله مستوفی ۳۲
دابوی ۱۱۱، ۱۳۸	حمزه اصفهانی ۶۴
دابویه ۲۶، ۴۰، ۴۱، ۴۷	حمزه بن محمد سروی ۷۴
دابویهیان ۴۰، ۱۲۹	حنش بن مالک تغلبی ۴۳
دادمهر ۴۰	حیان نبطی ۴۷
داعی الکبیر ۵۹	خبازه ۳۷
داعی الی الحق ۱۲۶	خراسان ۱۰، ۲۲، ۲۶، ۲۹، ۳۴، ۴۵،
داعی صغیر ۶۶	۴۷، ۴۸، ۵۶، ۷۰، ۷۷، ۹۵، ۹۹،
دامغان ۲۶، ۴۳	۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۷

- دلائل الامامة ۷۶
 دماوند ۴۴
 دولتشاه سمرقندی ۱۱۰
 دهستان ۳۶
 دیلم ۶۵، ۵۷، ۴۹، ۴۱، ۳۴، ۲۷، ۲۵
 دیلمان ۴۲، ۴۰، ۳۵، ۳۰، ۲۹، ۲۶، ۱۲
 ۷۹، ۷۱، ۶۵، ۶۱، ۵۸، ۵۶، ۴۹
 دیلمستان ۱۹
 رئیس مظفر طوسی ۷۰
 رافع بن هرثمه ۱۳۳، ۶۴
 رافعة الخلف في وجه سكوت
 امير المؤمنين ۹۸
 رامسر ۳۱
 رساله امامت ۹۸
 رساله العلوم العاليه ۱۰۰
 رستمدر ۱۱۶، ۱۰۱، ۸۸، ۴۱، ۳۵
 ۱۴۶، ۱۳۶
 رسول خدا ← محمد ﷺ
 رضی الدین علی بن طاووس ۱۰۸
 رکن الدین لاهیجانی ۸۲
 روبنج ۳۷
 رودان ۳۴
 رودبست ۳۷
 روضة الصفا ۲۰
 رویان ۳۵، ۳۴، ۳۱، ۳۰، ۲۷، ۱۹، ۱۸
 ۵۷، ۵۲، ۴۹، ۴۶، ۴۴، ۴۱، ۳۷، ۳۶
 ۹۰، ۸۸، ۷۲، ۷۱، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲
 ۱۴۰، ۱۳۷، ۱۲۳، ۱۱۵، ۱۰۱، ۹۳
 ۱۴۶، ۱۴۱
 ری ۴۳، ۴۲، ۴۰، ۳۴، ۳۱، ۲۶، ۱۷
 ۸۴، ۸۲، ۷۹، ۵۷، ۴۴
 الزهد والتقوی ۹۶
 زیار دیلمی ۱۲۶
 زید بن علی ۶۰
 زیدی ۶۲، ۶۱، ۵۸، ۵۷، ۵۵، ۱۶، ۱۵
 ۸۳، ۷۸، ۷۷، ۶۸، ۶۷، ۶۵، ۶۴، ۶۳
 ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۸۵، ۸۴
 ۱۴۵، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱
 ۱۴۶
 زیدیان ۷۰، ۶۹، ۶۷، ۶۵، ۶۲، ۵۸
 ۱۴۵، ۸۵، ۸۳
 زین الدین ۹۰
 سادات ثاثری ۱۲۸
 سارویه ۳۲
 سارها ۲۷

ساری ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۴۲، ۴۴، ۴۹	سلیمان بن عبدالله ۵۲
۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۸	سلیمان بن عبدالملک ۴۷
۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۳	سلیمان طاهری ۶۴، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۳
۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱	سمنان ۹۶
ساریه ۳۲	سنباد ۴۸، ۵۶
سالم فراغانی ۵۱	سنقر بخاری ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۸۷
سالوس ۳۵	سوادکوه ۳۷، ۵۱
سامانیان ۲۶، ۳۴، ۶۵، ۱۲۶، ۱۳۳	سوخرا ۴۰
سبزوار ۹۷	سوریه ۹۰
سربداران ۹، ۹۵، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۷	سوید ۴۳
۱۰۸، ۱۱۷	سید ۱۱۲
سُرنو ۳۷	سید ابوالحسن احمد بن حسین مؤید
سعیدآباد ۳۴	زیدی ۱۲۷
سعید بن دعلج ۳۴	سید ایض ← الثائر بالله
سعید بن سعید ۷۴	سید بهاءالدین حیدر بن علی عبیدی
سعید بن عاص ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۹	آملی ۱۰۸
سفیدرود ۲۶	سید تاج‌الدین آوجی ۱۰۷
سلجوقیان ۷۸، ۷۹، ۱۰۲، ۱۳۵	سید حیدر ۹۸، ۹۹، ۱۰۰
سلطان تکش خوارزمشاه ۳۳، ۱۰۳	سید شرف‌الدین نامی ۶۸
سلطان سنجر ۸۳	سید ظهیرالدین مرعشی ۱۹، ۲۰، ۲۳
سلطان محمد خدابنده صفوی ۱۱۵	۱۲۱
سلطان محمد خوارزمشاه ۳۳، ۱۰۳	سید عزالدین سوقندی ۱۱۰، ۱۱۱
سلطان محمد سلجوقی ۷۹، ۸۶	۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶

شمس‌الدین محمد مجرد ۱۱۳	سید علامه ← سید حیدر
شمس‌الملوک ۱۷	سید علاء‌الملک ترمذی ۱۰۳
شمس‌الملوک پسر ابوالملوک ۱۳۶	سید علاء‌الملک علوی ۱۰۴
شمس‌الملوک رستم بن اردشیر ۴۲	سید قوام‌الدین مرعشی ۱۹، ۲۰، ۶۶
شهاب‌الدین تواریخی شافعی رازی ۲۱	۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰
شهریار باوندی ۱۳۴	۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰
شهریار یادوسیانی ۱۳۳	۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۶
شهریار کوه ۳۷، ۴۰	سید ناصر کبیر ۶۵، ۱۲۶، ۱۳۴
شهید اول ۹۶	سیستان ۵۶
شهید ثانی ۹۶	سیف بن عمر ۴۳
شیخ ابراهیم ۹۷، ۹۸	سیوطی ۶۹
شیخ الطائفه ۹۱	شاپور ۴۱
شیخ بالوی زاهد آملی ۹۶	شارام ۳۷
شیخ بایزید ۱۰۸	شاه اردشیر ۲۴، ۸۷
شیخ حسن جوری ۹۷	شاه عباس ۴۱
شیخ خلیفه ۹۵، ۹۶	شاه غازی ۷۹، ۸۲، ۸۳
شیخ شبلی ۹۶	شاه غازی رستم ۱۷، ۷۱، ۷۹، ۸۲، ۸۷
شیخ طبری ۹۶	شاهنامه فردوسی ۲۳
شیخ طوسی ۹۱	شایان، عباس ۱۵
شیخ غیاث‌الدین حموی ۹۶	شرف‌الدین علی یزدی ۲۰
صالح بن واقد طبری ۷۴	شزر ۳۶
صامغان ۳۷	شلبه ۳۷

۱۶۲ سیری در تاریخ تشیع مازندران تا پایان سده هشتم هجری

صوفی ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲	طمس ۳۷
۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۴۲	طمیس ۳۵
۱۴۳، ۱۴۶	طمیسه ۳۵
۲۶، ۳۴، ۵۲، ۵۹، ۱۲۵	ظہیرالدین فاریابی ۲۴
۹، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷	عبدالجبیار ۴۸
۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷	عبدالجلیل قزوینی رازی ۲۰، ۲۱
۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۳۸	۶۸، ۸۲، ۸۸
۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶	عبدالله ۱۱۰، ۱۲۹
۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۶	عبدالله بن طاهر ۴۰، ۵۱
۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴	عبدالله بن وندا اومید ۱۲۵
۶۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳	عبیدالله بن زیاد ۴۶
۷۴، ۷۷، ۷۸، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸	عثمان ۴۵
۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۴، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۲	عراق ۲۴، ۲۶، ۴۶، ۵۸، ۶۵، ۶۸، ۷۴
۱۰۹، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۱	۸۶، ۹۰، ۹۱، ۹۹
۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۳	عراق عجم ۱۰۳
طبرسی، امین الاسلام ۹۰	عقد السحر ۱۷، ۱۸
طبری ۱۸، ۲۹، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۱، ۶۱	علامه سید صادق ۱۱۱
۷۴، ۷۸، ۸۴، ۸۵، ۹۲، ۹۴، ۹۵	علامه طبرسی ۸۱
۱۰۰، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹	علامه حلی ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۵
۱۲۲، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۶	علاءالدوله ۸۷، ۹۰
طبری ها ۴۵، ۵۲، ۵۳، ۵۸، ۵۹، ۶۰	علاءالدوله علی ۸۱، ۱۳۶
۶۲، ۷۴	علاءالدین علی بن حسام الدوله
طغرل ۷۹، ۱۳۵	شهریار اسپهبدی ۹۰

فخرالدوله شاه‌غازی ۱۸	علویان ۹، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۳۲، ۴۷، ۵۲،
فخرالدوله کیخسرو ۱۱۰	۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲،
فخرالمحققین حلی ۹۸، ۹۷	۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۷، ۸۳، ۹۳،
فراشه ۵۱	۱۰۲، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸،
فرخان ۴۷، ۴۳	۱۲۹، ۱۳۲، ۱۴۵،
فرشوادکر ۹۰، ۳۲، ۲۶	علی <small>رضی</small> ۶۵، ۸۰، ۸۷، ۹۶
فضل بن یحیی برمکی ۵۶	علی بن جمال‌الدین رویانی ۱۹
فیروز ۳۷	عمادالاسلام ۹۵
فیروزکوه ۱۴۱، ۱۳۸، ۷۹، ۴۰، ۳۷	عمادالدین ۹۵، ۹۶
قابوس زیاری ۱۲۷، ۱۲۶، ۴۱	عمادالدین طبری ۹۵، ۹۶
قارن ۱۳۳، ۱۳۰، ۳۷	عمادالدین محمد بن ابی‌القاسم بن
قارن بن رستم ۶۴	محمد طبری کجی ۹۶
قارن پسر شهریار باوندی ۱۳۳، ۶۴	عماد کجیج ۷۵
قارنیان ۱۲۹، ۵۱، ۴۰	عمر ۴۴، ۵۶
قاسم بن ابراهیم رسی ۶۲، ۵۷	عمرو بن علاء ۳۴، ۴۹
قاضی نورالله شوشتری ۱۰۸، ۹۶	عین‌الهم ۳۶
۱۱۱	غازان خان ۱۰۶
قباد ۳۲، ۲۶	غزنویان ۲۶، ۳۴، ۱۲۶
قزوین ۱۱۴، ۷۹، ۴۰، ۳۱	غلام‌خلیل ۷۵
قصران ۲۲	فاطمیون ۱۰۲
قطب‌الدین راوندی ۹۶	فخرالدوله حسن باوندی ۴۲، ۱۳۸
قطری بن فجانه مازنی ۵۵	فخرالدوله حسن بن رکن‌الدوله ۱۳۶،
قومس ۷۹، ۴۲، ۲۷، ۲۶	۱۳۷، ۱۳۸

کیا افراسیاب چلاوی ← کیا افراسیاب	قوهیار ۳۷
چلابی	کاظم بیگی، محمدعلی ۱۵
کیا جلال ۱۴۱، ۱۳۸، ۱۳۷	کامل بهایی ۹۶
کیایان جلالی ۱۴۱، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۲۰	کاودان ۳۷
کیخسرو ۱۸	کبودجامه ۳۶
کینخواری ۱۹، ۱۸، ۲۰، ۴۲، ۹۲، ۹۳	کجور ۱۲۵، ۱۱۵، ۶۴، ۶۲، ۳۷، ۳۴
۹۴، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۰	کجویه ۳۷
۱۱۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱	کجه ۳۴
۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶	کریلا ۱۰۶
کیوس ۴۰، ۴۱	الکشف ۷۵
گاوباره ۲۶، ۴۰	کشفل سنبه ۳۷
گای لسترنج ۲۶	کشکول فی بیان ماجری لآل الرسول
گرده بازو فرزند شاه غازی ۸۳	۹۸
گرشاه ۴۰	کلار ۵۷، ۳۷، ۳۴
گرگان ۱۲، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰	کمال الدین میثم بن علی بن میثم
۳۳، ۳۴، ۳۵، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۴۹	بحرانی ۱۰۸
۷۹، ۱۱۴	کوفه ۷۵، ۶۲، ۵۸، ۴۳
گشنسب ۲۶، ۳۲	کوه قارن ۴۰
گیلان ۱۹، ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۴۰	کوه موز ۲۲
۴۲، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۳۴	کیاتیان جلالی ۱۱۳
گیل بن گیلانشاه ۴۰، ۴۱	کیا افراسیاب چلابی ۱۱۳، ۱۱۲، ۴۲
گیل گاوباره ۴۲، ۴۳	۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰
لار ۲۲	۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳

محمد بن زید ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۷۴، ۱۲۶، ۱۲۷	لارجان ۳۷
۱۳۳	لاریجان ۸۹
محمد بن منصور ۷۴	لمراسک ۳۷، ۳۶
محمد پسر شهریار ۱۳۴	مادلونگ ۶۵
محمود آباد ۱۴۱، ۳۶	مازیار ۷۵، ۵۱، ۴۰
محمود غزنوی ۲۳	ماکان بن کاکي ۶۶
مدینه ۹۹، ۵۷	مالک اشتر ۴۵
مرداویج ۶۹، ۷۰، ۱۲۶، ۱۲۷	مالکه دشت ۴۵
مرعش ۷۶	مامطیر ۱۴۱، ۱۳۰، ۶۳، ۳۷، ۳۶
مرعشی ۴۵	مانهیر ۳۶
مرعشیان ۹، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۳۲، ۳۶	مأمون ۵۷، ۵۱
۹۱، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶	متوکل ۶۱، ۵۸، ۵۷
۱۲۳، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۶	مثالب النواصب ۹۱
المسترشد ۷۶	مجد، مصطفی ۱۶
مستوفی ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۹۵	مجمع البیان ۸۱
مستغان وندا اوامید ۱۲۹	محمد ﷺ ۴۳، ۵۳، ۶۳، ۸۰، ۸۷، ۱۰۶
مصر ۶۹، ۷۰، ۱۰۲، ۱۲۷	محمد اوس ۱۲۵، ۶۳
مصقله بن هبیره ۴۶، ۴۷، ۴۹	محمد اوس بلخی ۵۲
مصغان دماوند ۴۹	محمد بن ابراهیم ۶۲، ۵۷
مضروب، عبدالحمید ۴۹، ۵۱	محمد بن ابراهیم زیدی ۱۲۵
مطهر ۳۷	محمد بن اسلم ۷۴
معارف الحقایق ۹۶	محمد بن اشعث ۴۶
معالم العلماء ۹۱	محمد بن اوس ۱۲۹، ۵۲، ۴۹

معاویه ۴۶	مهدی ۴۸، ۴۹، ۶۹، ۷۰، ۸۴
معتصم ۴۰، ۵۱، ۷۵	مهدی <small>علیه السلام</small> ۸۱
معجم البلدان ۲۴	مهدی لدین الله ۶۷
مغزالدوله دیلمی ۶۷	مهرآبادی ۶۹، ۱۲۷
معلمی، مصطفی ۱۶	مهروان ۳۶، ۳۷
مغولان ۳۳، ۳۶، ۷۹، ۹۲، ۹۵، ۱۰۱	مهلّب بن ابی صفره ۵۶
۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸	میراناده ۱۳۸
۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۶	میرخواند ۲۰
مقدسی ۳۰، ۳۲	میر قوام الدین مرعشی ← سید قوام
مکه ۹۹	الدین مرعشی
ملا شیخ علی گیلانی ۲۳، ۲۴	میله ۳۶، ۳۷
ملا نصیرالدین کاشانی ۹۸	ناتل ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۹۲، ۱۲۳
ملک الجبال ۴۰، ۶۴	ناحیه ۳۶
ملکشاه ۷۹	الناصر ۳، ۱۰
ملک کیومرث بن بیستون ۱۱۶	ناصر خسرو قبادیانی ۷۰
ملک کیومرث رستم‌داری ۲۰	ناصر کبیر ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۱۲۸، ۱۳۳
مناقب آل ابی طالب ۹۱	نامنه ۴۴
منبع الانوار ۹۸، ۱۰۸	نایبی زاده، منظر ۱۴
منصور حلاج ۹۶	نجاشی ۷۶
منصور عباسی ۴۸	نجف ۶، ۱۰
منگوقا ۱۳۶	الندا ۵۱
منوچهر ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸	نزاری ۷۱، ۸۵
موسی برمکی ۴۹	نزاریان ۲، ۱۰

- | | |
|-------------------------------|----------------------------|
| هامون ۳۷ | نظام‌الدین شامی ۲۰ |
| هرمز ۵۱، ۴۸ | نعیم بن صالح ۷۴ |
| هزار جریب ۳۷ | نعیم بن مقرن ۴۳ |
| هلاکوخان ۷۱ | نفس زکیه ۵۶ |
| همدان ۱۰۳ | نقض ۸۸ |
| یاسای چنگیزی ۱۰۵ | نمار ۳۷، ۳۶ |
| یاقوت حموی ۴۵، ۳۶، ۳۴، ۳۰، ۲۴ | نوبختی ۶۴ |
| یحیی برمکی ۴۹ | نیروس ۵۷ |
| یحیی بن عبدالله حسنی ۶۱، ۵۶ | نیروسی، محمد ۶۲ |
| یحیی بن عمر ۶۲، ۵۸ | وشمگیر ۱۲۷، ۱۲۶، ۶۹ |
| یزدادی ۱۸، ۱۷ | وصاف الحضرة ۱۰۶ |
| یزدگرد سوم ۴۳، ۴۲ | الوصول الی معرفة الاصول ۷۵ |
| یزید بن مهلب ۴۷ | ونداد هرمزد پسر النداء ۵۱ |
| یعقوب لیث صفاری ۱۳۳، ۱۲۵ | ویمه ۳۷، ۳۶ |
| یعقوبی ۴۸، ۲۹ | هارون الرشید ۶۱ |



***A Study of History of the Shi'a in
Mazandaran During the
Eighth Century (A.H)***

By

Yūsuf Ismā'īlī

**Research Centre for History and Ahl-Albait's Tradition
Academy of Islamic Sciences and Culture**

www.isca.ac.ir E-mail: nashr@isca.ac.ir

Iran, Qom

P.O.Box 37185/3858 Tel +98 251 7832833 Fax +98 251 7832834